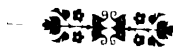


سِفِّیْنِ طَالِبِی کتابِ احکام



اثر حامد

(عبد الرحیم بن ابو طالب)

تقریری

مادَن اطَّارَت حَلیلِہ معارف



مطبعة اتر

اسلامبول

۱۳۱۴

علمای پیشین که در زمان خود همه سمد سعادت در میدان جهان
 جهامیدید و عالمرا از انوار علم و هر روش ساختند و علوم اعصار
 احیره نتیجه آثار ایشان است ، بواسطه این بود که رای متعلین خود
 حان میدان مافشدرا بار کرده و فر اخای سؤال و جواب را وسعت
 داده بودند که شاگردان ایشان هرگاه عقاید استاد خود را از روی
 راهین و دلایل رد می نمودند. و مسلکی بخلاف استاد خود اخذ
 میکردند بشرط طرف تحسین و مورد آفرین استاد خود واقع می شد
 زیرا که بخوبی دانستند بودند که نخستین سب ترقی معارف و حکمیات
 آردای افکار و افتتاح باب سؤالات است.

این سده هج (بیر زنده) عبدالرحیم بن ابوطالب تبریزی درین
 عصر که انوار معرفت روی زمین را فرا گرفته مکر و طن عبریر ماکه
 بدبختانه بواسطه پاره اسباب بکفتی ازین فیوض محروم مانده سهل است
 که در تعلیمات ابتدائیه راه سؤال را بر روی اذهان کودکان بسته اند
 باین محض بجهت ملت خواهی خواست کتابی بعنوان سؤال و جواب که
 حاوی مقدمات مسائل علوم و فنون جدید و اخبار صحیح و آثار
 قدیمه باشد از زباز اطفال در اباسی که متعلم را بکار آید و متدیان را
 بصیرت افزاید ترتیب بدهد شاید بدین واسطه ذهن اسای وطن
 در ابتدای تعلیم فی الحمله بار و روشن شده در آتی از رای تعلیم
 فون عالی مستعد شود. لهذا با وجود زیادی مشعل حقیر که
 بر همگان معلوم است این سمحدر که موسوم است بکتاب احمد
 یا (سفیه طالی) ناچند سمحه های دیگر ترتیب و تألیف نموده منتشر
 ساخت از عموم مطالعه کسندگان امید اصلاح و عفو و غمای خیز دارم.

عبدالرحیم
 تبریزی

۵۵
۵۰۰۱
افاده مخصوصه

حق سبحانه و تعالی جملت آدمی را مفتور بر آن داشته است که همیشه از پی داستان اسباب هر چیز بر آید. و زمان ازهر پرسیدن هر چیز نکشاید.

فقط اسان همین واسطه که جوای سب میشود و از پی استکشاف حقیق اشیا رمی آید موضوع تکالیف شرعی و ممتاز از حانوران و حشی شده است

اسان آروز انسان شد و تکلیفات الهی را او آوقت وارد گشت که لفظ حون و جرا کفتن و ماهیت هر چیزی را جست گرفت . هر طفلی محض اینکه زبان می آید بر حسب يك تعلیم الهی هر چه را می بیند از حقیقت و سب آن حوای شده کشف ماهیت آ را می خواهد اگر مریبان و معلمان او دانا باشند و حقایق هر چیز را ناو خاطر نشان کنند ، همان طور آن هال اسانیت که تازه از دل اوسر بر رده بشو و نما گرفته میوه سعادت و کام دل بازی آورد . و آنچه از کمال مستطر و سعادت اصلی خداوند متعال در باره او بار آید اری مقدر فرموده بان مایل میگردد .

ولی اگر بعکس مریبان و اولیای آن طفل بیچاره محکم يك بدبختی آسمانی مردمان حاصل و ببحر باشد. سوزن در چشم داش و تاربانه بر روی حنك طلب آن کودك بد بخت زده حشم بصیر تشراکور و پای سمد طایف را ملک ساخته و هال فرومید امید شرا از ریشه بر می کشد .



می عبادت چیست ؟ مکه و کعبه در کجاست ؟ مذاهب عمده کدام است ؟
 رمان دارای علم و ادب چند است ؟ اقا احمد با کبریا صیادی میکند

اجد امروز بقرار هرروز از خواب برخواسته دست و روی خودراشته
 ودعای که درازدیاد عمر والدین و شکر خداوندی بخواید داده اند خوانده آمدبه
 اوطاق من سلام بدهد و دست مرا بوسیده رود تاواردشد مزارو بقبله مشغول
 نماز دید و ایستاد چون هر وقت رهن باید اگر مشغول نماز یا خواندن و نوشتن
 باشم بابا کسی متکلم هستم سرنمای ایستد و منتظری شود تا من از شغل خود فارغی
 شوم او را رد حدود می خواهم رویش رامیوسم وجواش رامیدهم . از نماز فارغ
 شدم پس خواندم اودست من و من روی او را بوسیدم گفت اقا کاهی که به حضور
 نمای آییم شما مشغولی بدم میخواهم بدانم که این چه شدن و بشتن و برخاستن
 با نظم و ترتیب که شما میکنید برای چیست ؟

گفتم برای عبادت یعنی اطهار و تنگی و ستایس نمودن به خدا و ندی که ما را خلق
 نموده و از همه عالم را آمریده است . گفت پس چرا همیشه رویان طرف میکنی
 (قبله را نشان میداد) مگر خدا در این طرف است گفت خدا در هیچ طرف نیست
 و او را مکانی نباشد همیشه بانی هر مذهب برای مشخص نمودن آداب عبادت
 یکطرف را برای پیروان خود قرار داده که رویان طرف ایستاده و با حرکات مختلفه

{نام خداوند بخشنده مهربان}

پسر من احد هفت سال دارد روز شده اول ماه ذی الحجه . تواد شده طعل
با ادب وباری دوست ومهربان است ناصر سن هم بشده ست زرکان ومحالست
مردان را طالب است. ❀

از برادر اش اسد ومجود واز خواهر اس زيب وماءرح اسد وماءرح را که
هر دو از وی کوچکتريد زياده دوست دارد. ❀

استعداد وهوش غریبی اروی مشاهده می شود هر چه بر می سنجیده حواب
میدهد سخن را آرام میگوید آنچه نه همد مکرر سؤال میکند . از مضحک است کم
میخندد وبهانه جزئی کافی است که بیم ساعت نکريد . ❀

اگر زنده ماند و عمر من وفاماند تا آنص دم بدیری را که فقط تربیت وتعلیم اطفال
است در حق او ادا نمائیم البته از اشخاص معروف عهد خود خواهد بود . ❀

من در این کتابچه آنچه تا روز رفتن او مکتب اروی دیده وخوادم شنیده
همه را بی ترتیب خواهم نوشت وانچه از من پرسیده وجواب شنیده تقدیر که بسوات
کنجایش فهم اطفال را داشته باشد به تحریر خواهم آورد و آنها را در ذیل چند صحبت
مندرج خواهم نمود

در خواست گفت عجب صحت شیرین بود ولی وقت صید کجشک میگذرد دیروز
ن وقت نامارج رحیم با عده گره را ز بردامن خود پنهان نمودم کجشکها آمدند
زنده را ادا حرم دو کجشک صید کرد حالا ناره صید میرویم اگر یکرا زنده بگیرم
مایم حواهم داد که در مان من پر نار نماید احمد روت منم مشغول شدم بعد از نیم
ساعت برگشت روش خراشیده شده معلوم شد گره را ز بردامن خود گرفته
میخواست صدانکه کلوش را فشرده دست و پا رده احمد ترسیده و پل کرده گره روی
ورا خراشیده و در رفته صیدش صایع شده گره را حرم نموده آمده بود نزد من
هم برای خاطر او گره را مقصر شمردم ﴿﴾

احمد گفت اقا سما گفتید قرآن کتاب آسمانی مسلمانهاست قرآن ماه چه زبان نوشته
شده گفتم زبان عرب گفت مگر زبان عرب عیاز زبان ماست گفتم اگر زبان
سردم عالم را بشماریم بیش از مذهبشان است ولی زبان دارای علم و ادب عربی، فارسی،
ترکی، لاتنی، و یونان، و فرانسه، و نمسه، و انگلیس، و روس است ازین السنه
نچه محنتش از همه بیشتر است عرب و فرانسه است آنچه عیوناش زیاد تر است
فارسی و ترکی است ﴿﴾

احمد گفت اقا پیغمبر ما حالا در کجاست گفتم در شهر مکه متولد شده بعد از چهل
سال از ولادت مبارک در شهر مدینه هجرت نموده بعد از شصت سال و یازده ماه
و چند روز از دنیا در مدینه رحلت فرموده (۳)

از روز ورود آن حضرت به شهر مدینه که اساس تاریخ هجری اسلام است
اکنون که من بتوانم صحت را میگویم هرا و سیصد و هفت سال که مطابق سنه (۱۸۹۰)
میلادی است میگذرد (بعد ازین در هر حال مسیحی نوشته خواهد شد) احمد گفت
معنی سال را می فهمم مادر من میگوید اول قربان هفت سال من تمام خواهد شد
یعنی چه؟ گفتم برای مشخص نمودن ایام گذشته و آینده است و چهار ساعت را یک

۲ [نودا] یعنی مقدس اصل اسم او [سب صوت نام نام] پسر پادشاه مملکت سارس حاکم [سودهودان] بود
که ارتع و نواح برآمده و مشغول ریاض کرد و بهره کافی از علوم و اخلاق حصه تحصیل نمود حاصل وصایای
و اسباب که کو بدردی بکنام دکش دروغ بکارها عزم بهره رستمن برن قسم تصور ریاض مکتولیم مباحث
عصب خود را حور از اعتدال منحرف شوهر کس این مصالح مرا نه بدید روح او در اعلا درجه علین همجوار
وح القدس خواهد بود

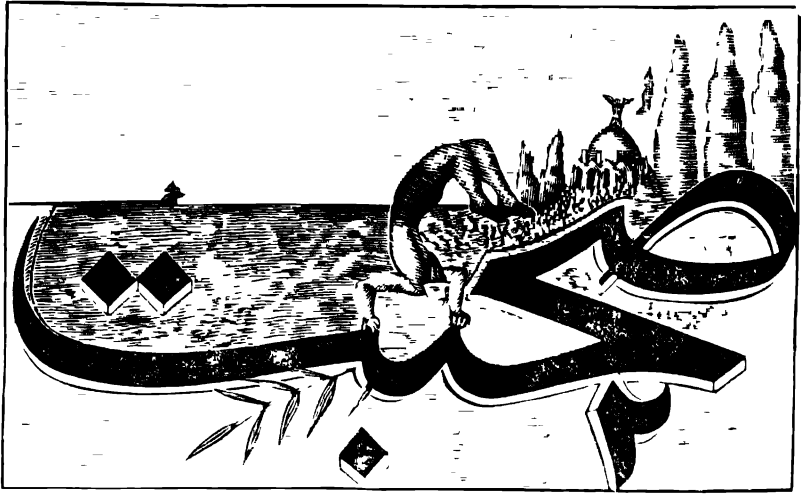
[۷] قبل از هجرت نبی صلی الله علیه و اله امم مدینه یثرب بود بعد از هجرت مدینه منوره گفته و نوشته می
نمود در هفت مبرلی مدینه شهر نبوی ساحل دریای احمر سدر بحری احسان مدینه شهر خوش هوا و بکثرت
بیاه و وفور فواکه و انمار معروف است

رسم عبادت را معمول میدارند این طرف که من متوجه شده ام طرف شهر مکه و حائله که به است که قله مسلمانان است. به خیالم که احمد بدین قدر اکتفا نموده تشریف خواهد برد شد. گفت مکه و کعبه را نفهمیدم گفتم توهور بدو فهمیدن آنها مکلف نیستی گفت اگر نکوید هم می فهمم و هم بازمی دارم گفتم مکه شهر است در قسمت عجز مملکت عربستان و کعبه حائله نیست که در آن شهر اول آدم تعداد آن ابراهیم خلیل علیه السلام و مدار آن چندین بار در روی مای اولی حراب عموده ساخته اند و برای مات اسلام معبد برک قرار داده شده (۱) ۰

گفت اقا این قرارها را که گذاشته و کی گذاشته گفت پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله در قرآن که کتاب آسمانی است همه این احکام را خبر داده و مقرر فرموده علمای اسلام ما را یاد میدهند که من چرا یاد نمیدهند گفتم توهوز طبعی چون به حد رشد و تمیز برسی تر اینر تعلیم میدهند.

گفت اقامت فرمودید بانی هر مذهب مگر غیر از اسلام مذهب دیگر هم هست گفتیم اگر ادیان و مذاهب سه گانه روی زمین را بشماریم از صد یشتتر است و لیکن مذهب عمده چهار است اول اسلام که حد ایشان واحد و پیغمبرشان محمد صلی الله علیه و آله و کتابشان قرآن است. دوم یهود که حد ایشان واحد و پیغمبرشان موسی و کتابشان تورات است. سیم نصارا که حدای واحد و اداری صور شده و عیسی را پیغمبر خدا دانند و کتب تبریلی ایشان اناجیل اربعه است و چهارم مذاهب بت پرست که خدا ایشان کاهی دو و کاهی متعدد کتابشان به عدد حد ایشان مدهشان بستن و اقدام مذاهب عالم است (۲)

[۱] مکه در حاک حجاز در میان کوهستان غیر ماب شهر متبرک هند اول اسلام است به میل ارضی و اسلام یکی از بلاد معظم عربستان و مکر حریب و بوی و انوار عراق بود حالا خانه کعبه در وسط مسجد الحرام و قله مسلمانان است چشمه زمزم معروف است و از راه دحلیم بانی اصراف و کبرا (کعبه) بر کوهند الآن پیچاه هزار نفر است که دارد آتش شریک است رسیده بن هارون بن قیس بن عیسی را هدایت هت مدوچه سلاطین عظام آل عرب بر سر هم ازین بشهر آورده اند و در حارشان ساحلی درین امرشهر حده است و ناگاه که چهل میل است حجاز چون حجاز در میان حله (ناله) اوحد است او را حجاز گفته اند [۲] عمده مذاهب صم برستان (براهمه) و (بود) ی است که اولی مذبح و حدان مقدس را نادر شریک حوز عربی عالم دانند و حدان اول را صاحب موروخه کتابشان (ود) و عقابان حیالی و باطل ولی برای دانستن حقایق مذاهب اسلام تعلیم امیال و احب مذاهب (بودا) به نسان برار مذاهب براهمه و در بعضی جا نام مذاهب برهما هم عنان میزود اسم کتاب تبریلی (بودا) که عیسی در زمان (سانکریز) و عیسی پالوی است زمان است (بودا) دو حد را قابل است که مقدار اقبال ارواح به همه احسان حضرت بالاداره شده و علم و علم برهم رده فقط روح و عقل که به عتیه اوهر دوی است پس بوجیه را برادر و در آن اسفال سنان عجیب و غریب دارند الآن بااعلامات احراری چهار سده میلیون پروان (بودا) در هند خطا و خطا و خطا



وینا و بی موی است درین درسیا / ناس سع روحای عمارت بلورادن
چون بی تو نیست راجای است نگاری می دهند / این اطفال را دایکی می نمایند

اقا احمد امرو صبح آمد حید طیفه کاعد و سوزن و نوح آورده بعد از تعارف
معتاد آداشت پاش من خواهش نمود برای اوده رحد بدوزم گفتیم میخواهی چه
یکی بدین حساب کرد هایت را خواهی نوشت ، یا تماره سبک های خود را که
رای بازی امار کرده است خواهی کرد ، ماه ورت مایرج و میرا اصیر حکیم را
خواهی کشید (این میرا اصیر خطیب دایمی حاتم است راس پهن و بلند اسوهی دارد
احمد کاهی صورت او را میکشد و از راس او تمراب میکند و کاهی صورت ماهرج
را خیلی شبیه میکند) عت من حاله کریئه خود تحفیف داده ام سبک های خود
را الان شمرده به ماهرج سپرده ام چهل و دودانه است دوسبک سفید مثل برف و یک
سبک سیاه شفاف محمود عن بخشیده که غیر از سماه هیچ کس نمیدهم . دورچه را
میخواهم با محمود نه مکب بروم بدهم معام محمود عن التماساوسد که بتم نور چشم
من برای تو بعام هور زود است اگر آخوند ماهم محمود مثل معام سایر مکات
مال روی زمین مرات تعایم خود را طی نموده به عنوان معلمی امتحان داده بود
و دستگاه تعایم مامثل دستگاه تعایم ملل نموده می بود و التمای ما اقلاده یک سهوات
التمای سایرین را میداشت راضی می شدم که تو مکات بروی و بعام گبری ولی

شبانہ روز میگوید واسم مخصوصی دارد هفت روز رايك هفته و چهار هفته را يكماه و دوازده ماه را يكسال میگوید اینها را به این ترتیب وضع نموده اند که تاریخ وقایع عالم و ایام تولد و وفات مردم مشخص باشد و کارهای دنیا محمول نمایند ❀

احمد گفت هر روز ما که اسم مخصوصی دارد البته هر ماه ما نیز اسم معینی باید داشته باشد که تم درست است اسمی شهر قبل از اسلام مادیگر بود و بعد از اسلام از محرم که اول تحدید تاریخ سال قمری است نادی الحجه دوازده ماه است احمد گفت ماه قربان نیز داخل شهر اسلام است ؟ گفت دی الحجه و قربان هر دو یکی است چون در دهم ماه ذی الحجه مسلمان حیوانی کشته گوشت او را به اسم قربانی نه فقرا قسمت میکند اهداد السئ عوام ذی الحجه به ماه قربان معروف است احمد برخاست گفت میروم به مادر میگویم که اول ذی الحجه هفت سال من تمام می شود ماه قربان غلط است من از تشریف بردن اقا احمد خیلی خوشحال شدم دور شود که اسمی شهر قبل از اسلام را می رسید آنوقت بایست همه شهر و سنین قدیم را به او تقویم نمایم . ❀

بعد از رفتن او سهول شدم خواننده این کتابچه از حالت این طفل تعب خواهد نمود در آینده معلوم خواهد شد که قوه ادراک او در همسالان او تا کون کبر دیده شده بسیار نامرء طرافت میکند اما هرگز لعو نمیگوید مقلد غربی است همدا میخنداند و خودش نمی خندد هر کس بلد بخندد بدش می آید همین امروز در اوطاق نهار مادرش پرسید اقا احمد (حکما باید اقا گفت) بگره را از حبس بیرون آوردی یا نه ؟ گفت مگر من انقدر ظالم هستم که حیوانی گساره را برای تقصیر جرتی دوروز محبوس نمایم و آنکه می اگر من کلدوی او را نقش رده بودم او هرگز روی مرا نمی خراشید یک ساعت استم بعد آزادش کردم و بیمارش نمودم . مایرج گفت چون به آقای خود نی ادنی نموده از عمل خود منع است همه جدیدیم خواهرش بلد خندید احمد گفت این حرف درست من موجب ای همه خنده نمود در هر صورت شنیدگی آواز خنده دخترها زبیده و سده باشد من از این سخن پیرانه احمد خوشحال شدم او را تحسین و دعا نمودم واقعا آواز خنده بلند در هر جا آواز هر کس ناپسند است ❀



کافی کشیده بودند حیوانی در سر او خوب درازی دست گرفته بر میخواست و فرو میخواست. بگفتم در زمین ماصورت تقوای حلی مهیب مسخره می نمود حیرتی معنی بود اینکه سما نارسال مارا برده بودید در سخن ارك زیر چادر سر پوشیده غریبه های قشك موافق قاعده مردم شسته بودند اسر های قدم روی مفتول بارك نازی میکردند حد کارها حد حاجی ها می نمودند و جوان طربی از عیون می نواخت و ادعیه با نعمات دل حسب میخواست. گفتم راست است آنها که پارسال نودیدی و ربکی بود آنها را اطفالیست مشغول و بعام داده اند و دختر اطفال یتیم واسال بدل هستند که از رکت تعلیم هر کدام منافی هر ساله مداحیل دارند و چون از مواهب تعلیم محظوظند اکثر مداحیل خود را مدال مضارف تربیت و تعلیم اطفال مدل خود می نمایند.

از معارف این ضایع بعضی هر ساله دوسه مجلس سماع ترتیب میدهند و مداحیل آنها را بوجوه اغاثه فقرادر میکشند از این طنقه کسانی از زن و مرد هستند که سالیان بدتهائی بزم روز تومال مداحیل دارند جوانان آواز و یک ساعت معاری این سلسله (نات) نغمی سه هزار تومان دخل داده و همدر یکدهم بد فقرادر مدل نموده.

انسان و اطفال سهل است و ربکی را مکن گرفته تا بیل همه حیوان ها را تعلیم داده اند و انواع بازیها آموخته اند میمون و روبك ، واس و فیل همه بازیگران ممتازند میمون کاعد می بوسد سردار قوشون می شود دست خود را صف آرائی میکند و با مموهای دیگر می جکد میمون میبرد سایر میمونها او را با آهك موسیقی رده دهن میکند میمون ناماش انسان میدوزد برد و سطرخ میازد. اسب خود را مرده و انمود میکند اسبهای دیگر او را تعریف میکنند حسرت و خیز و دورری اسب را مشکل کسی ندیده باشد فیل بازیها میکند موجب حیرت شده است واقعا حالات این حیوان ناشور دخل به هیچ يك از حیوانهای اهلی ندارد با این بی تاسی جسد و کفنی قاعده شعور و ادراك او خبر عریی است.

[۴] مجلس سار و سماع تجارت داور از سال ۱۸۸۸ - هجری خمره شرفات اعلی حضرت پادشاه بود در فرمانده هانوبی مرسوم است هزار و ششصد نفر معنی زن و مرد در آن مجلس که دوازده هزار نفر مدعوا حله و بد معنی مدعوبه در سال (۱۸۸۷) در همین تجارت مجلس سار روحانی در حضور صد هزار نفر مدعوس با معنی در هزار نفر که مشغول در آن بودند و بعد شد که ناچار نظیر او را هیچ ای عالم چیده شده و در حین تعقیب حصار صد هزار همه چون قالب بی روح اشک توعد از چشم دامن میرجند

الف ای ما بقدر مشکل و اوصاع تعلیم مانده حدی بی نظم است که من ترانسه سال
دیگر ادن ریس مکتب می دهم .

احمد بی دماغ ساکت شنیده همه کس معلوم است که پدر مهربان به طفل قابل
و شیرین زبان خود مشکل تواند از حواشش نمکده مضایقه نماید . چه نکیم عیب
دستگاه تعلیم مامرا محبور نمود که حواشش اوزانه عمل بیاورم ، اطفال سایر مال روی
زمین حروفات زبان خودشان را به بازی ناد میگیرند تارین مکتب نوشین
و حواش را در کمال سهوات تحصیل مینمایند برخلاف اطفال وطن ما که از صعوبات
الغای مابعد اربع سال نمی تواند کلمه را درست بخواند . اوسوس که زرکان مادر
اصلاح معایب این مسایه مهم که روح تری مای و حسن حفظ حوصه مذهب اسلام
است بعدر ذره اعتبار یابد و قابل تذکر می داند

احمد در حواش رود کتم به صادق سرده ام امروز شمارا به تماشای رستم
باز برد حوشحال شد رفعت من مشغول شدم . اطفال به تماشا رفتند وقت ترکش ایشان
ردیک بود دیگران نودم و انگی احمد ارمن خاطر آزرده بود چون و طبعه مهربانی
پدر حی المقدور قبول نمودن حواش صواب اطفال است حد کنیم که معاد بر گذشته
مرا محبور نمود حواشش اوزانه عمل بیاورم ولی بشرط حیات تارین مکتب او را
مابعض مسائل علیه آشنا خواهم نمود و خواند و نوشتن را تعلیم خواهم داد زیرا که
استعداد فوق العاده دارد هر نوع مطلب مشکل را ادا نمایی در فهمیدن اوش سه
نماید

هر چند وقت ترکش اطفال ردیک بودی را انتظار من آورده میکش یک دفعه
دیدم روی لطیف احمد تاریکی خانه دل من پرتو افکند خیلی مشغوف بود از در
بیامده سلام داد و برگشت رسیدم حرامی آبی گفت اقا اذن بدهید روم واری
نایم که رعاله مرانان و آب داده اند بانه و شماره سبک های خود مرا رسم میدهیم
رفت امورات مهمه خود را انجام داد و برگشت انتم سبکهاست درست است گفت
بلی به ماء رخ هر چه سمرده یا شمرده سبباری درست نکشید دارد همیشه بصیحت
شمارا تذکره میکند که میکوشید حفظ امانت اول و طبعه انسان و احساس ایمان و اسلام
است کتم رعاله توسیر است که اول مرادید حس و حیز نمود بحیالم کرسد
است با و آس شان دادم نخورد معلوم شد چند ساعت مرانیده بود از ورود
من وجد می نمود گفتم هر چه دیدی نقل کن گفت قابل ذکر چیزی ندیدم رستم

و در کمال تسعیت محری خواهد نمود و اگر لازم شد عملی را برخلاف فرمان صاحب خودس بگردد تا به صاحب خود را اصلاح نماید تا اینکه دادند که وقت یا منع عمل متعنی نمیرد و فرمایش صاحب اوست تا از صورت او اسخ دیده می شود که در اجرای تصور خود متفکراست و متردد سکوت میگردد و نگاه می نماید و مثل آمده های معقول و مدبر که در همه اقدامات و حرکات خود بدون تعحیل مأل می و دور اندیشی میگردد و اتفاقات غیر مترقبه را در نظر میگیرد ارحات این حیوان ملاحظه جمیع دقایق اطراف کار معاوم می شود. اگر صاحبش حاضر است یا غایب بود نوعی متوجه اومی شود که در تقدم تصورات بافعه خویش به جهت تغییر و فرمایش صاحب خود هر باطری را حای تردید نماید. فیل با هر کس مأوس شد همیشه میگرداند که او را از خود خشنود نماید اگر کسی به او زحری حابدهد باقی میکند علایم مخصوص را میگرداند به آهنگ موسیقی حیوان میر قصد که تخم صرع را زیر پای خود می شکند مگر اینها که میگویم اثبات شعور او را کافی نیست ؟ تا آن جثه عظیم حیوان مد اربابی خود در آورد که هیچ کس نمی شود اگر معبر.

یکی پس آید اول دیوار چین را بر حیدر تا تواند عبور نماید

قوت ویل - ش مار از است بیشتر است چهار خروار باره میرد در آب - آید و در حین دویدن تواند و دوست سال عمر میکند و قوی در حریره مادا کاسکار فیل بان (بدهدی قریاق گویند) برای خود - آینی حور هندی در دست داشت و میخواست در کاه فیل خود اشکند روز دگر فیل در نار از دم دکان تقال می گدست یکی از آن حورهارا برداشت حیل بر سر قریبی خود گوشت که در دهان او حان بداد خرطوم این حیوان که هم دار عروقات حسنه حلق شده از برداشتن دانه خرما تا بر کندن درخت های تاور مستعد می باشد صاحب مصاب ادکلایی می نوسد که از توپچی های که هر وقت مواجب خود را میکروند پدری جوهر نان (الکاعول) خریده بد فیل های توپخانه می نوشاند و روزی همان توپچی مست آمده در میان فیلها پنهان شد رفقایش حسنه و یافتند حواستند بر بندش فیل ها مانع شدند تا اینکه مست را خواب گرفت دم آخور آنها افتاد و خوابید حیوانها تا مید ارشدن او نزد آخور رفتند که حوابیده را ادیت نکند صبح توپچی بیدار شد خود را زیر پای فیلها کستاده دید ترسید و باها با خرطوم خود سان سروروی او را میباید ند و باو حالی نمودند که ترسد و بی واهمه بیرون برود

احمد گفت آقا واعضا مگس دست آموز نموده اند گفتم مگس لا محاله ده مقابل
 یک است اگر بشوی که اسکلیس یک راه کاری بسته و راه میرد یقین آید
 نویدش می شود که سایه بصر و تحمل در امتحانات شاقه اروائی آشنا بیستند عراده
 کشیدن یک را مشکل مایه نا تصور نگیند ولی سدی شبهه است که شخص
 انکلیسی کاروتی بقدر حشم خروس که چهار چرخ داشت درست عمده بار خیر
 موی که یک گره طول او بود دو یک دست آموزانه کاروت می بست و در روی
 صفحه راه میرد هر وقت یکهای ایستادند کثرت سوختن را از دور جان میگرفت
 که حرارت آتش به آنها اثر می نمود و یک و نو میکردند : : : :

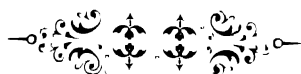


مارم نام اسکلیس یک را کاروت بسته است

احمد درست متوجه و متفکر بود که اگر چه بخواهد بر عالم خود را رستان
 بازی یاد بدهد گفت آقا فرمودید فیل شعور دارد از کجا شعور او معلوم است گفتم
 همیشه اعمال صادره انسان و حیوان دلیل شدت و ضعف شعور اوست فیل یکی از
 حیواناتی است که حرکتی از وی بدون تصور و شعور سر نمیبرد
 چشمهای کوچک و خوب او همیشه در نهایت ادب به طرف صاحبان نگران است
 هر وقت با دکاری رجوع نماید از جمیع حالت این حیوان جسم که از همه حیوانات
 بری برتر و قوی تر است آشکار معلوم می شود که هم در بادقت می شود و می فهمد

میگوید به نظر من آمد که دانه مهربان بیشتر از این حیوان تحمل نمیگردد و قبی
یکی از محای هود زن گرفته بود عروس ناربان صاحب حواس به نالار مشرف
ناخه بیرون شد فیل سواری صاحب خانه که در ناخه بود کلی که مخصوص تبریک
عروس هاناشد حیدر آمد نمود هر کس خواست بگیرد نداد تا عروس دست یارید
و گرفت بعد از دادن کل نامرش حالت تبریک نمود و رصایت و شمع خود را
اشکارشان میداد.

حالا چه طور میدانی همدان با ما می از شعور و فوّه متصرف نیست؟ احمد گفت
اقدارست است همدان حریت مائی از شعور است من بعد از این از فیل معتبرم
میدانم که اگر من بدو ادب نگم او با من مری خواهد داشت گفتم از هیچ حیوان اهلی
نماید ترسید زیرا که آنها مودعی هستند و شعور دارند اگر از شعور حیوانات خیلی
ضعیف فرصت نمودم بتوضیح میگویم تا حاق شعور را پی بری و تماشا نمائی که
در تکوینات اوحه بساط حیرت انگیز کسب کرده شده و از مور گرفته تا فیل هر یک چه
گونه دارای مقام متفاوت شعور و بلاهت مترصد ابراز استعداد طبیعی خود
ایستاده اند.



صاحب منصب دیگر می‌بود که در سفر سکاور در راه از روی عراده
یکمتر توبچی افتاد. و عی که حرحهای عقب عراده حکما نیست از روی او عبور
نمایند و شکم او را زاره کند. بالا فاصله فیل که به عراده دیگر بسته وارس اومی آمد
تا افتادن توبچی را دید چرخهای عقب عراده را با خرطوم خود بلند نموده و نگاه
داشت و ربع نایه به افتاد. فرصت داد که بر خرید و حال از مهلکه بدر برد
و را بکلین گوید در همد صاحب خانه که من بیل داشتم طفل کوحک خود را
به فیل سپرد و رفت طفل می آمد از پای فیل میگرفت و راست می شد از دمش
میگرفت کاهی در میان شاخ و ران که غلب فیل بود بپیمیده می گشت این حیوان
آهسته همدرا کنار می نمود طفل را بر میداشت و ردیک خود میگذاشت



فیل و کودک

خورده برداشتمش گفتم بازحه خراست گفت من به عادت هر روزی میخواستم بیایم دست شمارا بوسم مادرم مانع شد دویدم افتادم سرم به سبک بله خورد گفتم من خودم سپرده بودم نکندارد توحرا از حرف مادرت متمرّد شدی هرکس از اطاعت برک خودش تمرّد نماید مثل توسرش بدسک میخورد . رفتیم بالا احمد در اوطاق من دید استکان ریخته و نوشته حات را ترکرده گفت آقا ایرا که ریخته گفتم صدای کریمه ترا شنیدم به تعجیل برخوایم آمستم خورد به استکان چایی ریخت وز حات مرا ضایع نمود گفت چون شما خواستاید مرا از زیارت خود محروم نمائید بزحمت افتادید از این دقت باحای او تعب نمودم ودعایش کردم

در این بین از دم در صدای تنفس لطیفی شنیده شد دیدم ماه رح است میگوید اقا عن هم اذن میدهی به حضور بیایم من گریه می کنم و بی ادب شمایم هیچ چیز دست نمی زنم همی که دست شمارا بوسیده بر میگردد خواندم رویش را و سیدم احمد میخواست سر صحبت را باز کند بی میلی مرادید گفت اقا حالا که شما کار دارید یک مدد بایک صفحه کاغذ بمن بدهید باماه رخ میروم در اوطاق خودمان چیزی نویسم یا صورت میکشم مدد و کاغذ را دادم گرفت و پرسید که مدد را ار چه چیز درست میکشد دیدم معقول نوشته حات را تمام کردم احدی تنهانه فهمیدن مدد اکتفا نخواهد نمود .

بعد از آن مرکب را خواهد پرسید بعد از آن حکما کاغذ را خواهد پرسید باز خیال نمود شاید به بیان مدد قانع شده برود اگر در این بین بر غاله او عطسه میزد اقا احمد میرفت و او را تبریک بکشد و مسئله به فردا میماند گویا امروز بر غاله هم در خواب است باید جواب بدهم . گفتم چیر سرب ماسدی که در میان چوب مداد است او را (غرافیت) گویند (۵) اوایل سهوا غرافیت را سرب میدانستند بعد معلوم شد که یک جنس از سبک زو عال است که در شقای شید سرب است . غرافیت در حالت طبیعی یعنی وقتی که از معدن در آورند برک بکوبد و شفق فلزی دارد خیلی نرم و زود شکن است (۶) سابق بر این او را همان طور که درمی آمد به کلمی سوزن لحاف بریده در میان چونی که از جنس

[۵] غرافیت ریان یونان است عرافو معنی نوشتن است عرافیت در حاک انگلیس در مملکت قونبر لاند معدن متاری دارد و بهتر سار معادن است

[۶] غرافیت ماده رعال است در عالم تکوین مثل الماس پیدا شده همی که الماس سبک تر از سار معادن است الماس هم چیرا می باشد ولی الماس را فقط سوره الماس میترشد کیمیاگران اروپ مدعی است میخواستند الماس مصنوعی بسازند تا امروز موفق نشده اند ولی امکان ساختن او با حرارت محقق است تحصیل سه هرا درجه حرارت در یک نقطه بواسطه الکتریسیته و سوحق مولد الماء و شیشه حادیه حرارت افتان ممکن شده است



مداد را چه دوری سارید الماس و در قیاس چه ماله است مدار نوشتن بی و لمور
 سادق کاغذ و اسباب کاغذی - ان یار روس و خط مدحی و رانایق
 اقا احد مهرک می سار

امروز خیلی کار داشتم صبح زود برخواستم مدار ساعی در را زدند معاوم
 شد صادق چایی آورده اطفال را پر سیدم گفت چایی میخورید گفتم به حاتم گو آهرازا
 پیش من نگذارد بیاید کار فونی دارم چون در عمل تجارت مکتونی که باید امروز نوشته
 و به پوسته داده شود از دیر وزودی یکروز خسارت کلی وارد می آید صادق رفت
 این صادق که در قول و عمل خود صادق است ده سال است من خدمت میکند چه گویند که
 او در سفر و حضر اسباب آسودگی مرا فراهم می آورد مهم چون اولاد حوس او را
 دوست دارم و مؤاط او هستم ما خود در سفره می شام و میخورام زیرا که خادم
 صادق در دنیا از همه چیز کم یاب تراست هر کس باید قدر خادم صادق را بداند بخصوص
 اشخاصیکه از کثرت شغل و عمل محتاج ملازم و عامل صادق هستند اما نباید بگویند ربط
 مخصوصی ترتیب بدهد مهر نانی و بسته گی در میان بگویند و اگر بدهد واجب
 تنها مرد آرادر اعد نمودن محال است ، صادق رفت مدار اندکی صدای گریه احمد
 بلند شد خود داری نتوانستم به تعجیل برخواستم آستیم خورده اسکان چایی ریخت
 هر چه نوشته بودم هم در صایع نمودار پله های پین آمدم دیدم احمد افتاده سرش به پله

اختراع کاغذ را ناهالی خطانست میدهد [۹] حکام عامه اعراب نحاك (اندلس) کاغذ ارپنه درست میکردند و آهار رده (که مرکب پس بشود) در مکات مصرف می نمودند کاغذهای این نام همه آهار زده از کارخانه بیرون می آید. احمد کوس میداد و متفکر بود بخیرالم آمد که الان هر چند در روی زمین از هیولای کاغذی درست میکند خواهد رسید. ابوقت لازم می شد که از حرخ و عقربك ساعت کاغذی گرفته [۱۰] با تخته و ستوبهای صحیح بجای درعی که در امریکا بعمارت وانیدودرو بخمره و خرخهای عراده نخار مصرف میکند ۲۰ محبین نعل اسب کاغذی که سوارهای لشکر المان اسبهای خود را نعل میرند با سایر جزئیات اساس البیت کاغذی از قبیل محمی و بشقات و بملکی و قددان که آلان در روی زمین مستعمل و منتشر است تصویلا با نقل نمایم خوب شد که باین مقوله هادست رده میکنم که رسید تا اختراع کاغذ مردم عالم نوشتجات خودشان را چه طور صسطی نمودند گفتم در روی پوست (بیرعانت) یا (ماروس) [۱۱] نوشته حات کداز سده را سال فل پیدا شده بشیر روی باپروس است این محاجیر بسیار منکلی بد نظرم آمد که شاید احمد دست بخطوط قدیم رده دوره [۱۲] خط میخی و یراعلیفی و اختراع

[۹] پارچه نمدی ارپنه برای بالا پوش در خطا ماش میدادند و در سبی نمودند مثل یابو چهای نسجی اس ایام رفته رفته پارچه بسیار باریك درست نمودند و معلوم شد که روی اوبی شرد خط نوشت بعد کاغذ ساری متداول گردید یعنی اول اختراع کاغذ مقدمه غیر از آنکه ذکر شده داشت از آنرا رابون و رکتان و ابران و عربستان منتشر گردید در اروپا اول در سال (۱۱۹۰) در المان بعد از ایتالیا و فرانسه و هولاند و انگلستان کاغذ ساخته شد در روسیه سالی اوار بطر کبیر است موجب اطلاعات سال (۱۸۹۱) درجه اروپا سه هزار و چهل ماشین کاغذ ساری دار بوده است و سالی بود لیان (بوط) یاقرب شش کرور حرور کاغذ ساخته می شود که ارا حمله در معلم حایها و چاپها چهل و سب میلیون مصرف لاند منه است اس از اس ملع به آسانی میتوان فوجید که کارخانجات علوم و منشیهای ایشار معارف اروپا چه گونه سالی يك کرور هیولای حامل را صیقل علم و صفای معرفت داده بلفافه ادب پیچیده و مخچرهای انسانیت و تمدن تحویل میدهند

[۱۰] اسباب ساعت کاغذی از قراریکه میبوسند زمان مستعمل خواهد شد چون اسباب دلیری ساعت اگر قال طلا و فتر هم داشته باشد خصوص ساعتی دلیار همیشه درخت نفود مقاط کره زمین است از اس جهت همیشه سد و کمیدی دارد ولی اسباب کاغذی از نفود محفوظ است لهذا در کثرت استعمال اوشبه ساند

[۱۱] باپروس يك نوع از سات حاك مصر است ترك های او را که با طبع مثل کاغذ حسته حسته ار هم حدامی شود آهار میردند در زیر مالیدن حاك می شد و قابل نوشتن می گشت ولی نوشته حات خیلی قدیم بیشتر در روی سلك و حش پیمه است

[۱۲] خط میخ که اول علامت نوشتن سکه دیانت دوحور است یکی را خط کلدانی و بانی کوید و یکی را خط میدی و فارسی می نامند اولی بد ترکیب و بی وضع دومی خوش ترکیب و شاید به نقشه های ریتی این خطوط در بلاد قدیم ایران و برس نولس و بابل و بیه و سواحل دریایچه (وان) و حاك مصر و شام پیدا می شود کتیبه کران های در روی سبک مرم مرع از حرابه نالی پیدا نموده ۲۰۰ سال و الا آن درموره دولتی انگلسمی باشد به همین کتابخانه خط میخی (آسور با بابل) پادشاه سد و اسب که برار سال علم معروف (لیارد) انگلسم از حرابه پیدا نموده و مشعل ترکیب زیاد از هر مقوله میباشد اس رساله و کتبر که هریك چند صفحه است در روی صفحات کتب نوشته و نخته اند و همه صفحات را من کتب اس عصر هم نامر و علام حروف مربوط نموده اند بعد از پیدا شدن اس کتاب خانه کران ها تاریخ آل نمود و طوایف میل از اولاد نمود (کوشوت) و کلدانیون و نعب البصر و نماده و سایر وقایع تاریخی دایر مملکت بابل و بیه و تحقیقا مکشوف

شمشاد است قائم میکردند و مثل قلم تراشیده چیزی نوشتند حالا غرافیت را مثل سرمه ساییده نادرده حمیر میکشد و در کره آتش میزنند و نادرده سخت شدن چهار گوشه میزنند و در میان چوب که نوعی از شمشاد است قائم نموده دسته‌ها بسته به کاعذ ها پیچیده به بازار فروش میزنند . احمد گفت شما مدادهای الواء دارید آنها را نیز از غرافیت درست میکنند ؟ گفتم آنها را به همان قرار درست می‌کشد ولی نادرده از غرافیت چوب غرافیت همیشه رنگ بود دارد (۷) غرافیت را نادرده حل نموده آهن را رنگ بود میزند تا از رنگ زدن محفوظ باشد و برای مالیدن میل جراحی‌های راهرو عراده ها مصرف میکند و می‌مالد تا از ساییده کی محفوظ باشد و دیر باید . از غرافیت طرف کداری در دست میکشد زیرا که دورس با آس بیشتر است و می‌سوزد و نه می‌ترکد (۸) منجر را در اینجا کوتاه نمودم چه گونه که طن من بود احمد و همیدن مداد اکتفا نمود گفت اقا کاعذ را از چه چیزی سازند و چه طور می‌سازند گفتم کاعذ را از اجزای کهمد و از پنبه و ابرش و سایر ساتات و کاه و درخت درست میکند همینکه اول مصالح را هر چه باشد با اسبابی که دارند ریزه ریزه نموده و به مثل آرد می‌سایند و می‌چسباند و هیولایی مثل حمیر حاصل می‌شود و بعد از آن دم جراحی‌های بخار مخصوص این عمل که حالا اختراع شده می‌زنند و از یک طرف بالا فاصله طبقات صدها ذره طول خشکیده بیرون آید و با اسباب دیگر آنها را بدهرقد و اندازه که خواهد می‌زنند مهر زده دسته و توب نموده و تاجه بسته سازار فرو می‌زنند بخصوص سازار آسیا که هوز ناو فور و کثرت مصالح و شدت لزوم از خودشان کار حاکم ندارند و بیکها آورده می‌فروشند .

(تعمیدین اسلام روی هنر کاعذ فردی سار کنت احادیث و بر آن عمید را می‌نویسند عوس تشویق و بر عیب اهلای با عباد و اختراع اس نوع کارجات مصلد در ممالک اسلام موفقتا اذن و اجازه استخدام استان خارجه برای تعلیم اهلای مستعد داخله که بعد از یک دو سال از استادان خارجه یکجا می‌شده هم کاعذ پاک و هم ثروت حدیدی برای ترقی وطن که حوصه اسلام اس داشته باشم همین قدر قانع و خوشدل هستند که بگویند (ما را مسلمان می‌خرم) و حال آنکه خود قابل و محقق اسلام عالم اس بر اسبکه فقط حامل کاعذ امروزی وطن ماملمان اس به عامل او)

[۷] يك حور مداد برای نوشتن در صفحات بلور و چینی و فلزات صیقل دار به اس ترتیب درست میکشد سه منقال پی و دو منقال موم و چهار منقال معرق باغریك از سرخ و سفید آب و بیل حواسته باشی شش منقال هم ملوط و بیکه حمیری حاصل شود بعد از آن نه هر حد و قطر حواسته باشی اولدی ساری و می خشکایی در چهر شفاف و صیقل دار هرچه سونسی می‌ماند و سهولت تمام در وقت لزوم پاک می‌شود [۸] در کوره های بزرگه سنگ آهن یکدانه کاهی در میان رومانهای سوخته چیزی پدا می‌شود که مولد روغال اس و شفق خرمی دارد او را غرافیت مصوغی گویند اگر شفاف و صلب بود الماس محسوب می‌شد

بهم مخلوط نموده قدری مخ آهن و صمغ عربی داخل کرده قوام میدهند تا غلیظ و شفاف شد مرکب است این طور مرکب سازی دو هزار سال است معلوم بود به همچنین از سانات هر گدام دارای روغن و شیر است از آب آبهای شود مرکب درست نمود اگر نا آب پار در روی کاغذ خط مویشی تاحشکیده علامی نمی ماند و چون بروی آتش بگیری خط ثابت نمایا می شود یعنی از رطوبت محو نگردد و از الحمله است شیر اسان و حیوان و نیاور احمد از این تفصیلات خوشحال شد نامه رخ رفته منم کارهای خود را تمام نموده رفتم بیرون بعد از ظهر برگشتم در حیاط دم حوض آب از دحام بود ملتفت بشدم از پله ها بالا رفتم دیدم روی پله ها دوده سیاه ریخته شده برگشتم صادق را صداغایم احوال پرسیدم دیدم احمد را با سرو صورت سیاه می آورد در باقم که میخواسته است مرکب درست نکند از حالت او خنده ام گرفت تا مرادید گفت آقا چه قدر زحمت کشیده از میان دود کش دوده را بدامن خود ریخته منج و کاسه و مازو [۱۳] چه طور که فرموده بودید حاضر نمودم میخواستم که آتش نکنم و مرکب درست نمایم مادر ام آمد کاسه را ریخت و زحمت مرا صایع نمود گفتم دوده را روی پله ها چرا ریخته بودی گفت اول آوردم شماشان بدهم نبود بد قدری روی کاغذ ریخته دم بخوره گداشتم که بعد از آمدن نگاه بگیرد شاید از دامن روی پله ها ببار ریخته شده من فوراً پله ها را فراموش نمودم میخواستم به احمد بگویم که از هر دوده سیاه نمی شود مرکب خوب درست نمود دوده روغن دار لازم است که مخصوصاً میکشد ایرانیز بگفتم برگشتم رفتم بالا دیدم دم بخوره باز روی يك طبقه کاغذ دوده را ریخته و رفته نادآمده هم را روی قالی و کاغذ ها پراشیده چه می شود کرد خدیدم صدا نمود آمدند با هزار زحمت تمیز کردند احمد چون مرکب ساختنش سر نگرفت به این قدر زحمت خود و دیگران اکتفانه نموده فکر کرده برود پیاز بیاورد بشارد آبش را بگیرد مکتوب بنویسد و به محمود روی آتش گرفته خطرا نماید و او ستادی خود را نشان بدهد ماز از این فقره بی خبر یکدوم باز صدای گریه احمد بلند شد رفتم باین دیدم نشسته چشمهایش آماس نموده آب میریزد و در مقابلش پیاز زرگی ناچاقو و نعلبکی شکسته افتاده برداشتم آدمها را

[۱۳] مارو مارک نوعی درخت خار دار است در کرهستان متصرفی ایران زیاد به عمل آید درخت مارو در یک سال پنج دفعه (بار) میدهد و همه در دناهی خلود مصرف می شود دو هزار سال بیشتر است که مردم از حواص مارو مطلع می باشند و او را استعمال میکنند

ابجد و سایر خطوط منسوخه قدیم و معموله جدیده این عهد را متذکر شود دور نمود
کذا از خطوط قلمی گذشته به حروف چاپی از ماشین کلمات و تاریخ اخبار هر يك از
اینهارا سؤال نماید شکر خدا را که این مسائل نیز بمیان یامد همی که پرسید قلم همین
قلم هاست که امروز متداول است ناجیر دیگر بود گفتم قلم های آهنی همین قلم های معروف
بود که در هر جا همین اسم گفته می شد .

اینجا می خواستم تمام بکنم گفتم حالا دیگر روید نائین مشغول باشید منم کار دارم
احمد گفت اقا اگر مرکب راهم بگوئید که چه طور و از چه چیزی سازند دیگر سؤالی
نمکنم ما رخ گفت مرکب را می خواهی چه بکنی یا برویم احمد گفت تو اگر به کارهای
من دخل و تصرف بکنی سبک های خود مرا از تو میگیرم و امروز حلوات
که خواهم خرید تو قسمت میدهم ما رخ گفت مهم نمیکذارم صورت مرا
بکشی یا زعالمه تو داخل اوطاق من نشود زنجیر طلا را که بتوداده ام بس میگیرم
دیدم در میان دو نفر شخص محترم رودت واقع خواهد شد و در این مواقع پش
بندی از فرایض شریعت انصایت است گفتم هیچ کدام به همدیگر آنچه میگوئید
نکید تفصیل ساختن مرکب را میگویم ترکیب او حسین است که مازو و دود را

(نمونه ۱۲) کردید و حواصیل خط میخ تح قاعده گذاشته شد سویی که حلال علم (آسریا لوزنا) در مدارس و دبیرخانه
تعلیمات عادی می باشد فقط برای مرید بصیرت حواصیل چند صورت خط میخ در اینجا نوشته جات عالم
معروف (پوش) ثبت می کنم که نمائنده آحاد و عشرات و مآت والو مالکین است ناحط میخ عدد يك (۱)
عدده (<) عدد صد (۸۰۰) عدد هزار (۷۰۰۰) تقسیم سال به ماه شمسی و ماه به هفته و روز و تقسیم روز به ساعت
و دقیقه و ثانیه از محاسب بابل است همی که روز آنها شش ساعت و شب شش ساعت بود که هر ساعت آنها
صدویست دقیقه مای کند خط میخ ارچپ راست نوشته می شد

(براعلیف) یا ای که کبرا علیف (یعنی مکثور کلمات مقدمه) در همه آثار قدیم ملوک مصر پیداست از
قراری که معلوم شده این خط در سه دوره بدون اینکه تغییرات اصولی به عمل آید تکمیل شده دوره اول عبارت
از اترنام صور احادی است که از حیثیت آن احساد منقوشه بیان حال یا قدرت مملو به ماکنت واضح می
شود . مثلا اگر رشادت کسی میخواستند شمشیر میکشیدند سجاوت میخواستند کاسه سرشاری مراسم می نمودند
این کتابه بیشتر برای حادایان و سلاطین وضع شده بود

دوره دوم (کیروت) یعنی کتاب علمای روحانی این خط عبارت از هنر از سلمات دوره اول بود
ولکن حرف اول صورت منقوشه منظور می شد به معنی یا حیثیت آنها

دوره سیم (دیمویشت) یعنی کثات عمومی این خط عبارت از هنر صور مراسم دوره اول و دوره دوم بود
همی که در این دوره سیم اترنام صور خیلی ساده و تجارتی و عمومی بود به این معنی که در دوره اول اترشاسک
منظور حالت او و در دوره دوم از صورت سبک منظور حرف سیم که حرف اول اوس و در دوره سیمی فقط
سر سبک کشیده می شد و منظور حرف سیم بود

صور براعلیف ارنالابه پالین نوشته می شد چون رسم صور مقتضی کتاب عمودی می بود همین دوره سیم
طائفه فیک راه اختراع حروف احمد یعنی علامات مخصوص کثات و ادار نمود و آن علامات تاکنون چند
صور پیدا نموده و هر دفعه فقط برای سهولت تعلم و آدانی کتاب آن علام را تغییر داده اند ولی حکم
تقدیر این عهد ما که نور معروف عالم را گرفته و چشم عالمیان نار شده و کوششانه اوار حق پرکننده ما را بر آنها
کرتار دردنی دوی عصایت خود دردست این الف نای مدرس و بی مصرف و بکاه خود گرفتار ما را به
فرود ما هم میگویم نای اصلاح نمود ولی مفعول اصلاح او را بلکه حرف خطای می شمارم



وقت آدمی کران به است کبرها کشید و کجائی هستند تحصیل آتش و کبریت در بی
اکشای فوسفور و تحصیل او شرح محضر ارقوه حرارت

خواسته کان محترم را عرض می شود که اقا احمد معروف ما علی الحساب قرار گذاشته
هروقت نامن میل صحبت دارد اول پرسد که وقت دارم یا وصحت بکم یانه وبعد
ازان بگفته عمل نماید . این طرح تازه را از تعلیمات محمود یاد گرفته چون محمود هر
شب کتانی در تعریف وقت آدمی از حکیم معزوف (اتائوی) میخواند حکیم در کران
بها بودن ایام زنده گی بی نوع ما بیانات مفیده و درخور تمدن مؤلف ذکر میکند
میگوید هیچ کس نباید وقت خود را وقت دیگری را صایع نماید و در سوء تصییع وقت
بالا میرود و میرود در ضمن بیانات حکیمانه معانی جدیده قید میکند و تصییع وقت را
چون قتل نفس میدانم میگوید هر فسادیه که در عالم است از ندامت نسنن قدر وقت
است هر چیز فوت شده را پیدا نمودن ممکن است مگر وقت فوت شده را که چون
حرف از دهن بیرون شده عود او محال است و یا روحی که از بدن مفارقت نمود
هرگز رجوع نمیکند . میگوید وقت است که اسان را به نیل اعمال مواهب حسنه
موفق میدارد . وقت است که سمحس تصورات خود را در نیک نامی و ترقی انبای
وطن خود بمقام احرا میکند اردد ، وقت است که در یک دقیقه اومی شود سبب احیای
جمعی شد ، وقت است که در وی کاوش کوشده های مخفی عالم خلقت و کشف حقایق

صدانمودم آمدند دست و روی او را شستند معلوم شد پازرا می ریده از روغن
پياز چشمهایش سوزش نموده خواسته است بادست نمالد بد تر شده چاقورا اداخته
علبکی را شکسته آب دماغ واشك چشمهایش بهم مخلوط شده حالت مصحکی داشت
بعدار ارام شدن با صدای خوش آیند وطریقی گفت اقا س چر ادگمتیدکه پياز
در وقت بریدن چشم آدم را می سوزاند گفتم عزیز من همدرا دریکدفعه نمی توان
گفت چشم آدم تنها از پياز می سوزد هرمانی که دراو روغن طایر موجوداست
گاه بریدن می پرد و چون پرده چشم آدمی از سائر حرئیات صورت لطیف تراست
دروی زودتر تأثیر میکند و می سوزاند در پياز این روغن بیشتر است .

احمد از قراریکه دیده می شود از این امتحان بیر خوشش بیامده فردا باشیررعاله
خودکاعد نوشته بد محمود نشان خواهد داد [۱۴] احمد روت خود به خود گفتم
يك حرف بی موقع چقدر مورب زحمت من و دیگران گردید بعد از این هرگز به
طفل چیزی یاد ندهم که بتواند امتحان نمود .

[۱۴] شادر را قدر دانه خردلی در چند قطره آب حل نمایی هرچه سوسمی معلوم می شود تا آتش کرفی
خط ثبات نمایان گردد مرکب های کیمایوی اس عهدار صد چور بیشتر است ولی چون همه کس حالا را این
محضیات مطلع است دیگر این خور چر هامعی ندارد عمل شادر از امتحانات خود مؤلف است در ایام مساوت
به خیالش رسید و نمود و نتیجه حاصل شد در جای دیگر تاکنون ندیده و نرسیده ام (حاشیه) اگر درمستان
عصوکی سرما خورد و غ کند فوراً بارلحم را برره برره نموده به هن جامکرر صلابه نماسد هم درد و دوش
ساکت می شود و هم بعد از سه چهار ررر همان عصوی بهبودی یابد به حالت اولی خرد نموده یکند



مذهب خود را حفظ نموده اند اما اصل اولاد وطن ما هستند آنها را بدکفتن نشاید (لفظ کافر کا فی است) زیرا که بدگفتن در هیچ جا و به هیچ کس شایسته نباشد و انگهی ما از آنها بودیم و آنها از ما هستند یعنی امای بک وطن و پرورده یک خاک باک هستیم. همینکه از تغییرات کلیه مقدره عالم حالا هم دیگر را نمی شناسیم. احمد گفت اقا آنها که از ما هستند پس چرا نمی شناسیم و نمیدانیم که آن بخاره هارا اقلادیت و استهزا میگیم بعد از این هر جا که از آنها به بنیم تکریم و توقیر میکنم گفتم بسیار خوب میکنی همه مردم را فهماییدن این مطلب مشکل است زیرا که در وطن ما از هزار یک نفر از تاریخ ملت خود اطلاع ندارد چندی نمیگذرد که احوار معرفت به مملکت مانیزی تابد در هر محله مکاتب متعدده ناری شود چاپ حا بهای زیاد احداث گردد کتب تاریخ و علوم زیاد منتشر می شود و کتب افسانه امروزی از میان می رود آنوقت هر کس کم کرده خود را پیدا میکند و یکانه و یکانه رافرق دهد. احمد از این مطالب متأثر شد و میخواست سؤال دیگر بکند صدای رعاله اوبلد شد از من اذن خواست برود احوال او را پرسد و برگردد من دم به بخره مشغول خواندن شدم یکدفعه از پائین صدای گریه احمد بلند شد برگشتم دیدم صادق سرچاه با جرح چوبی آب میکشیده از زور سایش میل میان چرخ آتش گرفته و مشتعل گشته احمد ای را دیده و ترسیده میخواست دوان دوان از پله ها بالا بیاید افتاده و آوار گریه اش بود که من شبیدم رفتم پائین برداشتم گفتم چرا چنین تعجیل کردی که بیتی تو که همیشه بدیگران نصیحت میدادی و به آهسته روی و آرام بالا آمدن وصیت میکردی چرا خودت عمل نمودی هر کس که قول و عمل او مطابق نیست بصلح او هرگز مؤثر نمی شود و سخنان او را در انتظار و قبی نباشد گفت صادق آب میکشید یکدفعه میل میان جرح بی کهریت و آتش خارجی از خود با کرد به سوختن میخواستم بیایم و شمارا ار این کار عجیب خبر بدهم، گفتم این تعجیل ندارد تو خون طفلی و اروضع تحصیل آتش خبرنداری برای توانزه است و کزنه مخلوق اول دنیا که کهریت نداشتند طریقه تحصیل آتش نمودن آنها همین سائیدن بود دو جوب راهم بازوری سایدند و از زور سایش قوه که تا کنون حقیقت او مکشوف شده حاصل میگشت که ما او را حرارت میگوئیم و از الصاق این حرارت نامولد ترشی هوا (مولد الموصه) در اجساد دارای ماده زوال شعله ظاهر میگشت چنانکه حالا تو دیدی (۱۵) چون تحصیل آتش این طور که گفتم

[۱۵] حرارت عبارت از قوه حاره است که از حرکت ذرات حرثیه احصاد تولید کرد و به تعب مقیاس

و رموز مکونات را میکنند ، البته وقت است که بهایم را ادب آموزد و وحشی را رام میکند . تعالیات ناد میدهد ، و بد حرکات عجیب و غریب معناد میدهد . خلاصه حکیم در این باب تفصیلات دلپذیری نویسد و احمد هر شب که محمود این کتاب را میخواند یاد میگردد . مساجح حکیم به طفل بر تأثیر عوده حدروز است که این کلمات را تذکر میکند همین امروز مارج گفت رویم ناخده من نه گهواره بشیم توتکل بده یا تونشین من تکل بدهم احمد گفت خواهر حال من حالا وقت خود را قسمت عوده ام هر کاری در وقت معین و ساعت مشخص خواهم کرد برای کردش ناخده و حرکات (ژیمناستیک) مقوی بدن از ساعت چهار تا ساعت هفت بعد از ظهر است اگر زودتر از آن وقت گهواره را برار نقل و ادا هم بکند به ناخده بیروم مادرش گفت بس وقت گریه تو کدام است گفت گریه نمودن جرو کار نیست که وقت مخصوصی داشته باشد هر وقت اسباب گریه فراهم شد باید گریست . راست است من میگویم ولی نه بی حاد بروز محمود چرا لاک مرار داشت کاعده خودش را مهر نماید او نقشه کتب خودش را عن شان نمیدهد میگوید محو میکنی و باره می ساری امانی اذن من لاک مرار داشته مصرف میکند البته در این صورت من باید بگویم چون او ررك است من هرگز روی او عاق نمیتوام بشوم و رو روی او حرف نمیتوام بزم در اینجا چاره به جز گریه چیست ؟

من رفتم بالا احمد و ماه رخ نیز آمدند احمد گفت اقا فراموش کردم شما بگویم دیروز در ناخده بودم محمود مرا صدا نمود رفتم بیرون در گوچه ایستاده بود شخص فقیری عبور میکرد پرسیدم چه میکنی گفت باین مرد فقیر تماشا بکنم گفتم این چا تازه گئی دارد در مملکت ماهر سو نگاه بکنی این طور فقراست گویا در وطن مانخم فقر را کاشته اند من روزی ده دفعه پول از اقا گرفته آورده به آنها میدهم . محمود گفت این شخص از آنها نیست مسلمان هم نیست کبر است به آتش میرستد من برگشتم آمدم محمود پشت سر او بدگفت راستی آنها بدهستند ؟ گفتم تفصیل این مطلب در خور کجایش ذهن تو نیست درست است در همه ایران قریب صد هزار نفر از آنها هستند و آتش پرستد . حکام علیه قوم اعصاب که همه ایرانی آتش پرست بودند آنها قبول اسلام نکردند و دولت دادن جزیه را تحمل شدند از تاش بوریاك اسلام محروم گشته و در طلت عقاید اجدادی خودشان مانده به کوه و بیابان و بعضی به مملکت هندوستان هجرت عوده از مملکه نیم حانی بدر بردند . و با هزار زحمت هزار و سیصد سال است عادات و رسوم

دودی متصاعد شود و مثل چراغ روشی میدهد احد گفت قسم میخورم بشما که اگر تحصیل فوسفور را تقریر ننمایید هرگز پی امتحان اوعی شوم گفتم چه لازم قسم بخوری کسی قسم میخورد که بدرسی قول خود اعتماد ندارد هر کس آنچه میگوید اگر صدق اورا خودش معتقد نیست قسم میخورد که مستمع را معتقد نماید معلوم است سخنی که اساس اودروع است باهر نوع قسم های علیط نخواهد مؤکد نمایند البته در انظار بی فروغ است در هر صورت در انمای کلام قسم خوردن یا باتکلم خود سخن ناتمام دیگری را فصل نمودن بیک اندازه قبیح است من بدرسی وصحت قول تو معتقد هستم و طریق تحصیل فوسفور را بتو تقریر میکنم

فوسفور چه گونه که گفتم بران یونانی یعنی حامل روشائی اول فوسفور را (برادنت) معروف از بول آدمی تحصیل نموده و مخفی میداشت به همچس (کونکل) نامی اطلاع از انکشاف (برادنت) هم از بول آدمی تحصیل نمود در سال ۱۷۶۹ یعنی درست بعد از یکسال انکشاف برادنت و کونکل دونفر حکیم (عور) و (شبله) وجود فوسفور را در استخوان حیوان و اسان معلوم داشته و طریق تحصیل اورا پیدا نمودند به این طور که اول استخوان را می سوزانند بعد اورا ساییده با عرق گوگرد خمیر میکند و در میان ظروف آهی مخصوص این خمیر را گذاشته به کوره مخصوصی (اوحاق) می چینند و از زیر آتش میکند از گرمی ظروف و خمیر بخاری حاصل شده و متصاعد گشته در بالای اوحاق به میان حوص آهی جمع شده و غلظت یافته در حوص دردی نه نشین می شود آنها را می چینند و به ناری قلمه قالب هاریخته نکه میدارند و همان احزای ناره یا فوسفور است. اورا باید همه وقت سر پوشیده نگهداشت و در میان آب گذاشت و گرنه از هوا خود به خود می سوزد و یا صعود نموده و نابود گردد رنگش زرد و از سموم قاتل است بعد از پیدا شدن فوسفور تحصیل آتش برای مردم عالم به سهولت عهد ماریسیده حالا انواع و اقسام کبریتها درست میکند بعضی فقط در روی قوطی خودش می سوزد و بعضی هر حا نکشی می سوزد



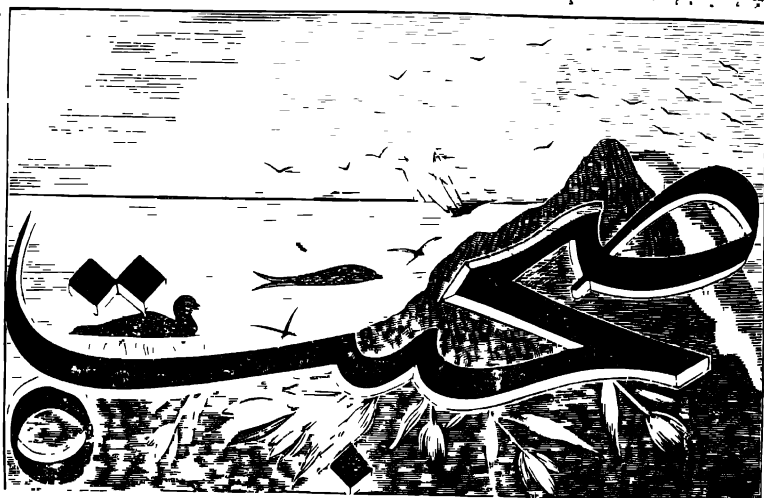
دشوار بود از آن جهت سکنه امام قدیم آتش خودشانرا خاموس نمیکردید و چون
 بیشتر کوچری و چادر نشین بودند هنگام کوچیدن آتش خودشانرا از حای بخای
 نقلی می نمودند الآن در بعض جزایر عالم که سکنه وحشی و عربان و در حالت اولی
 باقی هستند تحصیل آتش انها باز موقوف به همین سیاق است که چندین هزار سال
 قبل معمول بود این صعوبت که سد طریق تسهیل تحصیل اولین لازمه زندهگی بی
 آدم است مردم را وادار نمود بواسطه تجارت و عملیات اسباب سهولی پیدا نماید
 این بود که به سسک چاقاق و سایر مایعات متصل تا سال ۱۷۶۹ متمسک شدند و هنوز
 این بود که در خور بود تحصیل نگردید عقلی بی نوع انسان چندین هزار سال چیزی
 می جست که بواسطه او تحصیل آتش در وقت لزوم سهل و سریع باشد پیدا می کرد
 و همه مساعی او بی نتیجه میماند تا اینکه در تاریخ فوق معلوم شد (انچه خود داشت
 زینکاه نما میکرد) آنچه میجستند قوه ایست که در استخوان همه انسان و حیوان
 خلق شده همه کس او را با خود دارد و بی وجود او زندهگی ذی روح محال است او را
 اجزای ناریه و زنان یوانی (فوسفور) گویند بعد از پیدا شدن او اکنون سرچوب
 های نازک را بقدر دانه خردل حجر گوگرد میگیرند و میان همان اجرای ناریه
 فرو میبرند و بیرون آورده میخسکانند میان قوطی هاچیده نامم کبریت فرنگی میفروشند
 هنوز در مملکت ماجیر باین لزوم و سادگی را کارخانه نیست و محتاج فرنگها هستیم
 احمد گفت اقا این اجزای ناریه خیلی غریب است چه گونه در استخوان انسان
 و حیوان تعبیه شده او را چه طور تحصیل میکند گفتم تحصیل او چندان اشکال ندارد
 ولی من از تقریر اوس کوت میکم تا تو مثل مرکب سازی به خیال فوسفور سازی بیفتی
 زیرا که با فوسفور زبری شود شب در دیوار خانه جین بوش خط آشی نمایان گردد

(تجیه ۱۴) آورده اند چه قدر حرارت و نهجه شده تولید چند درجه حرارت میکند آنکه ذرات حرثیه او ابرحرکات
 معتدله مولد حرارت سرعت خود بر افزایش حالت اولی خود را می تواند بکشد و ممدل به تعاری شود
 بخار در حالت صعود دوماده خود را که یکی گرمی و یکی آبی است باقی حد سرعت صعود قسمت نموده بخار
 مائی را جزء هوا و حرارت را جزء حرارت کایه مستتره می نماید
 در اینجا را قانون دیگری هست هرگاه هنگام دفع حرارت اسبابی باشد که حرکت نفس حرارت را که عود
 او بمقام اصلی اوس بواسطه آن اسباب صدمت نمایند آن حرکت محسوس و ممدل به قوه متحرکه ثانوی می شود
 مثل اینکه حرکت صاعده بخار را که در دروب حوشیدن بواسطه امالاسباب جاری معروف گرفته و تولید حرکت
 معینه ثانوی را برای العین مشاهده میکنم
 سوختن بخاره از اتحاد قوه حرارت نامولد المحوصه و مولد روغال است شعقی که در وقت سوختن در هر جا
 مشهود می شود ذرات روغال است که مشتعل می شود و به نظر شعله میباید
 کاهی مولد المحوصه نامولد روغال جمع می شود هیکه قوه حراره نوعی معتدل است که با وجود بودن مولد
 المحوصه و ماده روغال شعله مرئی نمی شود و او را بوسیدن احساد میگویند که فی الواقع سوختن است

کفتم خون میخواستی رای چیرنی معی کریه یکی من وجسه اورا تو نمیکویم
 چهل تو رای تو تنبیهی نشود گفت اقا اگر ارتاریج وضع عید و قطعه که دم عید
 دهد بان نمایند هر کر بعد از این کریه میکم کفتم توانم بارها این عهدرا بسته
 داریم ساعت ناز سگسته و هر وقت موقعی بدست آمده فروص گذشته رانیر در کال
 یی ادا نموده حالا وقت گذشته وقت خواب سماست فردا من این صحبت را رای
 میکم . احمد قبول نمود صبح رود بیدار شدیم رفقای محترم جمع شدند نشستیم
 بر تحویل دعای باعقل القلوب را برای خواندن گذاشتیم و تکرار می نمودیم هفت
 بین موجود بود احمد لباس تازه خود را پوشیده درآمد و شست سر من آرام و ساکت
 بستاد (۱۶) منتظر بود که تحویل تمام شود دست مرا بوسد و عید مرا تبریک نماید
 تحویل گذشت به حصار کلاب دادند و شیرینی آوردند بعد اجرای مجلس متفرق
 شدند احمد گفت اقا وعده نمودید که از عید و قطعه عن صحبت نمایند کفتم قطعه
 حصیلی ندارد اورا معلم برای جلب منفعت شخصی خودش ایجاد نموده دم عید
 قطعه که حد دیساری ارزد بدهد و در عوض مبلغی تعارف نقدی یا جنبی بگیرد
 قطعه معلم این قدر ناقص و بی معنی است که حاکی جمع حالات او و مراتب تعلیم
 نکات است نقشه های بی معنی صوری علم تناسب اشعار لغو و باطل که در آنها نوشته
 می شود مایه تعجب و حیرت است . ولی این فقره نیز در جنب سایر معایب تدریس
 اطفال یحتمل وقتی که الفبای ما را تعبیر دادند اصلاح گردد . اگر در این قطعه اقالا
 تاریخ وضع عید نوروز و مطالب دایر این روز ویرور را می نوشتند باز اطلاعی برای
 اطفال حاصل می شد حالا من تو تأسیس اورا حکایت میکم یاد داشته باش و باین
 اطلاع به محمود عابد بکن .

سه هزار سال قبل از این حمید برادر طهورت در آذر بایحان میخواست عیدی
 برای ملت خود قرار دهد در ساعت تحویل آفتاب به حمل در نالار برکی به تخت
 مصرع جلوس نموده و تاحی مکمل از جواهر الوان بر سر خود نهاده مردم را بار
 طام داد از پرتو آفتاب که به آن همه جواهر الوان افتاده و برق میزدند چشم حضار
 خیره شد چون اهالی تا انکاء جبان ساط بخلل و مجلسی باشکوه ندیده بودند از روز را

(۱۶) هفت سبب آنست که نارعمان و کلاب به طرف چپی نوشته عوض شیرینی به روار خودشان
 میجوراسد که سال دیگر آب آورده محمود باشد در هر صورت مجلس تحویل را هر قدر باشکوه و مجلل به
 دروازه



شیر ماهی دندان مورث اسب
ماهی اره دار بخار اسب
ماهی هشت پاکش ندارد

اسب و کشاوت
ماد شاه ماهیان برده دارد
مرحان چه طور میروید

تفصیل عید نوروز
مک و میل و شیر و کره دریا
دهن پلک دریا دروازه است

فردا عید نوروز است حمدی است رای پدیرائی مهمان های عزیز و محترم که
بی دعوت به دید و بازدید همدیگر میروند مشغول هستیم رای اطفال لباس تازه
دوخته اند واقعا عید نوروز اراجله و اقدام ایام ملی روی زمین است. حادثه که
ماه شکوه و قدمت این عید خودمان در نردسایر ملل مالم. بعد از ظهر رفتم زیارت
اهل قبور اطفال هم بودند ایشان را از طعویات به احترام و زیارت مقبره های اموات
باید معتاد نمود و رسوم عادات ملی را بطور رسوخ در دل آنها که حکم نفس جبر
دارد مرتسم داشت.

بعد از شام خون شب عید بود به هیچ کاری مشغول نشدم اطفال را دور خود
جمع نموده صحبت میکردم واز فواید وضع عید و دید و بازدید که مورث تحدید الفت
وصفای قلوب مکرده و اساسا رای شکوه بساط تمدن و اقتصاد محصوص اشتراك
عمومی در آسود. کی زحمات معتاد و اسباط قلوب هیئت حامعه است یاد آوری می
نمودم محمود قطعه خود را که دم عید معلم مکتب دار به اطفال مکتبی میدهد نشان
میداد احمد خواست گرفته تماشا نماید محمود نداد باز بهانه گریه رای اقا احمد در دست
بود قطعه را دادند ساکت شد آورد ردمن گفتم اقا این قطعه را جرابه اطفال داده اند

ز انار عهد عتیق است ؟ گفتم نه انها بهدار ظهور اسلام وضع شده واعیاد مذهبی
 مرده شوند از آنحمله است عید فطر و قربان و مولود صحبت را میخواستم تمام غایم
 پله ها صدای بای اطفال شنیده شد احمد از نزد من دوید به استقبال آنها میخواست
 ، تعلیم بطای صفت و خود در سر دسته به حضور من بیاید صبراسد درخور
 زایس وصف بندی نبود از زیر نعل احمد در جست و قبل از همه داخل شد. صف
 هم خورد . احمد را ننگان دادند که مانده بود بیفتد بار بهانه گریه بدست آمد . تماشا یی
 اشت حرکت انها به فسوف فتنی میباید که در راه وطن در عروج به روح قلاع
 سمن بهم یشی و پشی میگریفتند من اسد را برگردادم گفتم همه دوباره بر صف شوند
 تحت فرمان اقا احمد باشند محمود از همه برگز بود بخاطر احد تبعیت نمود کفایت
 احد وصف بندی او را توصیف کردم به ترتیب کمر سن به انها عید انه و حلویات
 ادم در این بین مهمانها وارد شدند خواستم اطفال را بیرون نموده در اوطاق خود
 را به سدم و به پذیرائی مهمانها روم احمد گفت اقا آسوده باشید به هیچ چیز نمیگذارم
 دست برند ماه رخ سر حوض شیشه کوچک (آکوار یوم) که چند ماهی الوان
 بد تاست در میانش بکه میدارم و امروز مخصوصا برای تحویل و لزوم ماهی زنده از
 سمریز پائین آورده بودم نگاه مینمود و با انگشت های لطیف خود به انها که در جست
 و خیز بودند لوز خود را شان میداد سپردم دست نزنند و به محمود گفتم نگاه بکند
 با هزار دگرانی اوطاق خود را در تحت محافظه قوشون چنکیز خانی گذاشته رفتم
 انب نیم ساعت نکشید مهمانها را مشایعت نموده برگشتم دیدم در اوطاق معرکه

م ۱۷) ذکر است و با عصر در حد ساسانی این قاعده معمول بود سال شصت و دویست و دوم مطابق سال نود و یکم هجری در حد
 قمری و که هر چهار سال یکروز علاوه نماید و قاعده قدما متروک دارد و این قاعده رد کردی تا عهد خلای عباسی
 سلاطین بعد از اسلام معمول بود تا سال ملکشاهی را در سال ۴۸۹ هجری مطابق ۱۷۹ مسیحی (۹ ماه مارت)
 نمودند و با کسوف معمول به ایران است با حساب خلای سال شمسی متوسط ۳۶۵ روز پنج ساعت و چهار
 دقیقه و چهار ثانیه است حالا شهر ملکشاهی هجری شهر قبل از اسلام است که ۱۳۰ سال قبل از این
 قریه و قایع احداث ما را بیا را نقطه تاریخ بود اسمی آنها فروردین ماه ، اردی بهشت ماه ، خرداد ماه ، تیر ماه ،
 مرداد ماه ، شهریور ماه ، مهر ماه ، آبان ماه ، آذر ماه ، دی ماه ، بهمن ماه ، اسفند ماه است هر ماه
 روزی درگیرید سحر روز اضافه را مستقره باشد و پنج ساعت و چهار و نه دقیقه را در هر چهار سال یکروز حساب
 می نمودند با نام مستقره اضافه میکنند و کسوف میگرد از فروردین ماه تحویل آفتاب است به برج حمل یعنی رجب
 است به هجری نقطه که سصد و شصت و سحر روز و پنج ساعت و چهار و نه دقیقه و چهار ثانیه قبل از آن مار
 نقطه بود و کسوف را هجری سال در چهار سال و نیم را در سال سیم حساب میکنند
 سال قمری عبارت از دوازده ماه قمری است هر یک ۲۹ روز ۱۲ ساعت ۴۴ دقیقه و ۳ ثانیه است که جمعا
 روز ۸ ساعت ۴۸ دقیقه ۳۸ ثانیه می شود پس تفاوت در میان سال شمسی و قمری قریب یازده روز است
 و دو سال یک سال است با معنی که ۲۲ سال شمسی ۳۳ سال قمری است
 با خود چندین رصدخانه های معتبر که عددش به یک صد و عملش بدرجه رای الهمین است آنچه زیاد حای تأمل
 اختلافات امروزی است در رؤیای امله و تحقیقات عجیب دور از حقیقت در بعض اوقات

روز نوخواندند و همدیگر را تهیت گفتند و تبریک نمودند به نام حمشید نیز که تا
انروز هم بود اخط شید را که معنی شعاع خورشید است علاوه نموده حمشید گفتند.
حمشید مردم را اندر زهای نیکوداد و به مراسم حمید و وصیت فرمود و آن روز را به اهالی
عید ملی قرارداد حالا شرافت عید و نوروز و مریت او به سایر اعیاد ملل عالم یکی نیست
که اقدام اعیاد عالم است و از ایام عتیق یادگار مانده و دیگر روزیست که شب و روز
برابر شود (اگر چه شب و روز اول نایب نیز برابر می شود) و فصل بهار آید دل های
فسرده را روح و کلک های مرده را روح بامیه تجدید گردد سیم روز خلافت حضرت
کرار است و روز در ایران دونوع بود یکی حاصه و یکی عامه و نوروز عامه اول
فرور دین ماء جلالی است که روز تحویل آفتاب به حمل است و نوروز حاصه از
روز اول تحویل تا ششم است که مخصوص دربار پادشاهان بود پادشاهان ایران در این
شش روز به فقیر ها بخشش های نمودند و عمال و وزرا علی قدر مراتبهم پاداش
خدمات سالیان خود را از شاه خلعت و مرحمت می گرفتند. رجال مجرب کهن سال
دور تخت پادشاه پره می زدند. محبوسین را آزاد می کردند. مالیات تبعه را تخفیف
میدادند. اکنون این قرارها یکجا برهم خورده و بالکلیه از میان رفته عوض نوروز
عامه و حاصه فقط سلام عامه و حاصه مقرر شده و امتداد ایام عید که در بعضی شهرها
بیست روز است موقوف به کثرت جمعیت شهر است تیر که سیصد هزار نفر جمعیت
دارد هجده روز عید میگیرند اردبیل که پانزده هزار سکه دارد سه روز عید
نوروز آنهاست در هر صورت خواه سه روز خواه بیست روز اول عید همان روز
تحویل آفتاب به حمل است.

احمد گفت پس نوروز سلطانی چرا میگویند گفتم چون تعیین تحویل آفتاب به
حمل که اساس وضع این عید ملی بود از ناره تطبیقات شهر رومی و فرسی و ایام
کیسه مختل شده بود سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی فرمود مجمین مملکت را
در پای تحت جمع نموده در تحت ریاست عمر خیام از روی رصد نظلیوس ساعت تحویل
شمس به حمل را درست مشخص نمودند تا کنون میزان عمل منجمین ایران است به
این واسطه به نوروز سلطانی معروف شده (۱۷) احمد گفت اقا سایر اعیاد مانیز

[۱۷] سال قدیم ایران سیصد و شصت و پنج روز بود و شش ساعت هاوت دوره شمسی را جمع نموده در صد و بیست
سال می روز حساب نموده و آن سال را سیزده ماه می کردند و اسم ماه سیزدهم را اردی بهشت دوم می نامیدند و خود
سال را سال بهترتک می گفتند و بودن دوازدی بهشت را در یکسال می نمود و سلطان و قسطنطنیه و شک و اقبال می

دیدم احمد نادب تمام نشسته و مبرصد امتداد صحبت حیوانات دریایی است شوق
 ربط این طفل مستعد و ناهوش به شنیدن مطالب سودمند مرا وادار نمود که چند
 ره حیوان دریا را به او شرح نمایم ولی او به شنیدن یکی یا دوتا اکتفا نخواهد
 کرد متماد بودم که چه بگویم و از کدامین حیوان عجیب دریاحکایت نمایم احمد
 گفت اقا برگزین حیوان آب کدام است گفتم يك حیوان است که دو اسم دارد
 در صورت نیرم تفاوت دیگر (کیت) و دیگر (کاشالوت) میگویند (هر دو نهک است)
 گویند این حیوان عجیب صورتاً شبیه ماهی است ولی خلقتاً مثل حیوان دری
 از نوع شیر خوار است بچه های زنده میراید و امارا شیر میدهد همیشه تفاوت
 صورت کیت و کاشالوت اینست که سر کاشالوت (۱۸) از کلیه جسد او کلفتتر است
 این حیوان دماغ ندارد دوسوارح در کله او هست که بواسطه آنها نفس میکشد
 چشمهایش کوچک مثل چشم ماهی است کوسش از بیرون خیلی فراخ است در خارج
 سداى تفك رانمی شود اگر حوب نازکی باب زندمی شود آنچه بیرون آب
 ست می بیند آنچه داخل آب است می بیند در شامه او اختلاف بود بعد معلوم
 شد که اگر روغن او را در گشی ها نه آتش برزند این حیوان از مسافت دور بوی
 او را می شنود و متفر گشته راه خود را در میگرداند ششای کیت از مسافت بعیده
 مسموع است و بدستبردیک سواحل عبور میکند که اگر دامی برای صید ماهی
 گسترده اند دام و هر چه بدام افتاده دریك دفعه بلع نماید

احمد گفت اقا کیت خربوزه میخورد ؟ (احمد خودش خربوزه را دوست
 دارد بخایلس که همه مخلوق دنیا باید او را بخورد) گفتم اگر ذائقه داشت میخورد
 اما طعم کدو و خربوزه را می او یکست دندان ندارد عوض دندان در داخل دهن

[۱۸] عبر چیری اسب خیلی معطر و خوشبو از بعضی اقسام ماهی کاشالوت بر عمل آید و همین حیوان
 اسب که مؤلفین ماکو دریائی و کاکو عبر میگویند رنگ عبر خاکستری مایل به سبیدی و گاه سیاه می شود
 لکه های ردد و سرخ و سیاه و سفید بی ترتیب دارد به موم بیشتر شبیه اسب و همگام پس دهشتی محسوس گردد
 اخراجی تکونیه اش در صدهشتاد و پنج قسمت روعی است که او را روع عبر گویند و پاره شده قسم (بیرون)
 و سایر مواد اسب در آب حوشیده مثل روع مخلوط میشود و در جوهر مان و روع عبر مخلوط گردد و اطلاعات
 آخری به تحقیق پوسته که هر وقت کاشالوت ناحوش شد و ضعیف گشت در میان شکم و روده های خود عبر
 را تولید کند و نه آب دریا دفع دهد امواج آنها را به ساحل آورد اگر کاشالوت ناحوش را صید کند یا مرده
 او را در دریا پیدا نماید در شکم و روده آنها عبر نیز خواهد بود

عبر در سواحل هند و جزایر ژاپون و آمریکای جنوب نافه می شود گاهی ملاخان اردرنا از به بهمه هرا
 مقال (صد و هشتاد و نود) از آب میکشد اطباء قدم او را به علاج صرع و اسهال بخور می نمودند حالا
 در اروپا فقط حره عطربات اسب و چون کم یاب است ارآن روکران اسب
 عبر ساتی بر هس که اردرچ حصیل می شود و در اراضی معتدله به عمل آید

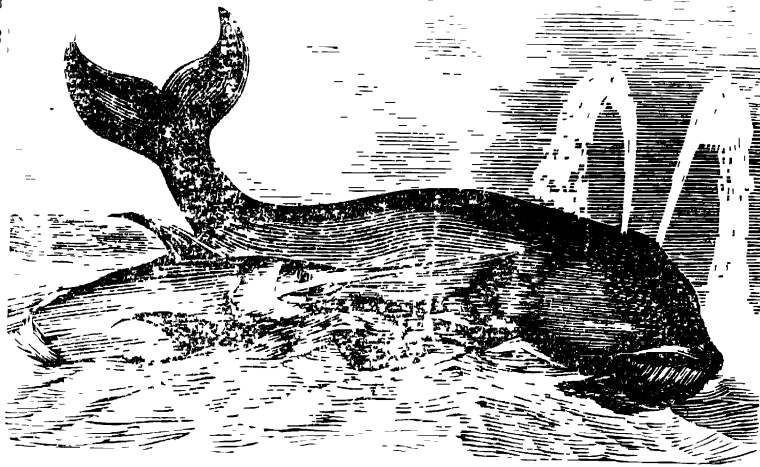
است محمود داد میزند احمد گریه میکند ماه رخ وزینب در گوشهٔ مزوی شده اند
اسد دم در يك ماهی زرد دست گرفته میخواهند این بدود داخل شدم دیدم حوض
شکسته آب روی قالی جاری شده و ماهیا پراگنده گشته از دست احمد خور میخورد
ماه رخ نامرديد گفت اقا من میخواستم به ماهی قرمز شیرینی بدهم احمد مرا کنار
میکرد من رفتم میخواستم حوض را کنار بکشد زینب هم عن کومک نمود میخواستم
نگذاریم بکشد یکدفعه حوض شکست شیشه دست احمد را برید يك ماهی رجست
کم مانده بود که روی مرا بخراند

احمد با حالت گریه گفت مگر ماهی کربه است که تواند روی آدم را بخراشد.
تماشا داشت دیدم تفصیر از من است که چرا انهارابی ناظر گذاشته ورقم خریدم
آب پاشی راروز عید بهال نیک گرفتم از ماهیا دوستا زنده بودند يك طرف
حوض هم سالم بود برداشته به آب انداختم آنچه دست اسد بود با چند ماهی دیگر
مرده بودند. صدا نمودم آمدند قالی را برداشتند دست احمد را شیشه جزئی بریده
بود بستم حوض تازه خوبی برای همین ماهیا درحانه موجود بود آوردند ناز
بقرار اول اوطاق را به نظم و ترتیب آوردم.

احمد منفعل که توانست اوطاق مرا محافظت بکند دم حوض جدید دست
گوچك خود را زیر زنج گذاشته متفکر نگاه مینمود. پرسیدم چرا متفکری برای
شکستن حوض نباید افسوس نمود زیرا که افسوس گذشته شرط عقل نباشد همیشه
بعد از این آنچه نتوانی از عهده برآی ملتمس باش و آنچه حدوث اوداعی افسوس
است از تکرارش حذر بکن. احمد گفت متفکرم که این ماهیا مدتست همین طور
هستند و هرگز بر لك نمی شوند میخواستم سب اوراندام بگفتم اینها از جنس ماهی
بر لك نیستند ماهی بر لك رامی شود زنده نگهداشت ولی حوض های بر لك
و میدان وسیع سرپوشیده باید که الآن برای تعلیمات علم حیوان بحری در همد شهر
های معتبر دنیا ساخته اند از همد سمحه های حیوانات دریا نگهدارند احمد گفت
اقا مگر در دریا عبر از ماهی معروف حیوان دیگر هم می شود گفتم آنچه در خشکی
پیدای شود همه در دریا موجود است همیشه برای شاد در جسد حیوان آب پرهایی
مختلفه خلق شده که در طبق مسکن آنها برای آنها لازم است و بواسطهٔ همان پرها
در آب سیر بطیئه و سریعه میکنند

تو طبابت را چه میدانی احمد مرا شاهد خود قرار داد گفت اقامن عینو نام طبابت
نکنم گفتم چرا تو در آینده میبوانی حکیم معروفی بسوی اماموزنه تحفه را دیده و بدقانون
را خوانده خون هر کس کتاب تحفه را دارد در ایران طیب است و اگر خواندن قانون را
نر حمیمه فصیلت و حکمت خود ساخته انوقت حکیم علی الاطلاق است در سر هر
کوچه که بخواهد دکان قضایی خود را باز کند از مدفونهای خود مسئول نیست
محمود آمده بود به تقریرات من گوس میداد به احمد گفت حالا که تو میل داری
فی الحقیقه طیب نشوی اس خیلی سهل است من در عیاب اقا جمدین دوا تو باد میدهم
که به هر کس بدهی تأثیر بخشد آنوقت رفتی رفتم سهرت میکی وحای میرزا
نصیر را میگیری

احمد راضی شد در اسب مهمانها وارد شدند یکی از مهمانها حالوی احمد بود
اسب محمد امین است اطعمان هما از دامن او خوشحال شدند بعد از ورود و عارف
معاند جواب خود را که دست دادم من بدل نمودم به کسی سوار گسسته و ماهی
میگرفته گفتم بسیار جواب خوب دیدم گفت صبح غادریم ثقیل نمودم او هم دنبال
سما نمودن نمود و جواب نمیکرد گفتم بعد از این ما داسیم ناس جواب خود را
به جرسختن نائل و در سمدار خود به کسی دگر نگوی و اگر میبوانی هر چه در جواب
دیدم بهیج کن بگو اگر چه علای اسب خود را حیرت آمیزات یومیه آدمی
مستمارند و کوسد اند در روز درهن آدمی مرا تم سده سب بروی مشهوردی
شودولی بسیار کم مانده به آن روز که از روی قانون حقیقت اسب را کاید در احون
هرار حقایق دیگر که تا کفون دخیرومما (۱۰) (۱۱) مکر بودید کسب نماید
دکیم و سرت حقیقت اسب را علای ناس طبعیون اگر هم خواهد فهمد محسوس
و مافوف پرد های عیسری نماید و نشود و است خود سارید خون به هردی
شعوری محال بودن کنش اسب در ساسد آب آرید بهیاب است اهدا بالا حره
مصطفانه افراز خواهد نمود که غیر از این عالم عالم دیگری و این عروس خلعت را
غیر از این عروس مکرده و رای جلاد براید بهی بی هست و کربه اوقت این ساط
حیرت انگیز را معی حدیث شاهد موحد اول را داماد کیمت دل احمد میطلب که
صحت ماهی را تمام نمایم ای همه جمله معترضه را که از ورود ماه رخ تراویده شد
میج نمی خواست نشنود معلوم بود هر چه میگفتم می شنید اما چشمهای پروروی
نصیر خود را روی من دوخته بود که بار سر سخت حیوان آبی بروم محسن خاطر

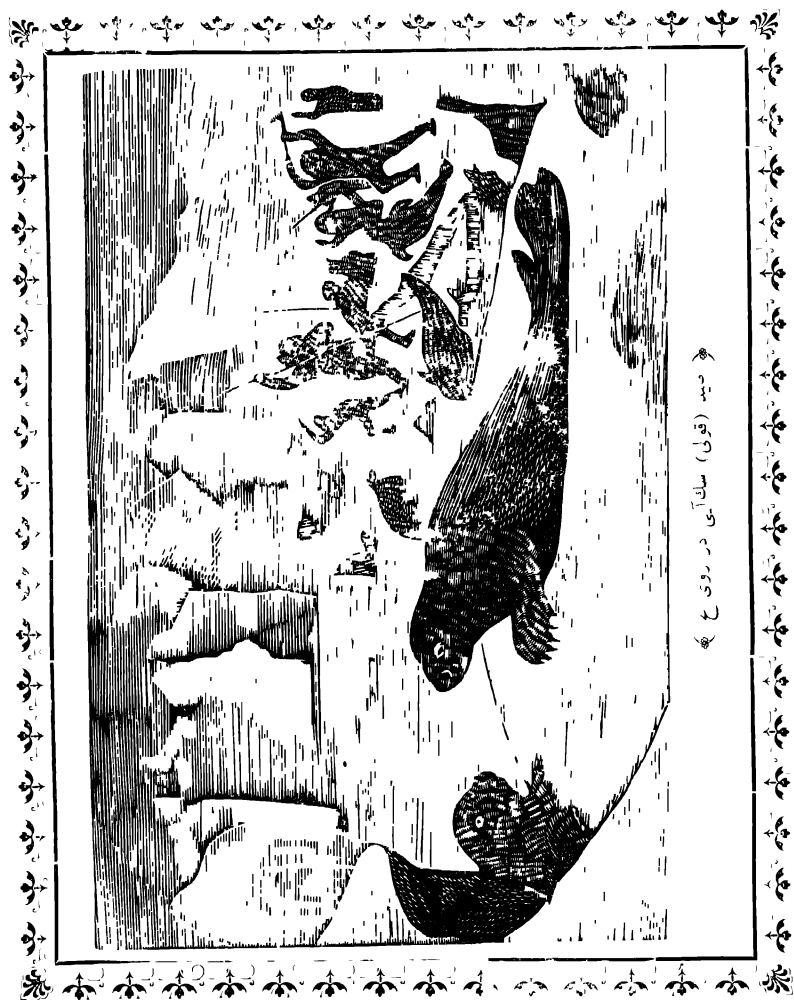


ماهی کت و دوار پس از آنکه در دهان بزرگ حلقه نموده

و روی زبان او موهای درخت و سیم رفته هر جا رهن گرفت نه حائیه فرو
میرد طول زبان او تاده درع شده و در اهل حکمت چهار صد حروار است
تنها از زبان او چند حروار روغن آب نمکند و او احساس شتر است چهره بسیار
ضعیف بد جسد او بخورد میداد و می فهمد پس که بدست خیلی غریب است چنان
صدای بلند و نهیمی دارد که از آنکه مرغ شید می شود و از دوسو راج کاند او نفس
او چون دوفواره بلند حدین درع رحمت و سرار بر شده و بر آید این حیوان از
یک تا بیست ساعت زرا آب می ماند و از سیمند تا سیمند درع غرق فروه ی رود بعد بیرون
آمده است دقیقه روی آب می استند و در هر دقیقه یک نفس میکشد نفس آتش
از همد پر زور تراست که عوطه خوردن و بالا آمدن در نا ملاطم میکند هر قدر هوا
سرد و صاف باشد فواره های نفس او بهتر و دور رنده شود صید این حیوان عجیب
و مهیب تفصیل دارد

احمد میخواست از ترکیب صید کیت سؤال نماید در این بین ماهرج آمد میزاید
و میگفت سرم درد میکند از خوردن و جیون سخت مافصل یافت احمد بدش آمد
برخواست و گفت میخواهی من ترا معالجه نمایم تحت رانشن بده و زناست بیرون
بیار فوراً ناخوشی ترا پیدا میگم . ماهرج گفت تو اینها را از میرزا نصیر باد گرفته

درع دیده شده آنها زودتر دست آموز می شوند و ناره تعلیمات باد میگیرند در خشکی
 باصعوت راه میروند و رود خستند شوند



سید (قولی) سلاخی در روی ع

يك جنس از این حیوان هست قدس تاده ذرع به کلفی سس ذرع مثل فیل خرطوم
 دارد ابهارا فیل دریا گویند و از بر گرین فیل بری برگر است . يك جنس از
 انها موهای درشت و نال بلندی دارد آنها را شیر دریا میگویند (هر حاشیر نری یال
 دار باشد ماده است سیر بری نال است) احمد گفت اقا یقین موش دریا و گرنه دریا
 هم خواهد بود که تم يك جنس از این حیوان هست نقد دودرع موی پوستش مثل

اور جوع به صحبت اول نموده کفتم نور چشم من اگر پنجاه سال علی الاتصال از هزار
 نسخه حیوانات معرووف آب و صد هزار نسخه از حیوانات غیر معرووف آب کسی
 تقریر نمایند به تفصیل صدیک اوقادر نباشد همیسه که آنچه از همه غریبتر است بتوصل
 میکنم احمد گفت اقا محمود میگفت سگ دریا هست صورتش را نشان میداد کفتم سگ
 دریا حیوانی است (قولن) هم شیر میخورد هم علف صورتش مدور پدشانی پهن
 و چشمهای گشاد بدش مودارد و نه حیکی میباشد که پراز روغن نموده باشد و دوست
 و دوپا دارد انگشت دست هایش ناخن دارد انگشت ناهاش چون بای سرعانی با
 پرده نازکی بهم وصل است و اسباب شای او میباشد چشمهایش چون چشم گربه
 در تاریکی دور بین و گشاد و در روشایی کوچک و کم بین است دو گوش این حیوان
 قدری دور تر از چشمهایش چور دونا رچه گوشت مثلث واقع شده و رده در
 اندرون دارد که از دخول آب ماع می سود نه همچین سوراخ دماغش پرده دارد که
 گاه شنا از دخول آب ماع است و گاه تنفس ماری سود زبانش نرم و سر زبانش دو
 مارچه است . فوه احساسش بواسطه موهای درشی است که در دور چشمها و دهن
 او روئیده ذائقه ندارد هر چه دهن گرفت چهار باره نموده می بلعد گاهی حرجسک
 و ماهی کوچک را شکسته فرو میرد دندان دارد ولی نادان سایر حیوانات شیر
 خواره متفاوت است . صدایش به صدای ضعیف سگ میباشد و چون حسنه شود مثل
 گربه میرارد از زیادی معسر بصور او از اکثر حیوانات آبی شیر است هیشه
 کله و اراز پنجاه تا سیصد و ششصد در ساحل دریاها مخصوص بحر محمد شمالی بیشتر
 در یکجا دوچار حرنه صیادان می شود تا آدم را دیدد بر حسنه ورم خورده
 به طرف آب میگیرند مگر اینکه صیادان پس از گیر آهواره فرار سارا مسدود
 نموده باشد انوقت بالتام صید می شوند و از روغن آنها کشتی ها نار کرده میبرد و حاود
 آنها را دماغی نموده مثل سایر پوستها مصرف میکند . سگ آبی دست آموز می
 شود با بچه های سگ اهلی بازی میکند صاحبش را می شناسد حکام دادن غذا ناجست
 و خیز مخصوص حالت رصایب و تلق خود را می نماید در همه ماهی خانه های
 فرنگستان زنده او را می شود دید که با سایر حیوانات آبی در میان حوص های برک در
 نهایت سلیقه نگهداشته اند

یک جور سگ دریائی هست که زیر شکمشان سفید می شود و قدشان از سه تا پنج

وماهی گوجک هم میخورد . ددان های داخله دهن اوار ریر و بالا مخاذی حای
حالی از ددان واقع شده از ابرو هر چه سخت که دهن گرفت در یک فسار خورد
میکند اینهارا ریر صاران ادکلس باهی سسعد و بهصد دریک ساحل صید میکند
(موررا) از آب و ن آمده میان همکلهای سواحل میروند با حرس میخنگ
وعاب سرود مررع هارا نامال میکند پوستش حون حرم حاموش سخت وقابل
هر مصرف است از وی طباب حام درست میکند و دماعی نموده نه کار میرید (۲۰)
ددان مورر همان سیرماعی معروف است که اردندان قبل گرا بر میفر وسند .

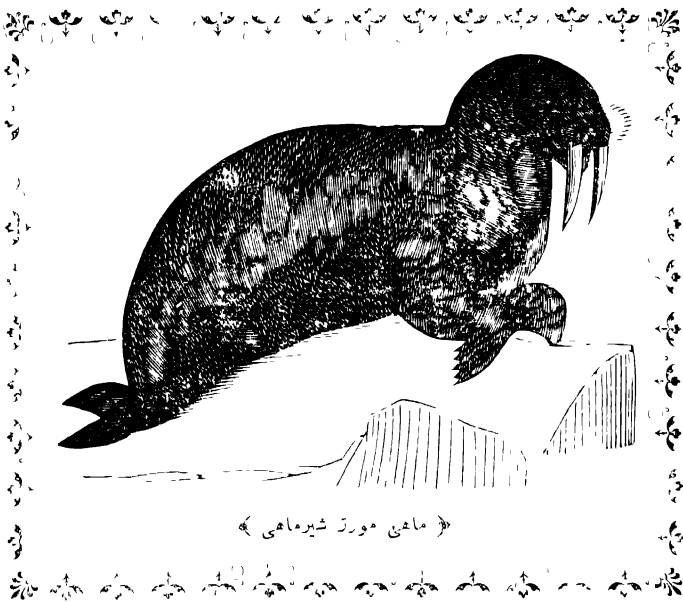
احمد باهرار لُح و حیرت بعد از چند نامه سکوت گفت اینها که شما تقریر
گفت آم فی المایع اینها خال میگرد پس از این فرار از حیوانات انچه در خشگی
هست نه سید در را بر وجود است گفتم نور چشم من عهدنا عهد افسانه
دست اینها اطلاعات علمه است که از کتب علم حیوانات تحصیل نموده رای تو نقل
میکم با قدرت آفرید کار را بسوی و ناخاوقات غیب و عرب او آسای سوی حیوانات
در با نوعاً و جسماً از حیوانات بری بیسراسر بر اکه قسمت آب گره رمین از خشگی
زیاد تراست و از این رو حیوان آب هم زناد است حیوانات بری بیشتر دست رس
صیادان بری می رسد و دام و کلوله اینها دوچار می شوند ولی صید دریا مثل صحرای آسان
دست بلکه نصف دریای روی رهن را هنوز نادان گشتی سایه ننگیده ﴿﴾

تا اختراع (گوپاس) هیچ کس در سمر دریا از کنار دور تر نمی توانست رود
شما بساحل آمده گشتی را نگهاری می کسیدند و روزها راه میرفتد و از ناف دریا
مطلع نمودند و ندان جهت چندین هزار سال حیوانات آبی نکجا از صیدت آسوده
نودند بعد از اختراع گوپاس (۲۱) و تبدیل گشتی های بادی نه بخار که اختیار

[۲] الان در راجستان مصری روسته از حرم کاو و خاموش طباب درست نموده در بازگشتی عراده های
خود را می بندند و سکه دانهسان همور هم از وشت خودشان چتری دکاسته اند مگر اینکه شرب
مسکرات و دخان را با عریان اولی خود افروخته اند و بی عصمتی انان شان اساس شرع شریف اسلام را یکجا
مهدم نموده

[۲۱] گوپاس نام مدوری است سعی با سربوئی ارشاده اردکه در روی عقربه مقابلی نصف نموده اند و در کاسه
را که سطح نسبت عقربه است سی و بو خط کشیده و حیات اربعه را با ن خطوط قسمت نموده و هر خطی را نامی
داده اند و بواسطه بنام سینه و مقابل بی اراف کشتی را از خط مأیوس در ناسد و فوراً بواسطه دم کشتی (سکان)
کشتی را با خط مأیوس آورید اول عرض گوپاس (کالامند) رسب نموده نوبت بعد رسال ۱۳۰۲
مسیحی (در نور یونا) نام ایالتی است گوپاس معروف را تکمیل نموده دیال ۱۹۹۲ (کولومب)
اول اراف گوپاس را در باب و در سال ۱۶۰۶ (روبرت بورهان) ادکلس خط (بردان) مقابل سی کره رمین
را کشف نمود (افق مقابل سی)

محل کمود رنگ و سغای است ابهارا گرنه دریا میامد دست آوزی انها مشکل
 است بسیار وحشی هستند همدان حیوان که دگر نمودم کاه و ار دست مکسید یعنی
 ناصد و ششصد دریک نقطه مداسود [۱۹] یک حدس هم که در عاب خوری
 و شیر خوری و تکوین اعصاب و عادات و طبیعت زیاد به حیوانهای فوق الد کر شدیه
 است او را کاه دریا (موریا) میگویند دودندان باید نقد انکدرع از زیر بالای
 او برآمده و اسباب حمله و دفاع اوست حیلی مهیب و عجیب است ده ذرع قد و بکلفی
 کاه و در سرش تابع حرور دید سده عدای او سمات تد درانی است . خرچک



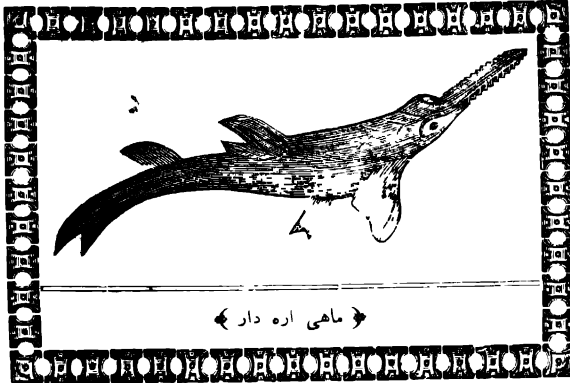
« ماقی مورث شیرماهی »

[۱۹] کره زمین مایه سمب حتی است و سه سمب آن دو سمب حتی را حج سمب نموده مهربان
 اسمی گذاشته اند آسیا افریقا اروپا امریکا اوسترالیا آن مملکت خند هم با اسم ارس خند سدا شده
 همور از احوال اما ار شدت برودت اصلاح کامل حاصل نداده او را سلمانی چهره اسمب ششم حتی روی
 زمین خواهند گفت

سه قسمت آب کره زمین را بر نه حج دریا سمب نمودن با هربان اسمی گذاشته اند بمطعمه محیط
 کمپر محیط انالانیک محیط محمد شمل محیط محمد جنوب محیط کره زمین را میسود سمب نموده با
 اس معنی که از نقطه معین راه افاده و دور دما را کتب و از طرف دیگر با همان نقطه که راه افاده بودی
 رسید و برکش ولی رأسین کره بواسطه اتحاد و شدت برودت با امپور از همدان درجا با آن طرف قبول
 الحال است در عرض سب سال آخری چند بحر سیاح باجا قدر عمارح و اسباب سفر که به انسان حالت
 درخورد لروم باشد مهیا کرده و سفر نموده باستر هلاک و بعضی بی مل مرام برکته اندان او احرمت خواهند
 واسطه نالون صعود کنند و به ظلماتی که بی همراهی حصر محال است عبور نمایند
 سک آبی در دریای محمد شمل روی غها کاه وار مهربد و کشتی های انکلس و امریکا و روس به صد
 انها میروند

چون در مینه آن کساجه نکارش مسائل جغرافیایی مسور نام لهدا در مسائل علم دانستن احوال
 روی زمین یادر علم جغرافیا به تقریبی بسیار سطحی و حیلی محصور بدتل خواهد شد

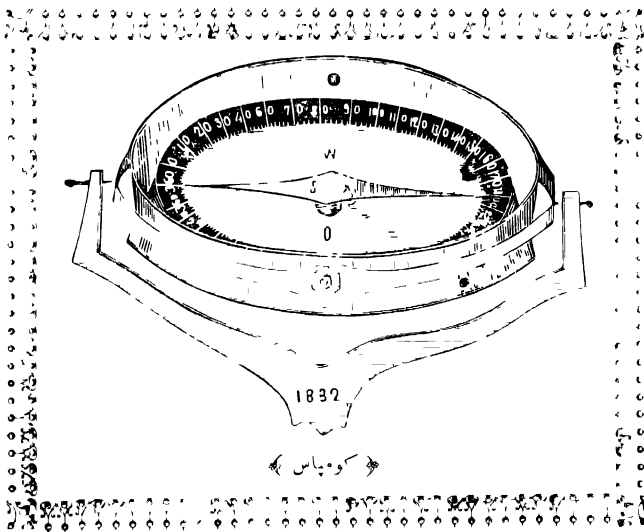
از جنس سنك بشت است میترسد و در دست او عاجز است تا كرمك شست او چسپید
 انقدر خود را به چپ و راست حم و بیج میدهد و حرکت میکند که می میرد .
 يك جور از این ماهی نیره دار هست که نیرزه او مثل اره دنداندار دارد و او را ماهی اره دار
 گویند بهر چه دچار شود مثل اره نیز آنرا میبرد .



ولی آنچه تا کنون ذکر نمودم از همه ابهامیست و قوی بلك دریاست که او را (آکول)
 گویند. قدش تا چهارده ذرع دیده شده حیوانی به این قوت و زور نه در خشکی و نه در آب
 خلق شده ساعی سه فرسخ شامیکند از سواحل امریکا تا سواحل اروپا بشت سرکشی
 افتاده و متصل این همه مسافت را بدور کشتی چرخ میزند و منطرمی سود که چیزی به
 آب بند از ند و بلع کدهزا فرسخ را به امید يك جسد مرده اسان و حیوان که گاهی
 از کشتی به آب اندازند لایقك دور میرد و سیر میکند . دهنش به کشادی دروازه
 ایست که اسب سربا فرو میرود و کشتی کوچک را (لوتگه) ناچند نفر سر نشین یکجایی
 بلعد گاهی در ناف دریا دو گشتی که نزدیک هم لگرا اندازند از يك کشتی بدیگری عبور
 با گراچی های کوچک رفت و آمد میکند بسیار اتفاق افتاده که دو چار آکول شده اند
 و در يك نفس سر نشین و گراچی را فرو برده و قبی آگول صید شده را میبردند از شکمش
 تنه اسب نشکشته پیدا شد به همین سبب سایر حیوانات بسیار جسیم در شکم آنها دیده شده
 و آنچه تا گون گفته شد از همه بد ترکیب و عجیب الحلقه ماهی هشت پاست که
 این را ذکر نموده و صحبت حیوانات آن را ناتو ختم میکنم .

این حیوان به خيك برلك پرار روغن میماند همیشه دو چشم خیلی برلك راق
 برجسته در او دیده می شود و از اطراف خيك هشت طناب گوشه از دو تاسه ذرع

را بدن کشتی با وجود وزیدن باد محال شدید باز در دست ناخداست عمل صید یار
به این درجه پس رفید اگر حد میخواستیم در اینجا حتم غایم ولی برای مرید بصیرت
وحیرت تواز دوسه سمند حیوان دربارا توضیح میگم .



کوه پاس

يك جور ماهی بیره داراست که اورا ماهی امراطور گویند قدش تاهشت دراع
عوص دماغ استخوان مخی مثل فولاد روئیده بهر حیوان حمله نماید از پس روی او میگریزد
به همه حیوانات آبی غلبه دارد و نه این واسطه اورا ساء در ناامند اگر بیره خود را نکشی رید
کشتی را سوراخ میکند گاهی کشتی را برای مرمت نه کنار کسبیده اند بیره شکسته اودیده
سده که نه کشتی زده و تواسند بیرون نکشد شکسته و در رفتن این حیوان در ساحل
افریکا و اطراف جزیره (کماریه) بیشتر است در ایام قدیم اهالی یونان به معد حدای
دریاندرها میردند و فرمایها میمودند که خدای بحر ماهی بیره دار را از ساحل یونان
ناوود نماید زیرا که ماهی بیره دار ماهی تونس را که اهالی یونان زیاد دوست دارند
و غذای ایشان است از سایر ماهی بشیر صید میکند و هر حانی که ماهی بیره دار دیده
شود ماهی تونس میگریزد و گاهی صیادان ماهی تونس با صید خود سان دوجار این
حیوان عجیب مهیب میسدد و صید و صیاد در ناکمها که حال میدادند این حیوان مهیب
یعنی ماهی بیره دار صورتا ماهی طولانی است راشتس یک پر سا مثل کوهان شتر وئیده
زیر کشمش سفید نهره و سایر حسدش سیاه است ناکت می حمکد و هلاکش میکند گوشت
خوش طعم و لذیذی دارد و احوود این هیبت و صوات اریک کرم خیلی کوچک دریائی که



ماهی هشت پا

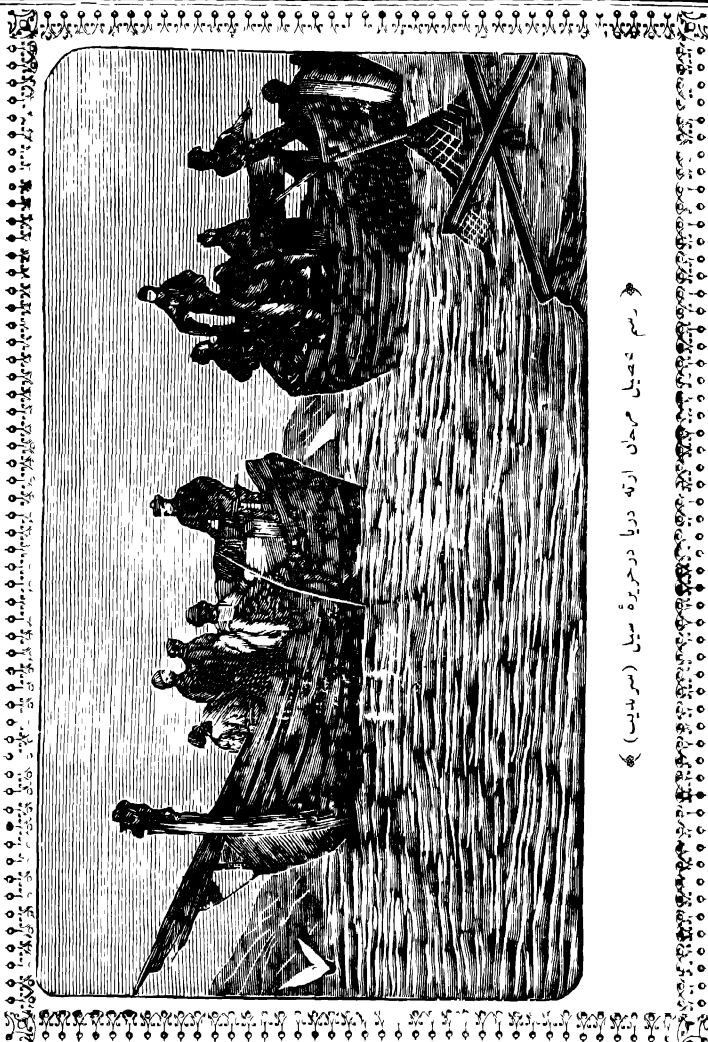
سفیدی نمیکند این اواخر ناچشم غیر مسلح نیز دیده شد که مرجان حیوان است که
 او را بزبان علم (پولیب) گویند صورتاً به حباب کوحک سفاف سریشمی می ماند
 و از یک گوشه خود دهنی دارد که از دورش موهای نازک ذره بینی روئیده بواسطه
 اینها حیوانات ذره را که غذای اوست به جوف خود میکشد تولیدش چون تخم
 ماهی است تا تخم ها متحرک شدند از خودشان مایع سرحی که ماده آهک است دفع میکنند
 و تخم میگذارند و میبرند تخم ها نه همان قرار متحرک شده ماده آهکی دفع نموده تخم
 گذارده میبرند و به این تسلسل و استمرار از مرده های (پولیب) شاخه یک چاریک



ماهی آکول در دریا آدمرا بلع می نماید

طول بی ترتیب متحرک است که پاهای او ست هرگاه یکی از آنها را بچیزی به پیچاند خلاصی محال است ماهی هشت پا به غواصان مرجان خیلی صدمه میرند گاهی ته آب به عواص دچار شود پای خود را می پیچد و هلاک میکند . احمد حالا اینجا از صراوت افسانه بودن اینها افتاده بسیار خوب گوش میداد و متعجب بود به خیالم رسید که اسم مرجان برده شد یقین تفصیل تکوین مرجان را خواهد خواست .

طن من درست بود احمد گفت اقا مرجان در ته دریا چه طور میروید . گفتم مرجان نمیروید اوایل مرجان را نبات دریائی میدانستند بعد معلوم شد که نیست این سهواً اینجا ناشی بوده که چون مرجان را چند روز میان آب گذارند از اطراف او ذرات



رسم نهیل مردان ارتمه در کبره نهیل (سر پیر)

و همچنین گاهی قلند کوه‌های بلند از حرکت بخار داخلی ترکیده و با آب کل آلود ماهی گوحک بی حساب بیرون ریخته گاهی از جاه‌های مثقی که در اراضی بی‌آب می‌کشد تا مثقب به آب رسیده آب فواره زده بالا آمده و از عمق صد ذرع ماهی‌های کوچک زیاد بیرون ریخته . احمد گفت چاه مثقی خیلی عجیب است مگر تا مثقب می‌شود چاه کند گفتم علی الحساب به اینقدر اکتفا نکن در آینده سعی میکنم را با کردن چاه مثقی نیز به تقریبی آشنا بکنم که حالی از فایده نبست .





و نیم زرع بلندی به عمل آید و در روی سسک های ته دریا حیده می شود و همان مرجان معروف است که از عمق چهار مته تا پنج درع بواسطه عواصی و اسباب مخصوص بیرون آورند و اصلاح نموده میفر و شد .

مرجان سفید پیدا و کم یاب است کاهی مرجان از حای خود شکسته ته آب می افتد و رنگش سیاه می شود و اورا مرجان فاسد الاون گویند رنگش طبیعی است . گویند در مرجان حیثیت پاد زهری نیز هست يك درهم اوره مسموم بخوراند بمیداست . [۴] احمد گفت اقاچبری به نظرم آمد محمود میگفت ماهی از آسمان می بارد مگر در آسمان دریا هست و این فقره صحت دارد ؟ گفتم صحیح است در سال ۱۸۵۸ مسیحی در مملکت شانلندا قطرات باران ماهی های کوچک بهدیمه انگشت از اربارید یعنی از طرف آسمان می افتاد در سال ۱۸۷۵ من خودم عوگ را دیده ام بهدبسته گوچك میان نارش خیلی تند و درشت قطره درایالت اترك متصری روسیه از آسمان می افتاد باران پرزور وکل آلود قریب ده دقیقه بارید صحرای وسیع رامثل دریاچه پراز آب نمود عوگ زیاد نیز در میان قطرات می افتاد و شای نمود .

[*] درهم شش دالک اس و هر دالک دو قیراط و هر قیراط دو طسوح و هر طسوح دو شعیر متوسط و ده درهم شرعی هفت مثقال است که اورا درهم یعنی نیر گویند پس درهم عمارت ارورن چهل و هشت حو متوسط است

امراض و تشخیص هالاح فی اطلاعی سبب این واضح است ، پوسیدن شاه بلوط در نزد مریمس تواند ذرات ذی قوی میگند که درخور دفع التخمیف مرض معلوم است حالا من بیاد تو معالجه میاورم که خودت حاضر بودی - بادداری که از حسن آبادی آمدیم غموزاده های تو محسن و ابراهیم سواره بودند راه افتادیم افتاب در آمد در زمین برف زیاد بود بمنزل که رسیدیم چشم هردو بنا کرد بدرد نمودن . دیدی چه طور بی طاقی میکردند و فریاد میکشیدند معلوم شد که در راه چشم انها را برف زده من همان ساعت گفتم طای پراز برف آوردند دوسه قطعه سنک رامیان اتش سرح نموده آورده گفتم بگذارند روی برف میان طاس اول محسن بعد ابراهیم را گفتم سرشانرا پوشیده چشمشان را بروی بخار کرم که از کدابخس برف از حرارت سنک ها متصاعدی شد گرفتند بعد از دود دقیقه چشم هر دو سالم شد من که دسی نرم دوا بی نریختم .

احمد گفت اقایم آمد آن معالجه هم خیلی غرات داشت گفتم هیچ غرات نداشت همیشه بتو غریب می نماید سبب او واضح است بخار گرمی که از آب شدن برف متصاعدی شد یرده و عروقات چشم را که از شدت سرما و کثرت شفق مستغوث شده بود لیت میداد و نه تولید رطوبت طبیعی یعنی انک زیاد مساعدت می نمود و بطور معالجه مسرعه را نتیجه داد . احمد اگر چه درست فهمید چه گفتم ولی معاموم شد که به این طبات محمود صحه خواهد گذاشت چون گفت اقا بعد از این شما هر روز سه شاه بلوط بمن به بخشید من برای حفظ الصحه خود دیروزی را میخورم و امروزی را سگهمیدارم از این تجدید ذرات ذی نموبافعه بیشتر تولید گردد انها را جمع نموده به معالجه امراض مصرف میکنیم میرزا بصیر هم بالازم نمی شود . گفتم تو اگر چه شوحی حرقی زدی ولیکن اساس سخن تو بر کشف حقیقت مواد (میکروپ) یعنی ذرات ذی قو ذره بینی است که بعد از پانزده سال خواندن و تعلیم گرفتند با دراک آن مقامات عالیه موفق خواهی شد .

راست است اخلاف مادر آینده محتاج اطای شوند ولی محتاج دوائی نتوانند زیرا که از برکت تکمیل شیشه دره بین میکروپ جمیع امراض را کشف خواهد نمود و همان میکروپ های مسموم که ارساموم انها تولید امراض می شود فادزهر همان ناحوسی خواهد گشت (۲۲)



کشف درات دی نموده بیی امراض . انکشاف پاستر معروف در عالم میکروب ، آب مرکب است ،
تصفیل موره آمار غتیقه . مرده چهار هزار ساله نه نویسه . شرح دوره سک و روبر و آهن

صبح زود احمد نفس گرفته دوان دوان آمد سه عدد شاه بلوط گذاشت سر میز
کتاب من گفتم چه چیز است گفت یاد دارید محمود بن میخواست در عیاب شما
طبابت یاد بدهد گفتم فراموش نه نموده ام اما محمود در علم طب هنوز بیشتر از تو
وقوف ندارد که بتواند ترا دوائی تعلیم کند . او میخواست چیزی تنویا موزد واز
تو قلم های آهی مرا که برده انار نموده بگیرد و کره حرا در حضور من نخواست
و در عیاب من میخواست تعلیم بدهد . گفت اقا فرمایش شما درست است الان این سه
شاه بلوط را آورده به کیسه دوخته به صادق میداد که رد خودش نکهدار دانا خوشی
او که از درد نمودن مفاصل کاهی بستری می شود بهتر گردد مراد دعوت نمود که بشنوم
و یاد بگیرم عجب این است که مادرم نیز قول محمود را تصدیق مینمود گفتم
منهم در اینجا قول محمود را تصدیق میکنم ایرا در روز نامه نوشته بودید که بولیمهد
دولت اسکلیس تجویر نموده اند یحتمل از نگهداشتن سه شاه بلوط اگر ناخوسی
(روماتیسم) یکجای رفع شود بهبودی کلی حاصل گردد .

احمد گفت آقایی دوائی خوردنی یاسودنی محال است رفع باببودی مرض
به عمل آید ولی من بعد از قول شما را قبول میکنم گفتم توهنوز طفلی از نکات تولید

اینست که الان تحقیق این مسئله از اهم مسائل علمیه و معارف حکمای هر ملت
نی استراحت و آسودگی در انکشافات و تحقیقات اوسعی را میگویند و زحمت هامیکشند
عنقریب نتایج عمده و مهمه این انکشاف مهمه به ازدیاد عمر و تندرستی اخلاف ماروش
تازه و تسهیلات بی اندازه خواهد بخشید .

از روزیکه یقین شده همه امراض مسریه از وجود این میکرو و بهاست که ذره بینی و ذی
عوهستند و محقق گردید که صحت و سقم بدن انسانی فقط موقوف به حمله آنهاست نه اینکه
حکما و علما بلکه هر عوام که این مطلب بسمع اورسیده غرق دریای تفکر قدرت مکون
حقیقی هستند و آنچه ناگون کشم شده ایست که جمیع ناخوشی ها که نالایس مینامند
مثل گریس سگ حار (۲۳) و ناخوشی دق و وبا و تب و ذات الجب و سایر امراض
دیگر مخصوصا میکروب علیمده دارند همینکه عموم میگرو و بها کلیه دارای سه صورتندیکی
مدور کروی (سک و کرک) دیگری کم پهن و طولانی (ناتسل) سیمی طولانی مار پیچی
(اسپرل) که الان همه آنها را تحصیل نموده و در خارج تربیت کرده صورت آنها را
کسیده و در تکوین و اندازه و صدمات آنها را مشخص داشته اند و آنها را دو قسمت نموده
اند یکی میکرو و بهای مضر که از کثرت و هجوم آنها بدن آدمی از اعتدال تدرستی و صحت
محرور گردد و تغییر کلی در ماده قوای طبیعی انسانی به عمل آید و موثر انتشار
امراض مسری یافردی می شود

و یکی میکرو و بهای بی ضرر که وجود آنها فقط برای تبدیل غذا به کیلوس و کیوس

[۲۳] دراب دهس سگ حار سه روز قبل از حار شدن میکرو و بهای دره بینی تولید گردد هرکس را بکشد و در حرم
کند همان درات داخل خون بدن او می شود و بعد از چهل روز او را حار میکند اول علامت حار شدن
رسیدن آرت است بعد از آن دوسه روز خود را باین طرف و آن طرف میرد و سر خود را بر زمین و دیوار میکوبد
و هلاک می شود

در سال ۱۸۸۵ (یاستر) حکم معروف فرانسه درات ناخوشی تانک انکور را می جست و ارجیال خود موفقیت
سل اس انکشاف مهمه بطور میکرو و لی مساعی او با حواس خدا و استعداد رمان مساعد انکشاف غیر
مترفعه او کردند و بعد از بیست سال رحمت همان درات یعنی میکرو و بهای مقصده آت دهس حیوان حار را احد
نموده بواسطه تعبیه ضعیف فاد رهر همان ناخوشی مهلک (که افلا هر سال موجب هلاک ده هزار نفر بود) نمود
طرح معاینه بطور آله کوبی است که همان درات را بیست دفعه به تن آدم حیوان حار کرده میکوبند و ناخوشی
رور نمیکند اکبر معمولین و سلاطین بعد از انکشاف این معالجه که خدمت بزرگی به عالم المسایب بود و حه
بقدر به یاسترها و تقدم نمودن آن حکم بی نظیر هر چه از خود داشت اظهار بیز علاوه نموده درباریس
مدرسه در زکال شکوه و تشکی و بالار بفرق ناسلهای کران های مکمل برای تعلیم و تکمیل معلومات خود
و انکشاف سایر میکرو و بهای امراض ساحه و نام کرامی خود را در سمحات ستایع ملب فرانسه سر لوحه افتخار
اندی نمود آن معالجه طرح یاستر در جمیع بلاد متدیه معمول است چکونه که (حیر بدو آرد) انکشاف بعد از
بیست و پنج سال رحمت کوبیدن رهر آله شیردان کاوماده رانه حسد آدمی و ارارو برگردادن بلای مهلک
جهان کبر و طبیعی را از بی نوع خود موفق کردند و اول امتحان او ۱۴ مای سنه ۱۷۹۶ بود به (حیر)
ملب انکشاف در دو دفعه سی هزار فوند استراخ (صد و بیست هزار تومان) تعارف داد و احترام شایسته نمودند
خدمت (حیر) به عالم المسایب از خدمات درجه اول است در سال ۱۸۷۷ فوت شده

احمد گفت اقا عجب مسئله غریبی است اگر قدری بشیر و واضحتر بیان نمائید من امروز نازی خود را بدر شنیدن این مطالب باعه میگم . گفتم تو هرگز نازی خود را بدر هیچ چیز مگن هیچ مطلب در این انام عمر تو چون نازی جست و خیز ساعات معیه رای تو مفید نباشد ریرا که این اوقاب ایام عو تو است هر دویدن و دست و پا زدن و گهواره بستن تو موجب تحریک و تصویت قوه نامیه تویی شود طفل باید روزی چند ساعت حکما نازی کند بشرط اینکه نازی مأدون و مباح باشد و از دو چیز البته باید خود را نگهدارد یکی لغو و دروغ گفتن و یکی ترك ادب نمودن . اطفال باید در هوای صاف و تمیز در باغچه و حیاط مشغول نازی و جست و خیز باشند که در قوه (فیزیکی) بدنی آنها استقرار پیدا شود و از ایرو اسباب قوای باطنی ایشان تکمیل استعداد نمایند .

در هر صورت من سعی میکنم که مسئله ذرات ذی مغز به بی راهه طور سهل و ساده و بقدر کجایش مهم توضیح بکنم .

دویست سال قبل از این حکیم (لومکوف) وجود نا کبری ذره بیی را در چرک های بن دندان و در آب های خوردنی معلوم داشته بود انهارا (نا کتری) نام داده بودند تا این اواخر از اطبا و علما هیچ کس نمی خواست در این تحقیق به او تاسی نماید و مسئله را بمعرض کشف و مقاوله بیاورد به این معنی که می خواستند چیز غیر مرئی را کاوش نمایند و اندکی مشکل بود که عمر و وقت را در تحقیقات ذراتی که آنها نه ای که نا چشم طبیعی دیده نمی شود بلکه نا چشم مسلح (یعنی بواسطه اسباب ذره بین که مخصوص این ملاحظه ساخته اندوهر منظور را به دوهزار و ششصد حجم حقیق خود نشان میدهد) بر کتر از نقطه بررکی یا طول حرف الفی نیستند صرف نمایند فقط مساعی کران بهای پاسنر معروف فراسه که شایسته هر نوع تحسین و افرین است ثابت نمود که در عالم خلقت نفوذ این ذرات نامیده چه قدر است و بی وجود آنها موجودی در عالم حیوان و نبات نیست اگر آنها نباشند هیچ چیزی عو نمیکند ، نمی پوسد ، نمی ترشد ، نه همچنین هیچ ناخوسی در حیوان و انسان و نبات باشد

اسب علف پاسات قادر هر را بران لاتین (اسکا پتوس) و شیره او را که چون شیر سفید و در روعن هر حل می شود و بلوریت یابد و در معائنه سموات میدهد (اسکا پتوس) گوید اگر قادر هر را ره به خون شخص مسموم سرایت نموده به مسموم سوزاند قادر هر در معده ره را با قانون کیماوی به خود قبول میکند و از این برکت حسدی در معده تکوین کرد که معده آدمی حل او را قادر باشد و باید همان طور که هست دفع شود معلوم است چیزی که به تحلیل رود خون از وی نصبت ندارد و آنچه به خون برسد بدن را از وی سدمه می رسد

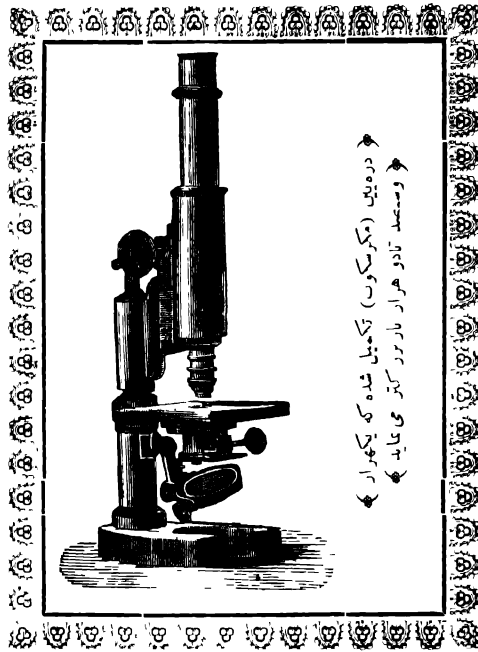
حکیم گفت چیز موجود باجریان رابه چیز غیر مرئی جزء هو تبدیل نمودی و میخواهی دعوی ترکیب آب را ثابت بکنی حکیم چگونه که اقتضای حکمت و وظیفه علماست به سائل گفت قدری ساکت شوید تا من بینونت خواص این دوعاز و بقول شما چیز غیر مرئی را شما نشان بدهم بعد میر ویم رسر اثبات ترکیب آب چوب نازکی مثل خلال رداشت و سوزاند میان شیشه مولد ماء فرو برد فوراً خاموش شد بعد بیرون آورده دوباره سوزانید و میان عاز مولد ترشی فرو برد سوختن خلال شدت کرد سائل قدری تکان خورد به خیالش آمد که حکیم با تردستی شعبده می نماید چوب را گرفته خودش عمل را تکرار نمود نتیجه ماضیه به عمل آمد حکیم گفت حالا من این دوعاز مقرر قدراً جمع میگم و آب می شود (۲۵) همان طور کرد و نتیجه موعوده بعمل آمد . حالا من نیز به این قرار میگویی

حکما که در تحقیقات و کشفیات این نوع اسرار تگوبینه عمری صرف نموده و در امتحانات و تحارب متحمل شداید فوق قوه انسانی شده اند آنها مؤید هستند و از اثبات قول خود عاجز نیستند . میگرو وارا از چندین ناخوشی تحصیل نموده و همرا تحت نظر حکم و دقت گرفته مدت ها بالاستقرار ملاحظ نموده اند . جمیع دقایق و حالت تکثیر آنها را ضبط کرده اند که این میگروها از بدو تکوین خود تا روز تکمیل یعنی از روزی که در بدن شخص سالم سای اختلال میگذارد تا روزی که مریض مشرف موت می شود به جسد صورت و ترکیب می افتد و ناخوشی معلوم چگونه بواسطه رطوبات مسمومه از آنها تولید شده بدن مریض را احاطه می کند همه آن میگروها را در خارج نگهداشته و به ابدان سالم کوبیده غلبه مریض را امتحان نموده اند اکثر حکما در بدن خود این نوع امتحانات صعبه رابه عمل آورده اند و مدت ها زحمت کشیده از مریض مهربانی که برای ترقی علوم بشری خود را مبتلا نموده بودند صحت یافته اند و اساس علم و خدایاشاسی را به این پایه رفعت داده اند .

احمد در کمال ادب نشسته گوش میداد و میخواست مطلب را تمام بنایم حالت استماع

[۲۵] در باب جمع نمودن دوعاز که از ترکیب آنها آب تولید کرد مختصر بیان کافی باشد همین قدر مبادی است که ترکیب دوعاز منتج آب طور دیگر است باید دوعاز را در شیشه علیجده نگهداشت و هر دوشنه را محاذی یکدیگر گرفت که هر دوعاز در وقت بیرون آمدن از شیشه ها و در هوا بهم تصادف نمایند و همان نقطه تصادف را کمرب رد آتوق عاز مولد الماء می سوزد و آب میبرد و کره آنها را در میان یک شیشه کرفق و آتش ردن یعنی دوعاز را نه یکجا کرفق و بعد بواسطه مقتول (تولک) دادن مورت برکین شدیدی می شود این است که در اصطلاح علما دوعاز مولد الماء و مولد المحوصا مخلوط بهم را عاز مورتاد کوسد که هر کرک بواسطه (تولک) تفریق یابند و مورت صدای مهیب و برکین شدیدی کرد

و تقویت تحلیل و استقرار مبادله قوای طبیعی اندان است و هر کدام از اینها را اسمی داده اند



احمد گفت اقا از قرار تقریر شما عالم اسیر این میکرو بهاست گفتم چنین است گفت چیزی که بواسطه ذره بین بیشتر از وسطه می نماید حرکات و تواید و هوذ اورابه این تفصیل از کجادر یافته اند .

گفتم نور چشم من مثل توبه آن مادکه شخصی از حکیم علم کیمیا سؤال نمود که آب مفرد است یا مرکب حکیم گفت مرکب است سائل خندید و گفت اجرای ترکیبه آب چیست ؟ حکیم گفت دوغاز متفاوت و آب را در پس چشم سائل حائل تحزا نموده و در میان دوشیشه دوغاز که یکی يك قسمت مولد الجوضه و دیگری دو قسمت مولد الماء بود نشان داد (۲۴) سائل در جهل خود اصرار داشت به

[۲۴] بعد از کشف قوه (الکثیر) بهریق آب سهل شده به شش مخصوص این عمل آب را میزیرد و بواسطه مقتول توك میدهد در رأسین شمال و جنوب شیشه اب بهریق یابد و دوغاز فوق الذکر حاصل شود بعدا که حواسته باشد عارها را بواسطه قرائت که قبل از وقت در آن ششها که برای بهریق آب می سارند ساخته شده به طرفها یعنی شیشه های علیجده جمع میکند ولی تقریق و جمع نمودن عار حیلی علم و تجربه لازم دارد

به قسم دیگر مورث اعدام است (۲۷) پس چگونگی که حملهٔ آنها را به ابدان انسانی مطلق نموده بدن اسارا به همان قرار از وجود باطن دماغ و آب تیرانی شکم، و رطوبت جوف روده ها، و سایر اسنعداد که در همد اعصابی آدم است محض پدش مدی حلهٔ آنها تعبیه نموده و در مقابل هجوم و علمهٔ آنها اسباب محافظه و مدافعه آفریده است. از اینجاست که گاهی بدن شخص ارضاع اسباب دفاع خود مغلوب انهایی شود و در ناخوشی میبرد بعضی ابدان مدتی بعد از علمهٔ آنها با قوهٔ دفاع خود را بواسطهٔ داروهای مفید تحدید میگرد و میکروبهارا از داخلهٔ بدن دفع دهد و نابود میکند و صحت یابد اینست که گاهی از ده نفر که مبتلای بک ناخوشی و به یکدر جده هستند هشت نفر سالم ماندود و نفر میبرد بار عکس پس واضح شد که صحت و عدم او در حدوث ناخوشی موقوف به شدت و ضعف اسباب یعنی قوای دافعهٔ ابدان است. مگر اینکه خواست خداوندی اقتضای دیگر نماید که در جنب ان افصا قوهٔ دیگر باشد.

صحت را تمام نمودم احمد متفکر و مبهوت از رد من بر حواست و زوت بشیمان شدم که حرا به طفلی که قوهٔ ادراک این مطالب را ندارد از این مقوله صحت میکشم انگهی به طفلی که هر چه میگویم نقطهٔ قوت و فراوانش نمیکند حال متفکر خواهد شد و به سستی خود صدمه خواهد زد زیرا که تفکر اطفال سم صحت آنهاست. باز خود را تسلی داده گفتم اگر چنین است حرا عقل اول ما را از نگاه مهد تانای لحظه تعلیم وصیت فرموده، خالک مستعد هر حرا پیدا شود تحم را باید باشید در کار طبیعت و فرو گذاری بیست یقین میرویانند خود را با این خیالات آسوده نموده میخواستم بروم به (موزه) آثار عتیقه که موقتاً شخصی از علمای اهل مصر آورده وجیده است. خواستم احمد را بر ناخود برم و اهد نمودم که از دیدن اموات مومیائی بترسد. تهارفتم در موزه ناز بود و وجه مقرری را داده بلیط اذن دخول را گرفتم و کتابخانه که معرفی اسبابهای حیده و تاریخ احساد اموات و اشیاء سنگی و فلزی قدیم را مشروحاً نوشته اند به قیمت نازل در همین حامی فرو ختند خریدم نمره عره تماشا میکردم قدرت خدا و همت مدکان او را تمجید می نمودم چیدن جسد نجباء فراعنه

[۲۷] بعضی از اس میکروب ها با سه تحقیقات آخری یاستر ارمولد المجموعه که مدفوع سانی است تلف می شود بعضی بی او رنده می تواند نکند بعضی از اینها مادهٔ روغالی را بلا واسطه از هوا جلب میکنند بعضی اردرات عمل بدن غذای روغالی خود را مستحق میکنند بعضی از اینها در بدن با هیئت اجتماع میشوند و ما دارند بعضی فردا فردا دهنده می شود در اصطلاح اطباء باکتری سه صورت سه اسم دارد یکی نائل و دیگری مکر و کوکی و سیمی اسپرلی که ماعنهٔ آنها را در متن به اسم میکروب ذکر نموده و بدرات دی نموده بی ترجمه نموده ام برای تولید و تکثیر میکروب افلا ۲۲ و مستها ۳۰ درجه حرارت لازم است در خارج این درجالت معدوم می شود همیشه که تکثیر آنها محدودی شود

اوصها وادار نمود که مسئله را تا تمام ننگذارم گفتم حالا که نفوذ این میگرو بهارا شنیدی باید بدانی که يك قطره آب صاف تمیز که ما میخوریم از دوازده الی هیجده و يك مثقال پنبر که جزء قوت یومیۀ ماست از سیصدالی هشتصد و يك من گوشت که از بازار میخریم از يك تادو گرور و يك وجب مربع هوای محیط مایک گرور از این میگرو بهارا داشته و دارد در اینصورت واضح است که هیچ کس از حملات انها مصون نباشد زیرا که علی الاتصال از راه دماغ و حلقوم و مسامات با اعزیه و آب و تنفس شبانه روز مقداری حسانی داخل بدن آدم می شود همیشه ایها میگرو بهای نافع هستند و اگر در میان آنها مگروب مصری باشد تا داخل بدن شد فوراً بی اعتدالی در بدن بروز میکند . تولید میگرو بهای مصر همیشه از کثرت کثافت و نا تمیزی و عدم تعییل است اینست که گاهی ملی که مستعد رول بلا هستند خودشان اسباب اورا فراهم می آورند (۲۶) مسکواک نمیکند ، ناخن نمیگیرند ، بدشراعی شوریند ، کثافت را دفع نمیکند ، قهرها را عمیق نکند ، وقات آب را از ردیکی قبور میکشند ، بدفن و خاک ریزی و آهک ببری حیوانات میتد حرام ، و خرید و فروش میوه حات پوسیده و غیره بی اعتنائی میکنند و از تنبلی و کاهلی که عین حاهلی است کارهای مخصوص خودشانرا بخندامیگذارند ، و متطرمی شود که ملایک از آسمان آمده خاند آنها را حاروب خواهد زد . معلوم است در این صورت حیوانات مصره کثرت تولید گردد . و آن طور ناخوسی های وحشت فرارا از قبل طاعون و وبا و (تیف) دو چاری شوند .

احمد گفت اگر چنین است پس در وقت انتشار این نوع ناخوشی های مسری نایست احدی حال بدر رد و سلام بخاند و حال آنکه در يك حاله دونه را خوش می شود یکی میبرد و دیگری صحت یابد .

گفتم سبب او واضح است مگور حقیقی به خود این ذرات نامیده که دارای حرکت نفسی هستند قانون مقرر و موده و ابهارا در تحت قاعدۀ مصلوطة داشته ، خواص و زندگانی آنها را متفاوت خلق نموده ، ماده که به يك قسم انها ممد نمو و حیات است

[۲۶] اگرچه آب حریرۀ حمام های ایران و سایر بلاد اسلام که برای پاک و تعییل وضع شده نظر نکند و يك قطره ان آب را نادره بین ملاحظه نماد که مافوق نامبری چیست و سبب اسهاله امراض حانه را انداز در شهر های وطن ما هر چند سال احدات چندین مرستان خدید میکند از کجا باید حویا کرد و وار عوام و خواص کدام ایرانی است که حمام برود و عقوبت اورا نشود و بوی حمام از لباس و بدن او مدتی بیاید



هو اصل رسم سزده تریس کیر اروا عینه مصر

هدسی کیده وسوراج عوده غارت ناسردابه
 قبرستانی که دارای اجساد اموات مومیایی است
 پیدا عوده بازحات زباد و قیت های کراف
 از همدیکر خریده و آورده چیده انسودور عالم
 رامیکر داسد . در همین موزه میتوانی به ترتیب
 حیرت انگیز از کار دسکی ناچاقوی انکلیس و از
 سک فلاخن و تیر و کان تافسک ته پر سوزنی
 وار کاو آهن و دست اسباب سسکی تا سکمیلات
 اسباب زراعت و فلاحه این عصر همه این
 اسباب هارا در صد جلد و صورت مشاهده
 عوده و فرق ترقی هر قرن را بواسطه سرکت
 خیال غیر تسخیص ندهی . از موزه برکشم بخانه
 اطفال همه دم در ایستاده بودند رفتم حیاط احد
 گفت اقامن و محمود هر کدامی یک قران داریم
 من میخواهم برای خودم طلی ررک بخرم محمود
 میگوید که فردا به تماشای موزه برویم هر چه شما
 بگوئید همان را قبول میکنم .

گفتم اگر از اموات خوف نکنی البته موزه
 تماشا دارد ، گفت در اعلامه انها صور اموات
 را کشیده اند از اموات غیر متحرکه که چندین هزار
 سال قبل از این مرده و مثل سک شده اند چرا نابد ترسید همیشه که میخواستم شما شرحی
 عن از وضع و اسباب های حیده موزه میان نمایند تا و قوی داشته و نه افاده محمود محتاج ببا نم
 گفتم بسیار خوب چون حرف موزه در میان است ذکر می از امام عتیق و آثار او میکنم تا
 استحصاری نتو حاصل شود .

علم آثار عتیقه که امروز جزء تعایم مدارس و صیات است برای تو لازم است چون
 تو اول فاصل حائنهایی
 موزه یعنی محرن درین موزه که میخواهی روی از عهد آدم صی اسباب معیشت

قبطیان که چهار هزار سال قبل مرده و آنها را باروعن نلسان مالیده (ان جور میت (مومیا) نامیده می شد (۲۸) به قوطی چوبی (بیشتر از قوطی ها درخت جبار است) می گذاشتند و به کتان های تطیب پیچیده در درجه های مخصوص نیکمیداشتند. بهمان حالت اولی در اینجا سر پا گذاشته اند چنانکه از امتداد این همه ایام در صورت واعصای آنها اصلا تغییری پیدا نیست الحق تماشائی است که داعی حیرت است و حالت غریبی به آدم رومیدهد در جرك سایر اموات حسد مومیای (سزوسرس) کبر را دیدم که هزار و سیصد سال قبل از ولادت عیسی علیه السلام ارفراغه کبیر مصر بود. ایران و هندوستان را در تحت بیرق جمعیت خود داشت. قال برک وصل در پای احمر و سفید بواسطه رود نیل که سی سال علی الاتصال سی هزار نفر عمله کار میکرد اراحدانات عصر او بود (۲۹) و هر ماههای زیاد در عهد او ساخته شد. خود را در مقابل کسی دیدم که در زنده کی او احدی ناوی حرئت تکلم نداشت اهالی مصر گردونه او را ندوش میکشیدند و در حاکم راه او را بوسه میدادند و خدای روی زمین می پنداشتند. پیش روی کسی بودم که از هند تا دریای سیاه سر تبعه فرمان او داشتند حالا مثل نارچه سبکی در مقابل من استاده و برای تماشا شهر به شهرش میگرداند و در مطر عام بگهمیدارند که هر کس میاید چند باری بدهد از تعییرات روزگار عبرت بگیرد و این موزه دو قسمت است درك قسمت لباس و صور مشاهیر عالم و اسماص تاریخی که در هر عصر از ایشان کارهای قابل تذکره سر زده در کمال شباهت از روی تصویر سان از موم یا گچ درست نموده اند. و در قسمت دیگر آثار عتیقه و اسبابهای قدیم چندین هزار سال قبل را با مخارج زیاد از اقصی بلاد عالم تحصیل نموده برای عبرت و تحقیق شرافت و ترقی امر و زری اسامی اشراف معرص کشف و معاینه آورده و گذاشته اند. همچنین در این قسمت از محرونة شهر های قدیم حاکم مصر و نابل و دیوا که الان جز تلال رمل و حمل سیمک و تراب حیرتی نیست از روی تاریخ کاوش نموده سالها بدست یاری دوست و سیصد نفر کارگر به قانون

[۲۸] در سال ۱۸۸۹ در مدرسه لندن (پرافسر) بوجه نام در حضور طلاب مومیای مصری را که هشتصد سال قبل از ولادت عیسی نلسان رده بودند تشریح نموده سر میت مثل روعال سیاه شده بوده های حذقه دو چشم دوحذقه بلوری علی گذاشته بودند دل و سایر روده و غیره که در داخله شکم است در پان میب گذاشته بودند و معلوم بود که میت ارجحاً بسبب تراکه اجزای داخلی اموات حیات را وقت نلسان ردن به بدر خدای پرورمین در معاد انهایی سوختند لافا کتان و قوطی چوبی احسان حتی سد کشش ها مثل اسکه امور ساخته یافته اند بی عیب محفوظ مانده بود

[۲۹] وصل دودریا از امتداد ایام چون مرمت و اصطلاح نگردید حرات شدوی خیال ان پادشاه کبیر رنده بود تامهندس معروف فراسه (لسان) ناصر قال سوبس تلافی مافات نمود و راه هند و اروپا را از کسند سی فرسج (۱۴۰۰) و رس تقریباً دو هزار فرسج بزرگ نمود

نداشتند و چون بهایم ازدواج دختری و حواهر را حایری شمردند (۳۱) از تعلیم و کتابت بی خبر بودند بعبارت دیگر حیوانی بودند در صورت بی نوع بشر در دورهٔ بروز می یم معددها ساخته شده مردم حدایی ارسک و فلز رای خود تراشیده اند عقیده داشته اند ویم و امیدی در حیات آنها طلوع نموده و بعد و سست هم خودشان عالم دیگری برای بعد از مرگ خودشان بعد زده اند رسم کسبت معمول گردیده می یم رفته رفته در دورهٔ بروز مردمان صاحب دل پیدا شده ناصحان آسمانی ظهور نموده تعمیرات برک ناقابون همدی احداث گسند طلا و جواهر و مروارید و مرجان دست رس آحاد تبعه آن عصر گردیده عربانی بالسنه پند و مسوخته حریر مبدل شده عوض عار اراضی مدت و احتیاجات دیار امکان اختیار نموده اند سحرها را قات کشیده اند بیشتر در ازاعی حاره بساط رنگانی کسب کرده اند عوض خوردن برک درختان بکشت و زرع حیوانات پرداخته اند حیوانات وحشی را رام نموده اند از شیر و تخم آنها منتفع شده اند شیر را برای بهوت بارگیری بست و رجواست آموخته اند کاه و حررا فرمان بر کرده اند عوض ازدواج زنان محرم با طایفهٔ دیگر و صلات نموده اند و ازین قرابت یک طایفه در مقابل دیگری نایک حاواده بکثرت احرا و معاون خود کوشیده و بالطبع اسباب همسری ناقابون دیگری را فراهم آورده اند تا اینکه در شهرها و دهات جمعیتی از اقوام محله گرد آمده و حقوق در هیئت این اجتماع تولید نموده و حفظ آن حقوق را ادارهٔ تشکیل نمودن و اسباب اداره را باطباطی که تواند از عهدهٔ مأموریت خود بر آید استقرار داد و احب گردیده و از این سلسلهٔ سلاطین صفحات تاریخ عهد را توضیح نموده و باین ترتیب جمیع جرئیات تمدن بحکم تسلسل و روح و نمائی نهاده و تا آنوقت هر کس بخیال خود که میخواست بی معاونت دیگری زنده گی نماید بهص و فساد این خیال را در یافته و عقیدهٔ عمومی در احتیاج معاونت افراد بشر به دیگران باب و راسخ شده و همین اعراف اول قدم طفل ترقی عالم است باید احساس و جوب تمدن و تکمیلات نقایص اولاد آدم در این بین ارمساعی چندین هزار سالهٔ بشری (البته چندین ده هزار سال) که در تسهیلات اسباب زنده گی خودشان می نمودند و هموز بحکم تقدیر افق عالم تمدن منهدم طلوع افتاب معرفت نبود معدن آهن پیدا شد و استعمال این معدن تدریج چنانکه کفتم

[۳۱] الان هم در بعض ممالک هند و خطا بهر بجهت و حواهر معتاد و همو این رسم با ستوده و حشیکری جزء آیین آن ملت بدعت است که با این نور عالمتاب آفتاب تمدن باز در ظلمت کفر و سلال و حش خودشان باقی هستند و گویا مدتها بهر خواهد بود

دوره اول بنی آدم که اورادوره سک میگویند برای کشت و درو و وسک بری و آدم کشی و صید افکی که همرا از سک درست نموده اند و هم جبین اسباب سک تراسی که هم ارسک است و بواسطه اوسنگهای رم را کیده کاسه و کوزه درست میگردند. و زینتهای زنانه می ساختند همرا خواهی دید در این دوره غیر از سک اسباب فلزی نمرده. مردان و زنان بی لباس بوده اند از علم عمارت و حله سازی خبر نداشته اند. در میان عارها میپرستید، در اواخر دوره بجهت امتیاز از پوست حیوانات پیش سدی گوناگونی داشتند از وجود ابمای جنس خود خبر داشتند بعد از مدتی که قدرش را خداید اندام دور و دورا خواهی دید. (۳۰) که اسباب سنگی مبدل ناساب فلزی شده مس و قلع را بهم محاط نموده و فلزی بام (روور) بعمل آورده برای خودشان اسباب و مایحتاج درست نموده اند. در این دوره لباس و عمارت و تبدل عار بعد از این و قرا و قصبات و در جمیع عادات و رسوم سابقه تغییر کلی پیدا نموده. عوض ناوک سکی ناوک رووری، و کار دسکی کارد رووری، عوض زینت زبانه که در دوره سک یک قطعه سک سیاه شقای بیم من وزن را نموده و از ریشه گیاه نایده و کوش و دماغ دختران و زنان را با سوزن سنگی سوراخ کرده برای زینت و امتیازی آویختند. زینتهای بروزی قدری سک ترونا را یک محتاط پیدا شده. و در اواسط دوره از طلا و جواهر این طور زینتها دیده می شود. همچنین بعد از چندین هزار سال که قدرش در خداست دوره سیم که دوره آهن و دوره ترقی است می رسد. در این دوره می بینی که هم اسباب بروزی یا برنجی مبدل با آهن و فولاد شده. اثری از دوره گذشته بحر بعض اسبابهای مطحی که نمونه دوره برنجی است باقی نمانده. پس از ملاحظه و تعمق در آثار عتیقه دوره سک دور و دور خواهی دید که این اطوار با هم چه قدر بیونت داشته.

در نظر اول معلوم می شود که سک دوره سک عقیده و مذهب و آداب و رسوم

[۳] روور قدیم که احراریات بدست می آید هشاد و پنج ورن مس و بارده ورن قلع اس که مخلوط کداحت و اسباب ساخته آمد در تهریق روورهای قدیم نقره و آهن میزدیده شده ولی سک دوره روور ارعدم علم و دانش اسباب تهریق از وجود این معادن که در مس و قلع مخلوط می بوده اس خبر نداشته اند روور حلی اسبابها نداشته ساطورهای عجیب و غریب و قناره و سوافرتیر و کلاه خود و سایر اوابی و بشتر از این حربها در صور اموات دوره روور پیدا می شود روورهای این ایام که در خاک فراسه ارمه سار دول بهتر عملیات رووری را تکمیل و مهارت دارد چند قسم اس منظور از شرح اقسام او کدش و فقط ذکر نمودن اس اس که روور رلکرا ۷۸ م - ۲۲ ق و روور توب را ۹۰ و ۹۱ م - ۹۰ و ۹۱ ق روور محصه و سایر ۸۲ م - ۱۸ ط - ۳ ق - ۱۰ سرب میزدید عیار آنها حالا برای سنجی روور فاسور - المومین ماعر و قرمتو داخل می کنند فصل آنها خارج رمیته اس مقوله اس

راست و همین فقره مورث اختلاف احوال علمای این عصر است در شرح ایام عتیقه (۳۴) میخواستیم صحبت را تمام نایم احد گفت آقا روغن بلسان چیست که اموات را چیدن هزار سال ارپوسیدن مانع می‌شود.

کفتم بلسان معرب (بلسان) زنان فکیان ویا (بلسامون) زنان یونان است ولی اعراب این است که اعراب و یونانی هر دو این لفظ را از فکیان استعاره نموده اند زیرا که بلسان اسم خدای آفتاب طایفه قدیم فکیان است (۳۵) که روغن بلسان را در مبعده او در اعیاد و ایام عادت می‌سورایند. بلسان الآن در اصطلاح اطباء عبارت ارحمیع ادهان شمجری و نباتی است که غلظت و تندی و تیزی و تلخی و قطرایت و دهن طایر (روغن یغیر) و ترشی نباتی (ببرون) داشته باشد. و ارعازها مولد الماء و مولد زغال (مولد الفحم) بیشتر و مولد الحموضه کمتر و آذوت هیچ نداشته باشد. بلسان از آب سبکتر است خودش می‌سوزد و در آب حل می‌شود. مکرر در روغن یغیر و الکاعول. بلسان حجاز در الکاعول بر بصعوبت حل می‌شود برای سرعت دوران خوردن و قطع اسهال و التیام جراحات مخصوص برای شقاق و لوس محرب است بلسان در حنجره‌ها و اراضی بسیار است بلسان حجاز و بیت المقدس از همه جا بهتر است طریق تحصیل بلسان شمجری چنین است که در اوقات معینه مکنونند هسکام طلوع شعرای یانی جلد

ج۳ دوره تعمی است وضع کره ماچسان وجه قدر ارحمکیهای امروزی بر آب سهان و دریا های امروزی شهرهای عظیم کثیر الجمعیت و پای تخت سلاطین که امروزی بحر آفرسند این ساط هیچ کس از انها نشان ندارد بوده است

[۲۴] چون یعنی آهنی که دروی درصد ارچهار تاسخ قسمت ماده رعال یا مولد رعال باشد فولاد یعنی آهنی که دروی درصد ایک و نیم تا دو قسمت مولد رعال باشد وجود آهن یعنی آهنی که درصد ارحم تا یک قسمت مولد رعال باشد هرچه سعی نموده آهن خالص یعنی آهنی که هیچ مولد رعال در او باشد نتوانسته اند تحصیل نمایند اوایل ساحق فولاد ارچودن حلی رجب و اشکالات داشت بعدا تعلیمات (بسم) از کوره که چون کداحته محوص میبرد او را میان طرفی مخصوص طوط میکشد و در عرض بی ساعت نابداره مأمول بواسطه داخل نمودن هوا میان چودن کداحته و حرک چرجی او مولد الحموضه زیاد داخل میان طرف می‌شود مولد رعال ملحق شده و فوراً ماده رعال مخلوط چودن می‌سورد و ارشدت حرارت مدبل نماز شود و اردهن انطرف که رو بالا واقع است بیرون می‌رود و الان در همه کارها معمول به می‌باشد و ارایرو تحصیل فولاد خیلی سهل و ارارن شده است

[۳۵] فکیان یعنی طایفه فیکی یکی ارطوا یف قدم ایام تاریخ شمرده می‌شود اول در ساحل عمان بعد در ساحل عربستان و بعد ار حاک شام گذشته در ساحل شرق دریای سفید ریمی را که دومیل عرض و سی میل طول داشت و بران خودشان (حماان) و یواسان آره ریمین را (فکس) گویند سکنا نموده شهرهای معتبر و معظم ساکن داشتند ار آنجمله دوشهر [سدون] و [تیر] که آنوقت مرکز تجارت هند و اروپ بود معروف دیانت بنامد سال قبل ار ولادت عیسی تحت النصر و بعد ار بیجاه سال اشکر ایران بعدا آن ار حمله‌های متواتر فطیان و اسیران [که آسوری یان تیر گویند] ضعیف شدند. حمله اسکندر رومی و احداث شهر اسکندریه سبب عمده استیصال انها گردید مذهب فکیان بت پرس و اساس عقیده آنها بر رب یعنی بروماده کی طبع و معدن آفتاب و ماه و ستاره کان محل ستایش آنها بود در تجارت و دریا نوردی ار همه طوایف عهد خود بشن بود و از بحر سفید و محل الطارق و اتلاتیک و دریای فرانسه گذشته بدریای باطریق سمر میگردید و تجارت می‌نمودند و هر ار دو بیست سال قبل از ولادت عیسی در حاک افریقا مستملکات داشتند و شهری نام [اورک] ساکن داشتند

جميع کارهای عالم تغيير يافت و می توان گفت که مخلوق بيا بدوئه تمدن قدم گذاشتند و آنچه بالخلق در دوره مك و روزری هستند درین دوره پیدا نمودند.
من اگر بچند کلمه فسرده تفصیل این دوره را حواستائیم ادا کنیم کجاییدن بحر محیط کبر را در کسسه دعوی نموده ام. علی الحساب بروموزه را تماس با کین هر چه دیدی بیاوین نقل نما.

احمد گفت اقار قول سماجین معلوم شد که طلا از آهن زودتر پیدا شده . گفتیم درست است طلا را زودتر یافتند زیرا که طلا اگر چه گاهی مخلوط با سایر معادن نقره و مس پدایمی شود و باید از آنها بطریق تحریر تفريق نمود ولی پیشتر بی مواد خارجی همان طلای خالص از معدن در آید که احتیاج رحمت و تفريق ندارد (۳۲) و خلاف آهن که در حالت اولی سنگ سرح رک است باید سکه را سوزانیده (خودن) تحصیل نمود و از گداهن جودن آهن و فولاد بعمل آورد (۳۳) تحصیل فلز از تحصیل آهن مشکل

[۳۲] معادن معروف دیاکه الان تحصیل طلای کسندر (اورال) و (سیبر) متصرفی روسیه و (کالغرون) امریکای شمالی و استرالیا می متصرفی دولت انگلیس است که در همه آنها ارچشم سوزن تادانه آهن وجود و سب و کاهی یکپارچه ابریم من تاهشت من پدایمی شود همی که ایطور قطعه بر کر می گذارند و صرف می کنند همان طور در مورد نکه میدارند در روسیه دو پارچه طلای (۸۷) فوند و دیگری (۸۱) فوند موجود است و چندین قطعات دیگر بیک وسی فوند بردارند معادن طلا ار معادن سیلیه است در میان ریک و خاک دارای درات آهن یا آهن مققات پدایمی شود که ار متلاشی شدن اراضی مرصعه و مال دارای طلا میانه ساله آورده و اراضی کود را پر کرده و مققات آب طبقه عمل آمده حالا بمدار کسند سکه و ریک را بواسطه اسباب مخصوص با آب می شورند طلا چون سبکین است بهی بشند و سایر احساد با آب شسته می شود گاهی درات آهن بی بواسطه نقل خود باطلان بشین می شود آتوق اینها را بواسطه مققات تفريق می کنند و طلا را درون تها که ارکل عرافیت درست نموده اند می گذارند و شمشها میبرند گاهی طلای شسته را که درات آهنی بردریان او مانده با رسی صاف می کنند رسی طلا را خود بمول می کنند یعنی طلا در میان رسی مخلول شود بعد از آن بواسطه اسباب دیگر رسی را کرم می کنند رسی سعود نموده بواسطه لولها در حوض دیگر جمع شود طلای خالص میماند طلای قطعات برک مطابق قانون بلوریت احساد بیشتر مربع پدایمی شود (معنی بلوریت احساد شمالی آنها بسبب این قانون در علم فیزیک نام (کراست) لراییه) معروف است و بطور این علم داشت که صور طبیعی احساد را بیان میکند این علم و تجربه های زیاد مشخص شده است که جمع احساد اول مایع بوده بعد از آن حالت سفتی رسیده و اگر مایع بوده هم در صورت طبیعی خود شکوین یافته است (طلای خالص در هر صورت پدایمی شود مگر اینکه حرئی نقره دروی مخلوط باشد اما آن حره لایعنی است طلای خالص بسیار نرم است برای اینکه قابل سکه و ساجین اسباب شود ارسن تاجیل و پچ صفت من بطلا مخلوط می کنند در روسیه سالی دوهزار و دویست پوط طلا تحصیل می کنند و در کل روی زمین هر ساله از قرار اطلاعات سال (۱۸۹۱) حقیقا چهارصد خروار طلا ار معادن درمی آید

[۳۳] برای کداحت سکه فلز سیصد و چهل درجه حرارت و برای کداحت سکه آهن سیصد درجه درکار است ارایشحت بعضی ار علمای میگویند که نوارد ترتبی دوره ثلاثه درجه کرده زمین سوده بلکه دریک قسمت کره سکه در ایام فترت بودند و در قسمت دیگر ارو خود معادن و تحصیل دلم خبر داشتند و در قسمت دیگر بایک معادن را میداستند و از آنها اسلحه درست می کردند بلکه قانون داشتند و کاملا بهره یاب از شرف تمدن نموده و جهریات آخری دلیل صعیق بصحت این قول بدست میدهد ولی آنچه متفق علیه علمای این عهد است اسب که در متن در شرح دوره ثلاثه مذکور شد این قدر باید دانست که این دیای قدم بی شمه چندین بار از اوالشتر آورده و اخلاف هر یک را چندین بار سال ار عالم وحشت تانتهای مدن پرورش داده و مقصرین نموده که یکی ار آنان پدر مادّه صی است (و خود خلق بدل می کنند و بیکه ملک همان ولایت کجیجر و است و ملک قیاد) پدر ما آدم کداه

احمد ار این صحبت خیلی ممنون شد در دلس بود که چرا حرف داده به امتحان
 بعضی گفته های دایر علم من میقتد اگر حالا کرید او میرده تعلم میرزا بصیر دور دست که
 قوطی بسازد و بسال رد خون فروش مرکه موس در ممالک مادر تحت بطارتی نیست
 تحصیل مرکه موس هم رای او اشکال ندارد



درخت بلسان را زخم میرسد ارحای زخم روعی مثل کبیرا که اول بر و سفید است می جکه آنها را جمع میکنند ، بعد از اندکی غلظت ناند صاف وررد گوشت سودوگاهی سخت گردد ناله که شاخ و برگهای درخت بلسان را حیده در دیک میان آب می حوسامند روغن روی آب جمع شود و میگیرند همین که روغن حوسیده مثل روغن حکیده می شود زیرا که هنگام حوش اجزای طایره و غاریه روغن بیشتر تلف می شود درخت بلسان ترکیب و صورت مخصوصی ندارد که در تحت یک قاعده بتوان او را تعریف نمود . گویند درخت بلسان قدیم مصر حالا وجود ندارد . احمد گفت اقا روغن بلسان را حه گوشت نه میت می مالیدند . گفتم این خیلی تفصیل دارد و شما داستان اوسیفانده است گفت آقاها را گفته اید آنچه باید یاد گرفت افسانه و دروغ است بعد از آن هر چه بدانی علم است و داس اگر ترکیب بلسان ردن را گویند ممت صحت ما خواهد شد ، و هر گز فراموش نخواهم کرد گفتم اول اعتنای داخله میت را بر میدارند و سه ماه مرده را در میان آب مرکب از بعضی ملحیات که حوهر ادویه حات بر داست می خیسانیدن بعد از آن ناروغن بلسان می مالیدند و بکتابان خیلی طریقت که حالا بهر ار اوغنی نافه پیچیده نقوطی یا عسوق جونی با همان احراء تعبیه شده میگذاشتند و در دحمه های مخصوص می چیدند و روشن نار بود از اقوام و رفقا هر کس میرفت صورت میت را میدید و آنچه تا کنون ازین قبیل اموات پیدا شده است که خود میت قوطی و کتابان لافافه او نیز ذره تغییر نیافته . الآن در اروپا اجساد مشاهیر و اعیان را طورها را بعد از مردن بلسان میرسد هر یک که از ترقی علم کیمیا خیسامیدن یا بکشد اشن میت در ملحیات که بیشترش مرکب موش است و روغن ردن او حهل و چهار ساعت میکشد اول جسد میت را شرحه میکشد و بعد اجزای حوفیه او را بیرون آورند و بعد از آن حید ساعت در میان آب مرکب از ملحیات میگذازند و بیرون آورده بلسان میرسد تا کتابان حسد را سخت می پیچند و نه قوطی فلزی گذارده نه مدفن می رند و فقط مخصوص اشخاص درجه اول است عمومی نیست ولی در قبطیان هر کس میخواسته است که میت خود را بلکه ارحیوانات اهلی نه هر چه میل داشت بعد از مردن نه دکان بلسان زن می فرستاد و درست میکردند و شیوع تمام داشت .

[حاشیه] اهالی ایران و عموم آسیای شرق استعمال ادویه حات مسوق حکمت دفع درات مضره بوده اند همیکه ارفقدان اسام بدانسته اند که مخصوصا حوهر ادویه حات در دفع سموم درات نایه و خصوصا روغن ملک در اسباب چه قدر مفید است

شده مکر و طیفه پادشاه که چندین کرور حال و مال مردم و دمه رناست اوست
میتواند بشتر از آنکه حفظ صحت را در حور است بخواند همین قیاس است و طیفه
جیع افراد بشردر سحر خیزی)

امدر احمد را متعار بودم که معلومات دیروزی خود را ارتشاهی موزه عن نقل
نماید در این بین وارد شد سلام داد و بدون آنکه حرفی رند یا ملتفت چیزی بشود
راست رفت پدش خریطه که در دیوار زده ام ایستاد و با دقت تمام با کرد نگاه نمودن
حالتش معلمی می ماند که در اوطای درس سرا ایستاده از علم جغرافیا به شاگردان خود
تعلیم میدهد و در خریطه نقطه مقصود را مینماید گفتم سبانشین که توجیزی نمیدانی
چرا عث چشم خود را دوخته صایع میکنی ابهارای تو بسیار لازم می شود و در انهارا
بدان . گفتم دیروز در موزه خریطه محمود عن نشان داد رود برگی کشیده بودند
می گفت رود بیل است در ساحل حوب او صورت عمارتی بود میگفت ساخته
ادریس بی است و اسم او هرمان است میخواستم به یم که در این خریطه چه گونه
کشیده اند گفتم مگر در همه خریطه ها نقشه هرمانهای حاک مصر باید کشیده شود
ایمکه تو حالا نگاه میکنی نقشه ناقص ایران است پس خوب است که من ترابا معنی
خریطه آشنا نکنم .

خریطه یعنی نقشه حاکی احوال روی زمین خریطه اول را (هرمس) حکیم
مصری هزار و سیصد سال قبل از ولادت عیسی برای پادشاه کبیر (سزوستریس)
مخض نشان دادن وسعت ممالک متصرفی او کشیده و تقدیم نموده بعد از او رفته رفته
اسول علم جغرافیا را پیدا و در تکمیل این علم نافع کوسیدند (۳۶) تا خریطه را به تحت
مقیاس آوردند به اسمی که مسافت هر نقطه با نقطه دیگر که در خریطه معین شده مطابق
مسافت حقیقی فاصله آنهاست حالا این خریطه ها چندین قسم کشیده می شود . یکی
نقشه دو قسمت حوب و شمال کرغ زمین است یکی نقشه یک قسمت روی زمین یا نقشه
یک دولت یا یک مملکت است که اول با قلم میکشند بعد مطبع نموده چندین هزار نسخه
بر میدارند و بسیار ارزان می فروشند ارایس تقریر باید بدانی که در هر خریطه نقشه
هرمانهای مصر را می شود دید . احمد گفت اقامت هر همته از فنادی خودم کچد های

[۳۶] در طرف حوب رود بیل در ب شب و پنج هرمان سعادت ارمه ساخته شده که ارمه برکت بقول
مورخین اسلام چه گونه که در حق گفتم ساختن ادریس است این عمارات همه به یک طرح ساخته شده ارسا
مربع برداشته اند و در نه رفته تصانیق یافته و ملک می ماند روزگار در عرض چندین هزار سال هنوز انهارا
حرب نموده



اتحاد حریقه اول را که نمود هرمانهای خاک مصرجه طور ساخته شده
برعاله احمد هرکر قهوه می خورد کراکین حوسار شهرة آسمان است
چایی را در کجا و چه طوری کارد

امشب بدخوایدم اختراع ناروت بی دود و صدرا خوانده بودم از یکطرف خیال
تکمیل اسباب جهان گیری که الان جمیع مدعیان تمدن را در غم همدیگر مشغول نموده
و از یکطرف بی الحقیقه ترقی فوق العاده علوم بشری و مخصوصا اینکه افتاب معرفت
از مغرب طلوع نموده و باب توبه را که فقط مایه امیدواری مانده بروی مامسدود
ساخته زیاده محروم نمود . برخواستم چراغ را روشن کردم و مشغول کتابت شدم
بعد از ساعتی دوباره خوابیدم صبح کسالت مانع شد بیرون بروم و اقامت را آسایش
است جمیع حیوان و نبات از زحمت روز آسوده می شوند قوای اندان استقرار یابد .
و مترصد زحمت روز دیگری شود . کسانیکه شب را در شتر به شستن سپرده عادت
کرده و روز را بخواب میگذرانند از فواید سحر خیزی محروم و از حساسات حیات خود
شان بی نصیب هستند . وای بر احوال کسی که آفتاب رخفته وی طلوع کند (مارکو
اوریل قیصر روم سر خوانده آدریان و اتین در روز نامه انام سلطنت خود مینویسد که
روزی به عادت معتاد صبح از خواب بیدار شدم گرمی لحاف و رمی بالش مانع از ر
خوابیدن من می شد خود به خود کهتم که رخبر مگر تو رای استراحت در بستر خلق

احمد بعد از این تفصیل متکبرانه به متکای خود تکبید عوده و قدری ساکت شد بنوعی که از وی امتداد شرح مسئله قهوه را کسی خواهد پرسید. چون این مسئله به زینب و ماه رح که بالغه و فقیره مطالب علیدرا نه خوردن حاوانی یا ارزن دادن مرغی عوص نمیکند چندان درکار نبود. مهم معلوم است محتاج تعلیمات اقا احمد سودم کسی ار حصار تفصیلت اور جوع نمود. بعد از چند دقیقه نامتات مخصوصی که دارد رو به ماه رح نمود و گفت خواهر جان میخواهی بدانی که قهوه میوه چه جور نبات است و قهوه کجا قابل تصرف است گفت میخواهم احمد گفت قهوه از محصولات ممالک گرم سیراست در افریقا و عربستان بکثرت میکارند اتسار او نه اور و ارا حاک حدش است سات قهوه بدرخت کوچکی میباید و همیشه سیراست کلهای سفید میدهد به ررکی و طرح آلو نالو میوه خوش طعم ولدید دارد در میان میوه دودانه شکم ناز روی هم خوابیده می باشد ابهار اخشکاید و همین قهوه متعارفی است آورده میفر و شند اورا در ناله سر کسد و میگویند و در آب جوشیده میزند میگذارند ته نشین می شود و میخورند. ررک نبات قهوه را اگر مثل چایی دم کنند طعم چایی میدهد سات ار آور و مفید است (۳۹) در بعض حسالی سده دفعه بار اورا میخسند و بهتر از همه قهوه شهر (موکا) است که در حاک یس (۴۰) و ساحل

[۳۹] یکی از قطعات حبه خشکی روی زمین اروپا با اس مملکت فی الواقع جزء طبیعی حاک آسیاست همبکه برای مرید علم و صنعت و ثروت سکنه اس حاک که بسیار لقطعات روی زمین بی شبهه فوق دارد در جغرافیا اسم مخصوص برای او وضع نموده و اور و با میگوید حد شمالش دریای منجمد شمال مشرقش کوه ارا و رودخانه و ولعلا و دون و خرسایه و بحر مرمی خوش خور سفید یا خر مدرسه و نوار حمل الطارق و معریش حر اتلانیکی می باشد منتهای طول این مملکت سه هزار و چهارصد و نود و میل و معظم عرضش دوهزار و چهارصد و نوبست میل که مساحت کایه اش سه ملیون و چهار صد و پنجاه و نهار میل است سکنه ازوب سیصد و ده ملیان است و مدهشان عموما بصدا و خرنی بسیار و مسلمان و یهود و ارمنی است در اس مملکت بارده دول که دوار ایشان فرانسه و اسوچره جمهوری و سیرده سلطت یادون دوار ایشان روسیه و دول علیه عثمانی سلطت مطلق و یا برده دیگر دول انکاس و اسوچ و نور و و اسپانیا و پورتوغال و بلجیقا و فلماک و اسالیا و داجماره و اوسترنا و الماسه و یونان سلطت محدود و مقید است عامل قانون اساسی پایتخت یا مرکز سیاسی دول شاره کانه چنین است دول فرانسه شهر (پاریس) اسوچره (برن) روسیه (پتربورگ) دول علیه عثمانی (استانبول) انکاس (لیدن) اسوچ و نور و (استکهولم) اسپانیا (مادرید) و پورتوغال (لبرون) بلجیقا (بروکسل) فلماک یا هولاند (امستردام) اسالیا (رژم) داجماره (کوبنهاگ) اوسترنا (لوه) المان (برلین) یونان (اسه) غیر از اینها حکومتهای کوچک صربستان و بلغارستان و رومانی و رومینی که دوار اینها صرب و رومینی فرال صاحب ناح و دو دیگر تره طاع و بلغار بعنوان والی رئیس دارند بای حاک صربستان بلغراد رومانی (بوکارشت) بلغار [سوفیه] و تره طاع (چنه) میباشد تفصیل دانستی از ارض و عدد نفوس و صنعت و ثروت هر یک از اس دول را و ب لارم است از این نورد حکومت شش دول فرانسه و انکاس و المان و اوسترنا و ایتالیا و روسیه دول درجه اول محسوبه باقی سقوات استعداد شان درجه دوم و سیم شمرده می شود [۴۰] حاک یس را چون در طرف اثن مکه واقع است بین گفته شده و حاک شام در جانب شمال واقع است از آن جهت شام نام داده اند مرکز و زیب یس شهر (صعا) است که در دامنه حمل [سقوم] در زمین مسطحی واقع و شهر خوش وضع و هوائست قدری سلاک است عموما از آب چاه مستقیم می شود متوالین ارب (رومه) که دو میل ار شهر دور است برای شرب خود می آورد انکور و شفتالو و انجیر و لیمون و نارونه و فود دارد شهر (موکا) در جانب جنوب (صعا) و در ساحل بحر احمر واقع است و همه یس را دو قسمت میداند یس اعلا و یس اسفل

قدی میخرم روی آنها همیشه از اقسام ارایی روی زمین و دریا و کوه و رودخانه و شهرهای برآرا مرتسم میکند (۳۷) همدا نادقت تماشا نموده کلچدرا ناما هرح وزینب واسد میخوریم بعد میروم در اوطاق خودم همان نقشه هارا روی کاغذ کشیده نگه میدارم حالا قریب پنجاه قطعه کاغذ مقش دارم که از روی آنها می شود خر بطه خوبی درست نمود اطلاعات من در علم جغرافیا از محمود کتزنسب نه این ادعای احمد میخواستم بعضی مسائل از وی پرسیم (۳۸) در این بین صادق آمد و مرانه اوطاق بهار دعوت نمود رای قهوه خوردن . احمد میخواست در اوطاق من نماند کاغذ و قلم و مداد و لاک رای خودش سوا نماید بگذاشتم بردمس نائین تار سیدن مارینب و ماه رخ قهوه خود را خورده تمام نموده بودند معلوم بود ماه رخ گرسنه است متصل فحان حالی را سر میکشید به مادرش گفت سیر شده ام يك فحان دیگر هم بدهید میخورم . احمد گفت قهوه غذا نیست که سیر نخوری اگر این طور قهوه دوسی باید نه حاك حش و عین روی احما قهوه را مثل رب انار و به میزند و با غذا مخصوص نابلو میخورند . در همه مهمانیهای سكه ساحل بحرا حرقل از طعام رب قهوه را میدهند هر يك از سفره نشین ها يك قاشوق از او میخورند بعد از آن بخوردن طعام مشغول میشوند . میگویند قهوه را اول رعاله حیوانی پیدا نمود . که همیشه در صحرا از کله کنار شده غلب قهوه را می جست و میخورد اما رعاله من جهان بی شعور است که هر چه قهوه میدهم میخورد .

[۳۷] درماتک متعده یعنی هر جا در روی زمین که عموم انات و کور سكه صاحب سواد و عالمند دران ولایات برای اطفال هر چه درست نکند فقط بازیچه منظور است بلکه تعلم سلیقه و تقاضا و اوساع عالم و معنی حب وطن است دستمال که برای پاک نمودن دماغ اطفال ساخته اند در وی سورت يك حیوان عجیب الحلقه یا يك درج عرب یا نقشه يك شهر یا بخرا و دریا یا يك حاك که وطن انهمانست و یا مغلوب شده برای یاد آوری اطفال کشیده اند مثل هر وقت بیرون آوردند دماغ خود را يك كند اول بطرش نه ان سورت و نقشه می افتد . حلویات که درست میکنند در وی کاعد انها که علامت سلیقه است اقسام صور و نقشه ها کشیده اند طفل نامتعول خوردن شد اول روی کاغذ او را میخواند و اگر نداند میپرسد و با ان قواعد حرب انکبر بعد از دوسه سال بعضی درس چهار وسیع خانه می سارد کوشه میداند و نصف بدی میکند جمع میرسد و ضررت میکند و حیثیه و ارسنول حروف تهجی در سال سجم همه چهرا میخواند بدون رحمت تعلیم و در بیست و یکسال عالم جمیع علوم درسی سالکی درجه علمی را از حکمای اس عهد بسیاری میشود نشان داد که دارند

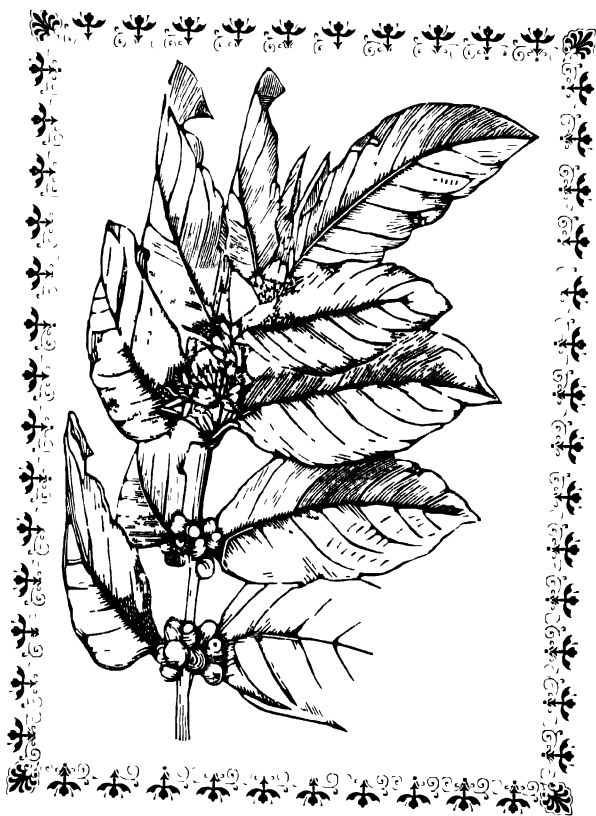
[۳۸] جغرافیا بران یونان یعنی زمین نویسی منظور از علم جغرافیا داستان احوال روی زمین است ولی علم جغرافیای این عهد محیط همه علوم است و شش قسمت است اگر شرح حرکت و سکون کره زمین و رابطه افلاک و کواکب نوشته شود جغرافیای ریاضی است و اگر از تکوین و طبقات و معادن و نبات و حیوان و صحر و جمال و گیاه و حار ارسیه است جغرافیای طبیعی گفته می شود و اگر شرح آداب و اخلاق و طابع ادبهاست جغرافیای ادبه نامند و اگر شرح اداره سیاسی نوشته می شود جغرافیای سیاسی گویند که در این کتابچه تقریبا از هر قسمت اس علم با احرر متسه زمین سخن رود او را جغرافیای تاریخی گویند که در این کتابچه تقریبا از هر قسمت اس علم با احرر متسه و سطحی صحبت خواهد شد و اگر اقتصادیان با اس مطالب دست نامه خواهد شد زیرا که وضع صحبت احمد حال مخصوص دارد که بیرون آن حالت سخن گفتن موجب تعدیر زمینه مأمولی است

جاهل است به جهل یاد نمی‌کردی من به احمد دقت گرفتم گفتم چرا خواهرت را به جهل تو بیخ می‌کنی تو نیز قبل از تعلیم و صلۀ جهل را در دامن خود داشتی و حالا هم داری و انگهی علم و اطلاع وقتی مفید است که متحد با حلم باشد و گرنه عالم بی حلم از جاهل بی علم تفاوت ندارد. اجد چون بالطبع منصف است این ایراد صحیح مرا قبول نمود از خواهرش عذر خواست و گفت بعد از این هر چه بپرسی همه را بی تغییر جواب میدهم. چائی را در خاک خطا و جزایر ژاپون و ممالک هند و خطا می‌کارند (۴۲) درختش بقدر ادبی بلندی شود بعد از کاشتن سه سال بی بار است از سال سیم تا سال ششم هر سال سه دفعه کل و برکهای او را چیده و بوداده چائی درست می‌کنند و بهمه روی زمین می‌فرستند. مملکت خطا از فروش چائی سالی صد کرور تومان دخل دارد چائی در روسیه و ایران از سایر ممالک روی زمین بیشتر به کار می‌رود. (در روسیه اقلاد ریافته اند که چائی را نمی‌شود جوشانید و باید کم رنگ خورد ولی در ایران با وجود اینکه چائی سفید لطف و عطر خود را در دکا کین عطاری با مقل ازرق و صبر معاوضه می‌کند و در معارفهای چایر و شاهام خوابۀ تنها کوست باز به این قدر اکتفا نموده او را در رحایان می‌جوساند و مثل قهوه سیاه می‌خورند و این شربت مسموم را تفن و تردماغی می‌شمارند) بعد از شش سال که کل و یرک او را مکرر چیدند درخت چائی کهنه می‌شود او را کسده عوضش تخم تازه می‌کارند.

[۴۲] مملکت خطا که او را مملکت چین می‌گویند سرحد شمالش خاک (سیبر و حیوش بحر خطا و هند و خطا معرش هندوستان و افغانستان و نارسستان و مشرقش دریای ژاپون است همه خاک چین یا خطا را سه قسمت نموده اند یکی خاک (مجموعه) و یکی (اصل خاک چین) و یکی (مغولستان) و (ایل) و (تیب) است ماطول مملکت خطا دورود یرک که یکی را رود [ررد] و یکی را رود [کبود] گویند در ستر پانصد فرسج رودهای یرررر در جریان خود قبول نموده و دریای چین می‌برد غیر اراس دورود که از رودهای درخۀ اول نافع دنیا محسوبند بار رودخانه‌هاست قنات های زیاد کننده رودخانه رود و کبود را هم وصل داده برای حمل و نقل اتمه و مال التجاره بسیار سهولت و آزرانی فراهم آورده اند گاهی از طعیان آب بیشتر آرمند این و قزای طول ستر رودخانها غرق آب می‌شوند و خسارت کلی به ثروت و جان مردم می‌رسد مدهشان به پرس مساحت سطحیۀ خاک خطا سیچ ملیون و سیصد هزار میل مربع و دارای سیصد و شصت ملیون سکه است از ادویه‌جات و فواکه و اثمار کمتر چیزی است که در آن خاک بعمل نماند و از معادن طلا و قره و سایر غور دارد را نشان مشکل و کتابت اشان دشوار است در ایام قدیم چهل و چهار هزار و چهل و چهار علامت اتمدی داشتند الا آنکه در سهیل معوت کتاب اول نوشته اند بار نیست و چهار علامت باید حفظ نمود تا خطا را آشناند شهر (لاسه) یا (حلاص) معد و قلعه چینیان است و (ادالام) که نائب حداثت در آن شهر است و این شهر جزء خاک تب است مرکز سیاسی یعنی پای‌تخت خطا شهر پکن است و غیر این چندین بلاد معظمه دارند که جمع یرک متجاوز از یک ملین است مشک و چائی خطا معروف دنیا است خاک خطا منتهای قطعه آبیای صفت اول خشکی کرده زمین است

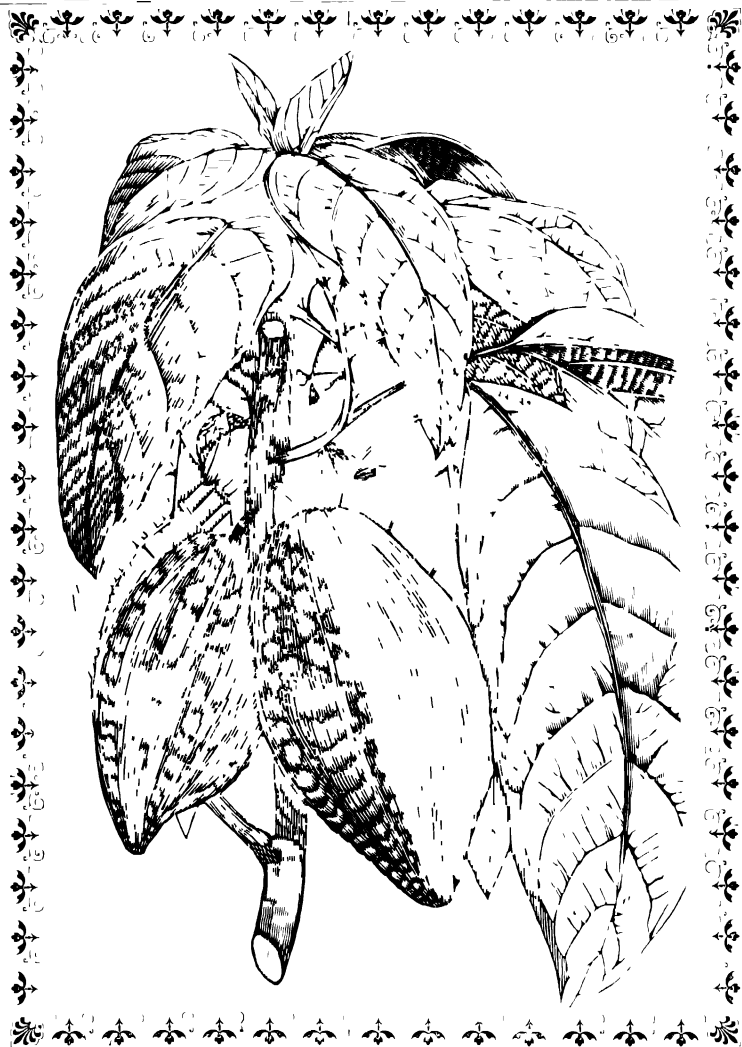
از قرار نوشته مهندس سالاسوف نام که در روزنامه فقکار انتشار داده بود در خاک ماوم نوبه چائی را از خطا آورده کاشته و تخمش را گرفته و کاشته الان که سال [۱۸۹۲] می باشد سه هزار نوبه سه ساله چائی دارد و اربهار سال ۱۸۹۲ حاصل چائی را خواهد چید و از قراس مثل چائی خطا یرک و طعم و عطر خواهد داشت. اگر واقعا طعم چائی یر مثل نوبۀ او که بی حرف در خاک ماوم بعمل آمده مثل چائی خطا باشد مملکت روسیه در برید ثروت داخله کرورها قناعت خواهد داشت خاک ماوم که هر وحش بی منالعه صد تومان بدولت روسیه تمام شده فایده غیر متفرقه را دارا خواهد کرد

بحراحر واقع است (۴۱) ماهرج گفت چای راهم بقین از عربستان می آورید. احمد متعبر شد گفت دوسال است هی روی کلچده های قندی خود ستو حاك خطارا نشان میدهم توهنوز خطا و عربستان را برق میدهمی ما رخ تغیر را در شرابه پسندید و رویش را ترش نمود و گفت من به تعلیم تو احتیاج ندارم تو اگر تعلیم داری دیگری را اگر هم



رسم درخت قهوه

[۴۱] حکیم مساوی (ثوهارد) در سال ۱۵۳۳ قهوه را ارحاك حاشیه اروپا آورده اول در حاك ایتالیا بعد در انگلیس و فرانسه و این اواخر در حاك المان استعمال اومتداول شده قهوه را در روسیه سه ساعت به نهار مانده میجورد و شیر و سرشیر پخته و نان خاصه حشك و نمص مصافات . در حاك اروپا و ممالك محروسه عثمانی وقت معین ندارد قبل یا بعد از نهار عوض چایی بلکه عوض آب و خواه بجوای میجورد به قهوه بعضی سات که اراحملة حوتانیده و کوبیده است داخل میکند که هم قهوه گران برای فقرا اران تمام نشود و هم در بعضی ارحله صعب به تخمیر معید است اس اواخر حکیم (آناطولی) کشف نموده که درات نامسه دره بینی بعضی اعراس مخصوصاً وارا می شود با قهوه تند و حامص دفع نمود مشروط بر اینکه قهوه را میان آب جوشیده در حالت جوش بریزد و دیگر نکندارد بخوشد بردارد و ریخته عمریص بدهند زیرا که ماده مافعه قهوه هنگام جوش طیران یا صعود میکندار اینجا معلوم می شود که اطای آسیا از تخمیر و استعمال قهوه در مرض اسهال فایده اورامسوق بوده اند .



در صورت نونه کا کاؤ

ساله مشهور است بلکه اطفال سست ساله بشیر گرفتار این مصیبت فوق الحاله هستند همیشه از ندانستن دیگری خوشحال هستند نادانی دیگر را عذر جهالت خود میراشند مطلبی که نشیده اندی تعقل مکر می شوند قایل را عوض تحسین تسبیح میکشد (احمد گفت گزادگین سره نونه اراعی صیق، المات است در کردستان ایران زباد است قسم اعلا و لطیف او مال خوشار است که از توابع اصفهان است نونه گر خوشار دیمی میروید در اول بهار روی برکهای نونه ارسیم هوار طوبی می شید این رطوبت بعد از خندی



رسم مرعه چایی

من به احمد گفتم همه تقریرات تو صحیح و درست است همیشه در اول صحبت به خواهرت گفتم که بعد از این هر چه برسی هم در حواص می‌دهم از عهده این ادعای تو هیچ عالم در دنیا ریاید که هر چه از او برسد هم در حواص بدهد . اگر ماه رخ از تو شاقالادرا برسد حواص می‌دهی ؟ گفت التا میتوام (شاقالاد) میوئیک نوع درخت خود روست در میشه‌های اسبیک میباشد ندر خوشه لویا می‌روید انهارا بعد از رسیدن می‌چیدند پوست خارج اورا که نه لویا شبیه است ساییده نضادی‌ها به اسم (شاقالاد) می‌فروشند و از وی حلوائ معروف شاقالادرا درست میکند . کاکاؤ و شاقالادرا مثل قهوه می‌برند و میخورند همیشه عوض آب کرم شیر کرم می‌برند و در شیر می‌خورند و شیرینی را وقت جوشیدن داخل میکند خیلی خوش طعم است بخصوص کاکاؤ برای اشخاص بطشی الهضم بسیار نافع است .

گفتم بسیار خوب گرا بگین را میدانی چه طور وار کحای آرند ؟ احمد گفت من اورا ار همه حلواها بهتر میدام ماه رخ و ریب ارای و صلیت احمد متعجب چشم لطیف خود را بر من دوخته و متظر بود تا من از وی سؤالی بنمایم که تواند جواب بدهد و در ماندگی او موجب خوشحالی انهارا نشود . (این فقره به ای که در طابع اطفال چهار

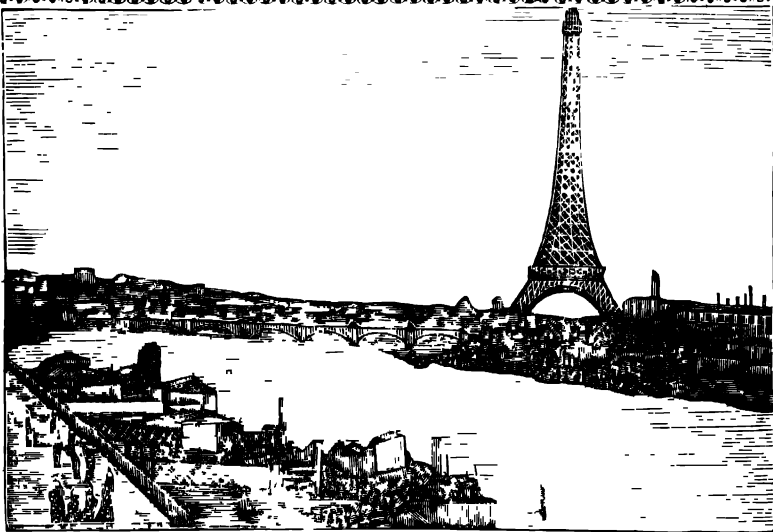
هر چه پرسند همه را جواب بدهد همیشه ، بگو بقدر فهم با اطلاع خود جواب میدهم
 در این صورت اگر غلط هم بگویی دروغ ، گفته و اگر بدانی نقصی بر تو وارد نیاید
 حالا رو کارهای خود را فیصل بده من در هر صورت از تو سرخ درخت نان و بنان را
 (بنان موز را گویند) فردا خواهم رسید . احمد گفت بسیار خوب منهم بقدر
 اطلاع خود شما جواب میدهم . خدا حافظ عود و رفت .



مبدل به کرم های سفید دزه بی گردیده کم کم برک می شود و بقدر دانه خردلی میناید
 بعد از آن کرم های متحرک شیرۀ سفید گشته روی برک های خشکد اهالی می روند شیرۀ هارا
 از روی برگها با نکان دادن و هر کدام چسبیده با چاقو جمع می کنند بدقادهای اصفهان
 می فروشند و همان گر معروف است که از حلویات بی نظیر عالم است .

گفتم البته ایرا باید بدانی این حلوی شیرۀ آسمانی است که عموما به اهالی ایران
 مرحمت شده و خصوصاً جناب تو که عبدالحلوا هستی . اگر درخت موز و درخت
 نار را بمن تعریف نمودی که چه گونه و در کجایه عمل آید انوقت مهم درجه اطلاع را
 ورقۀ امتحان میدهم . احمد گفت درخت و میوه موز و نار را میتوانم بشما تعریف
 بکنم ولی شمایه مسئله تسلل میدهد بعد از آن بات دیگری پرسید نباتات خاکی با برکت
 اراضی حاره ریاست من می توانم یک دفعه هم در جواب بدهم . گفتم چرا خودت
 هر وقت چیزی میرسی به شرح یکی یادوتا اکتفا نمیکنی پس فراموش نکن که گویند
 میسند به کس آنچه به خود نپسندی « هر چه که تو کران است او را نار دوش دیگران
 مکن . ماهر ح گفت احمد خسته شده اسناد خسته گی به خود پسندی اقا احمد خورد
 گفت هرگز خسته نمی شوم اقا هر چه از نباتات گرم سیری پرسد هم در جواب میدهم .
 دیدم بصیحت من مؤثر نشده احمد چون ایرانی زاده است باز بالطبع خود را عالم کل علوم
 میداند خواستم اورا متنبه نمایم پرسیدم (ژن شن) خطایی میدانی چه چیز است احمد
 چون مسئله غرابت داشت نتوانست جواب دهد خفه شد چون شرط صروت در موقعی
 که طرف مقابل منفعل شد مقتضی تغییر سخن و تحفیف انفعال اوست گفتم ندانستی تودر
 اینجا نقص تونیست زیرا که به خواندۀ ونه شنیدۀ (ژن شن) بیج نباتی است مدور
 و مستطیل شبیه قلم کتابت کاهی بقطر انگشتی پیدای شود درما محور و قوری در
 بلند به از بر اشجار میروید اهالی خطا او را نبات مقدس خواند و دوا ی جمیع امراض
 دانند میگویند هر کس او را بخورد بصف عرش افزوده گردد هر ناخوش بخورد
 حکما شفا یابد در همه مدارس طیبۀ اروپا از همه اقسام او موجود است خودش چون
 خیلی کمیاب است از انزو بسیار گران است بلکه پیدا نمودن اصل او خالی از زحمت
 و اشکال نیست . اجزای تکوینیۀ (ژن شن) شکر و قطران و سفیده و نشاسته و روغن
 طایر است بعد گفتم نور چشم من ترا وصیت پدرانه میکنم که در گفتگوی خود همیشه
 سرحد بگذار علم بی سرحد مخصوص خدا و داست در ابای بشر ممکن نیست که از کی

است گفت طرح برج ایفل که هم این را در خاک و از چدن نیز ساخته اند گفت در شهر پاریس (۴۳) ردیک دودخانه (سن) در سال ۱۸۸۹ عیسوی همداز آهن درست شده (بیست هزار خروار آهن مصرف شده) ارتفاعش سیصد و شصت و سه متر است و در مرتبه اول اوطانی ساخته اند که چهار هزار و دویست نفر جمعیت می‌کنند. ایفل مهندس معروف معمار اول این برج است و او بلندتر حای در قدیم و جدید از منته دنیا ساخته شده.

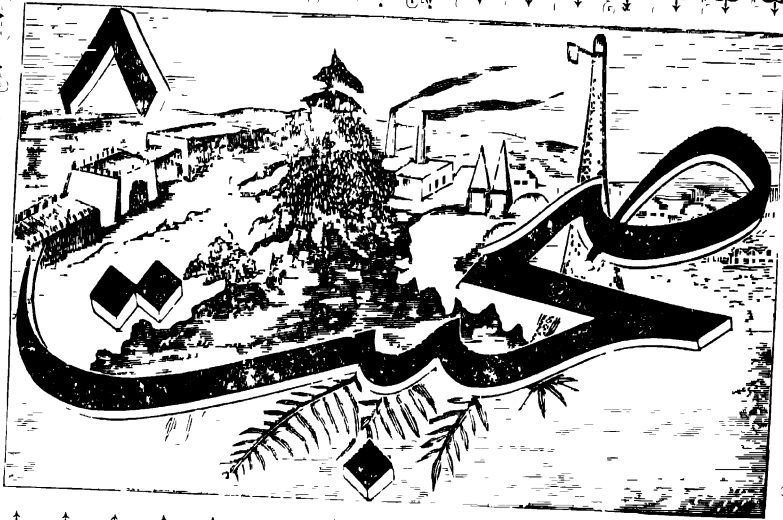


ردخانه (سن) شهر پاریس و برج ایفل

دبدم طفلی که هنوز بمکتب رفته و اگر خواندن حروف چایی رایاد گرفته و به آسانی می‌خواند چون کتب و نوشتجات ما زبان وطن بیست هر چه می‌خواند چنان می‌فهمد که

[۴۳] شهر پاریس که مشهور جهان است و پای تف فرانسه این شهر بموجب اطلاعات آخری دومیلیون و پانصد هزار نفر جمعیت دارد و شکوه حیواناتی متعدده و کوچه‌های مستقیم و وسیع و عمارات چندین طبقه اوراقی شود به تحریر آورد

این شهر بیست مملکت است و هزار کوچه دارد هفتاد و یک حیاط که روی هم طول آنهاست فرسنگ ایران است هفتاد کیلومتر دارد و به هر یک از این کوچه‌ها که در حواله است هزار نفر در آنها می‌نشیند کتابخانه پاریس دارای دو میلیون کتاب چاپ و هشتاد هزار کتاب علمی است و کتاب چاپ خانه دارد سیصد و هشتاد و یک طبع می‌شود در اوطاق دراهم عتیقه یکصد و شصت هزار سکه قدیم جمع نموده اند چهارصد مکتب محلی در این شهر است و هزاران طفل بی‌نوا را تعلیم می‌دهند در این شهر مکتب رسمی صنایع و مدارس عالییه و فنییه و آکادمی دولتی معروف دنیا و معلمین و متعلمینش ارباب و در کور سدهار است رودخانه سن شهر را بدو قسمت فصل نموده و آبهای درین ریاد هر دو قسمت را بهم وصل داده اند



شرح روح اهل باریس - هوا اساس تعمیرات اندیه است - هوای محیط مادرای چند ماده است -
بازار عمومی باذکار کولت رر شکلو - دیوار چین و عمارت مات

(لوس مار) مؤلف فرانسۀ که بشر مطالب دیباچۀ این کتابخدا را احداث زبان
(امیل) او نقل میکند و مرهون طرح کتاب اوست باید قدیمی فراتر گذارد، احمد
مشرقی و امیل معربی را تطبیق نماید، و فرق دهد راست است از یونانی باید دستگاه تعلیم
و تربیت اطفال را فوق العاده رفعت داده اند، و در رسوم و صنایع پس از سایر ملل روی
زمین نادوق و سلیقه هستند ولی با نظر حقایق اهالی مشرق زمین هوس و استعداد
ذاتی غریبی دارند محسن ایسکه خوانندۀ محترم این فقره را حمل بر مطالعه نکنند تقریرات
احمد را که حدروز قبل از او شنیده ام نقطه نقطه می نویسم و انصاف او را شاهد قرار
میدهم.

احمد چند روز قبل از این کلیچۀ قدیمی خریده بود کلیچۀ را طرح روح اهل ساخته
بودند این برج یکی از عجایب تعمیرات امروزی دیاست معلوم است چیزی که ارحمیر
و روعن ساخته سودجه گونه عمود اصل خواهد بود و انگهی طفل چه میتواند بفهمد.
احمد خیلی دقت می نمود هی نکاه میکرد خیال نمود که این چه میفهمد و چرا ایقدر نظر
حیرت آمیز میکند و شکسته می خورد - سؤال کردم میدانی این کلیچۀ تو طرح چه عمارت

اگر هوا باشد نه ساکن پیدای شود و نه مسکن. اگر عقلتا در حایکه ماهستیم تخلیه هوا به عمل آید زنده گی محال است. فورا ارمسامت و چشم و دماغ آدمی خون جاری می شود بدن متلاشی گردد و اگر هوای محیط کره زمین یکدفعه نابود شود همه کوه و صحرا و دریا که آلا دارند ارم می باشد. خانه که در خور تسس دور و زده دوسر هوا دارد اگر چهار نفر داخل شود بعد از یکروز همه میمیرد. هوای محیط کره زمین که بی آدم زنده است و چون ماهی و آب ناهم تملق حیات دارد مرکب از دو ماده اصلی (ازوت) و مولد الحوصه و دو ماده عارضی (حامص فحمی) و بخار آب است و هفتصد و هفتاد سه دفعه از آب سبکتر است به این معنی که هفتصد و هفتاد سه کاسه هوا هم وزن یک کاسه آب است همه حیوان و نبات و حاد از این چهار ماده که هوا میگوئیم در خور زنده گی خود منتفع هستند، هر نفسی که ذی روح فرو میبرد مولد الحوصه و مدفوع نبات است که غذای ذی روح و معد حیات است هر نفسی که آسمان و حیوان بیرون میدهد حامض فحمی است که مدفوع ذی روح و غذای نبات است و مفرح دات. حالا فهمیدی که چرا اساس تعمیرات کنجایش هواست؟ و ارا اینجاست که در خانه کل نگاهداشتن و در سخن و کوجه کل و درخت کاشن از لوازم حفظ الحیوه است. زیرا که جانکه گفته شد مولد الحوصه مدفوع ذی روح و غذای نبات، پس نبات و حیوان اسباب تولید غذای یکدیگرند. و باید که تامل احتیاج نبات و حیوان و احتیاج حیوان به نبات بخدی که وجود یکی بی وجود دیگری محال است نبات و از اسباب این احتیاج اثبات دات غنی مطلق که دهنده جان و حالق و سایل گردیدن جهان است واضح گردد.

هوایی که در همه آفاق عالم مثل گسبد کبودی بمانماید و از هر طرف دور کره زمین را بقطر چهل فرسخ محیط است غیر از مواد اصلی و عارضی مسبوق الذکر باز دارای چندین مواد اثیره، و در خور انواع احتیاج قوای طاهری و باطنی آسان و حیوان و حاد و نبات است، که یکی بمد صدا و دیگری بمد قوای ناصر و شامه و شعاع و الوان و جبین و شجاعت و سخاوت و لئامت و ذکاوت و بلاهت و خواب و سایر مرایای فطری است که در همه موجودات مشهود است و همچنین دل هر ذره که بشکاف باز چندین قوای روحیه بمد عوالم عاومه پیدا خواهد شد که در میان این هوای محیط ما بسیط جدا گانه ایست بنوعی که در نظر ادراک کاین بری که جز او نیست هیچ چیز دیگر و همه اینها فرمان ربیک قدرت خفی جل شانه می باشد و در کمال انصباط تا ایام موعود در سر مأموریت خودشان مترصد انجام خدمات محولی هستند. تا توانایی بکم

روستائی معنی اذکار خود را یا عرب ترکی را و فارسی و ترکی را. و باوجود این از نوشته روی کلیچه این ایتمه تفصیل را خواندن و بدیکری تقریر نمودن دلیل استعداد فوق العاده اطفال آسیاست. در این بین اراحد پرسیدم کنجایش جمعی را در عمارتی یاد مسجودی یاد اوطاق میدانی مبنی بر چوباساس است ای که میگوید يك اوطاق متعلق به دائرة بلدیه پاریس چهارده هزار نفر میگیرد یعنی چه؟ آیا آدمها مایده بشیید یا نتواند نخواهد و یا فقط سرما نایستد و همچنین مرتبه اول روح ایل چهار هزار و دوست نهر آدم را چطور میگیرد. چون این مطلب را مدتی قبل ازین به او تفصیلاً بحث نموده بودم خواستم بدام یاد دار دیاه. معلوم شد فراموش نموده مفعل گشت و گشت نارسال این مسئله را گفته بودند درست نتوانستم حفظ نمایم و اگر دوباره تقریر نمایند هرگز فراموش نمیکنم. گفتم در اصطلاح مهندسین هر وقت گویند فلان عمارت نه کنجایش ایستد آدم ساخته شد یا فلان جامع ایستد آدم را حاصی دهد منظور عمارت ملاحظه شدن سایر قواعد اصولی تعمیرات رعایت این قانون است که هر وقت عمارتی در خور لزوم مسکن دایمی یا موقتی چند نفر خواسته باشند درست نمایند اول در اوقات معینه اقامت جمعیته مأموله را حساب میکنند که چقدر هوا را ی تنفس آنها لازم خواهد شد بعد از این وسعت و ارتفاع عمارت را معین مینمایند مثلاً برای تنفس بیست چهار ساعتی یک نفر سد زرع مربع هوای تمیز لازم است اگر خواسته باشند برای صد نفر عمارت بسازند کنجایش سیصد زرع مربع هوای تمیز را اساس وسعت و ارتفاع او میگیرند احمد گفت درست فهمیدم هرگز فراموش نمیکنم ولی تعجب است که هوا و عمارت چون نور و ظلمت هرگز ما هم ربطی و جنسی ندارند که بتواند اساس کنجایش نفوس در تعمیرات بشود گفتم نه ای که هوائی که روشائی که از هوا عمارت لطیفتر است (۴۴) اساس دوم تعمیرات است که بدون ملاحظه او تعمیرات ایبه محال است.

درست است در نظر اول هوا و عمارت هیچ ربطی به همدیگر ندارند ولی کسانی که عمارت را ی آنها ساخته می شود نه ای که مربوط نا هوا هستند بلکه هوا مدحیات آنهاست

[۴۴] وزن هوا معلوم و تحقیقاً مشخص است و همچنین غار سایر احساسات وزن معینی دارد و در حیات حسابها را آن مقطر که عیار آنهاست معلوم شده ولی ما کون علما بذكر ماهیت نور موقوف نشده اند تنها سرعت سپار او را معلوم نموده اند و تموج او را تحقیق کرده اند ایستد معلوم است که روشی و تاریکی در جمیع احساسات طبیعی است و در نهایت اعتدال و استقامت است و قوه خارجی که ما او را نور میگوئیم وسیله حد و ابرار است هر دو قوه احساس است در تائش نور احساس روشی خود را بیرون میدهد و ابرار میکشد و در عدم تائش تاریکی خود را ابرار میسازد -

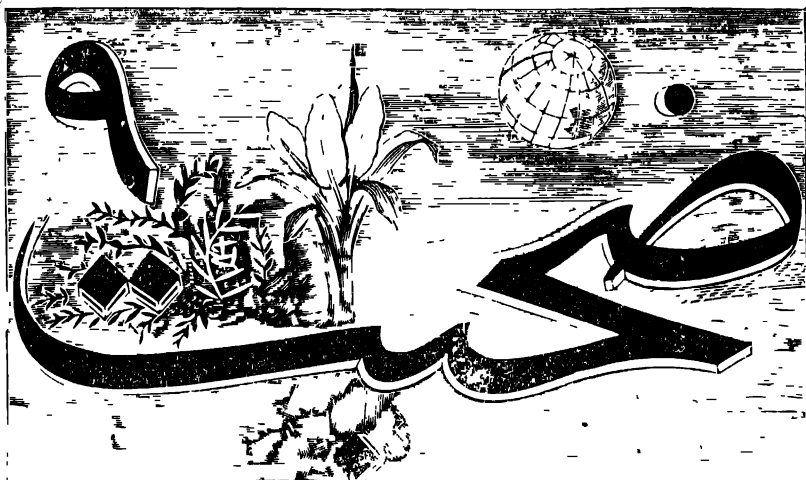
همه اینهارا که گفتم قبل از ساخته شدن قادی حاضر نموده و خواهد فروخت. و عزیزان کلچه فروش محض اینکه اطفال را مشغول نماید و برای خود خریدار زیاد داشته باشد دور نیست که طرح دیوار چین را نیز از آرد و روغن درست نماید و باطفال بفروشد. ای را که گفتم و فوراً بخوردم که ای دادحالا دیگر تاسرح دیوار چین را احمد نشنود هرگز ساکت نمی شود همین طور هم بود احمد گفت آقا دیوار چین در کجاست چند دیوار است که قابل ذکر بشود. گفتم دیوار چین خیلی غریب است همین که همه عمارت های قابل ذکر علم را می شود نقل نمود احمد اصرار میکرد گفتم دیوار چین را در صفحات تاریخ دیوار کبیر میبوسد اسم او ریان چین (وان ها حان جن) یعنی دیوار ده هزار ساله و در السنة معلوما (انکوه) و تانارها (نوقورقه) معروف است. محبه نمودن قدرت سلاطین از منم قدیم بهر ازین دیوار یادکاری نباشد امپراتور خطا (س شخوانک) دویست و یارده سال قبل از ولادت عیسی این دیوار را رای سد و پیش بند حملات طوایف تاتار و معول ازلب دریا ساموده و بدست یاری ده کروور مردور در پنج سال دیواری بطول هزار و سیصد میل با تمام رساید و در همدا با طول خود گاهی به بلندی کوهها برجسته و گاهی به تهره ها افتاده معا برسیل ورود خانه های برک را از زیر طاقهای خود گذرانیده در دو نقطه رودخانه زرد تصادف نموده باز بطرف مشرق پیچ خورده و با اعواح و تمایل تمام شده با وجود این سد رزین و برجهای محکم که در هر صد قدم ساخته شد بار موغولها چندین بار بجاك خطا تاخته و ثروت اهالی را پرداخته اند [۵] ازین معنی ثابت شده که حمله دسمی قوی را هیچ گونه سدی در خور ممانعت نباشد قدرت انسانی همه تعسیرات حاجزینل مقاصد و اجرای منویات خود را میتواند با وجود فوت قلاب و کفایب ذاتی اربیش بردارد. دست تسلط آدمی جاکوه تعمیر این طور دیوار رزین که امتداد انام از خرائی او عاجز است داراست بخرائی او بیشتر قادر است این دیوار دورویه است میاشرا بعد از ساختن دو ضلع با سمك و حاك پر کرده اند از تقاعش بیست و چهار فوت هفت ذرع ایران پهایش سه ذرع و نیم است. تا کمون با اینکه هیچ گونه تعمیری نمی کنند میگویند بار بهمان قرار

[*] میرزا تقی سپهر مرحوم در خلد اول ناح التوارخ سای اول دیوار چین راه (دیی) امپراتور خطا مستند داشته و بحساب او که مکرر بصرح نموده تاریخ سای دیوار را تا کمون سه هزار و هفتاد و چند سال می شمارد ولی کتب اروپا و جغرافیای کبیر عثمانی فریب دو هزار سال میبوسند معلوم نیست که حساب سپهر نکدام سند دیی را مانی و عمر دیوار را سه هزار و هفتاد و هشت سال می بوسند

آری و بغفلت نخوری (۴۵) احدا زین سیانات خیلی خوشحال شد و عده نمود که فراموش نکند گفت این کلیجه را نمی خورم و رای تماشا بگمیدارم. گفتم کلیجه را بخور قسادی تو رای نفع خودش که از امثال تو دارد از اینها زیاده خواهد پخت سال آینده در لندن بر می خواهد ساخت که چهار صد و پنجاه ذرع بلندی خواهد داشت سر رح ایفل بابل راه رود دارد سر رح لندن ما کالسه که و کاری صعود خواهد نمود (۴۶) از قراری که در روزنامه میبوسد برای یادکاری (کولب) معروف که امریکارا کشف نموده در شهر (جیکو) یک بازار عمومی ترتیب میدهد از روی نقشه (دیشون سون) عمارتی برای آن نارامی سارند که شبیه یک چادر قلندری است جای ستون میان چادر بر می آید بر این بنا خواهد بود. که سیصد و سی و پنج متر ارتفاع خواهد داشت دوران محوطه چادری به چهار درع خواهد شد (شصت و پنج عکس) بعد از ارتفاع سقف عمارت که (۲۱۳) متر معین شده سر رح تا یکصد و بیست و دو متر بلند خواهد جست. اطراف این محوطه غریبه های قشک و معازنه های پراخته و گردشگاههای وسیع دلگشا می شود هفت ملیان (نالر) یا چهارده کرور تومان مخارج این بار آورده شد معلوم است شهری که عمارتش از هشت و دو آورده تا دست و چهار طبقه ساخته می شود چنین بازار باشکوهی را که مخصوصا برای یاد کار تاریخی شخص مایمی است لازم دارد.

[۴۵] حکیم نسای عالمه که در سال ۱۷۵۸ در شهر مارت متولد شده و در ۲۳ اگوست ۱۸۲۸ در پاریس وفات نموده اول عالمی است که ناس سر تکوین ابدان حیوانی پی برد و به کشف اس حقیقت مهم موفق شده و اینکه عروقات مخصوصه مهذوقای روحیه در بدن انسان و حیوان چه گونه خلق شده و شدت ضعف قوای انسانی را حلق اساب حلب اینها چه طور مدخلی نام دارد در تألیفات خود در ضمن تعلیمات حده بیان فرموده معلوم است اول به حکیم دهها گرفتند و خنجا نموده بلکه استهزا و تکه می کردند و بالاخره مخصوص اس ایام از برکت برقی علم تشریح به بوقیر حکیم مهور مرآت ریاد افروده اند و بار هم افروده خواهد شد.

[۴۶] شهر لندن در دو کساره رودخانه تمس که باشارده بی در رس بهم مربوط است واقع شده دارای چهار صد هزار محوطه و چهار میلیون و نیم سکه اس اول شهر تجارت روی زمین اس کبریت جمیع اوقاف به شهر پاریس و برلین و پتر بورج پای تخت فرانس و المان و روس اس برای نوشتن تاریخ آثار تاریخی قابل ذکر این شهر عمر مدبر مروح و هزار حرور کاغذ کافی نیست ارجله دستگاه بی بطین و ماسکند در اس شهر چیده شده موره بریتانیا یعنی کتاب خانه لندن و بحر سیر اسانهای عتیقه اس که از هند و مصر و خطا و روم و یونان و اسپانیا و امریکا و سایر حرار دستاخیل نموده و به ترتیب حیرت انگیز در عمارت بی بطین بحر جمع نموده اند هر دی روحی که مایل تحصیل اطلاعات و میل دین یاشیدن عجایب عالم را دارد باید اطلاق هرس بسیار مختصر این موره را نموده تا بداند که رحمت و کفایت آدمی چه شایع تاریخی فوق العاده میدهد اوطاق قرائت این کتابخانه که برای مطالعه سیصد هزار ساخته شده درخت یک کمد صد و چهل متر دوری و دو متر ارتفاع دارد و یک کرور تومان مخارج او شده و دو ملیان حلد کتاب موجود اس از آن حلد صد هزار حلد قلمی در السه عبری و سانسکریب و سکه و خطا و عربی و فارسی و لاتین و یونان میباشد دو صد هزار سکه دراهم عتیقه ده هزار سکه عتیقه های مصر و اموات مومیایی جمع نموده اند دو هزار حلد کتاب فقط فهرست اس موره رأیف شده سالی یک کرور تومان ملت اس کسین خرج این بحر را امید هند که تألیفات حدیده حصل نموده و سیصد هزار رأس و حامل و معاون مباشر محاطه اس بحر نشود دهه سرور دوشه چهار شصت همه اساع ده صبح تا ساعت شش شام در این موره روی عموم مردم بار اس سالی هشتصد هزار بار داخل می شود.



قاعدهٔ سدا نمودن اسم معوی شرح درج نان و نان کج رشوت رمین رشوت حوار است
قرمز معروی گرم طیار است تفصیل کا شت و ساحق بوتۀ سل

احمد امروز آمد سلام داد خیلی مشعوی بود گفت اقا مرا تبریک نکن گفتم نور چشم من بار چه خوشحالی تازه تو روداده گفت با محمود ندر عموده و رده ام گفتم خیلی خوب ندر شما بهر چه بوده گفت بدست ویک کا عذم ربیع بریدن بهر یک اسمی نوشتم نه محمود گفتم یکی از اسماء مرقوم در ا در خیال خود بگیرد تا من پیدا نمایم که متخیه او گم است سر این مطلب ندر سبیم که اگر من نتوانستم پیدا بکنم عرادهٔ خود رو (ولو سپید) خود مرا نه محمود بدهم و اگر نتوانستم محمود یک تختۀ لاک و دو قلم بلور و شکل کوچک کرۀ زمین خود را بمن بدهد (۴۷) من گفتم این ندر خوب نبود آنچه محمود تو دادی است یک قرآن می ارزد و آنچه تو دادی بودی سی تومان قیمت دارد. احمد گفت قاعدهٔ عمل من بی شبهه صحیح است و بردن ندر را یقین داشتم گفتم قاعدهٔ خود را تفسیر نکن نه بنم گفت بدست ویک کا عذم مرقوم را نوعی که رقص نالا بنامد به سدا

(۴۷) شکل کرۀ رمین یا آسمان را رمان لاتین (سلونوس) کوسد معنی کره اگر شکل اراسی و خمار کشنده شده کرۀ رمین و اگر شکل ستاره هاس کرۀ آسمان کوسد سلونوس اول را که کرۀ آسمانی نودهرار و یابصد و پنجاه سال قبل از ولادت عیسی علیه السلام ساخته اند در اور را - او یوسهای - رک دلی که حرکات نجوم ۱۰ بواسطهٔ ماشین عظیم عموده اند ریاد است که اردو بست و یصد سال قبل ساخته شده در میان بعضی آران کره ها ده و دوازه بهر حاکم کرد و تماشا می سقف آسمانی او را میکشد در آران هم شکل کرۀ رمین را ارجلا ساخته و تعیین اراسی و خمار را باسکهای - و او در قیصق مرصع عموده اند که آران را ممدوحه پادشاه امروزی ایران است

ثابت و پایدار است. صحبت را تمام نمودم احمد رفت حور شد که عمار (واتیکن)
 باب روم رئیس مذهب قاتولیک نصاری و بایب حضرت مسیح را پرسید چون
 دیروز محمود صورت شهر رؤم قدیم که الآن بایتخت دول ایتالیاست و در طرف
 راست رودخانه (تیر) عمارت و اتکاف را در روی بلدی و اتکل نام که عمارت را بهمان
 اسم مسمی نموده اند و دوازده هزار خانه دارد آورده بود از من تاریخ سای اورامی
 پرسید که الآن هزار و چهار صد سال است ساخته شده من نیز بودن بمای اول اورا از
 مسططین کبیر قیصر روم و بعد اران نصرفانی که سایرین در سکاثر بیوتات و تریین
 و نقاشی آن عمارت نموده اند تقریری نمودم چون احمد بجامعه صحبت من و محمود رسید
 و اسم عمارت را شنید عجب اینکه برعکس انتظار از تفصیل اوسؤال نمود.





صورت درخت سان [مور]

رسیده نماند و پای درخت بیفتد نارس هم باشد که دیر نباید و بکار نیاید در هر صورت تقصیر از من است که بلا تأمل سخن میگویم و بدون ملاحظه اینکه به ایفای اوقادرم نماند و عده میگویم که هر دو خلاف است حالا چاره بیست اگر آنچه گفته ام بعمل نیآورم به خلاف اول خود خلاف دوم برک حلف و عده را نیز افزوده خواهم بود (۲۸) و این فقره جمیع ترس عیوبات است. و همچنین

[۴۸] به اطفال و عده خلاف بودن و دروغ گفتن و دروغ گرفتن نمودن (و حقی و عول بیابانی) شان دارند که اکبر برادران وطن ماه تلی این مرض هستند طفل احسن اموجن و رزایل شیطانی را یاد دادن است هر کس طفلی خود را یاد آورد داند که هر چه در مملکت او را میگوید دروغ بون او را میفهمد و با هر چه میترساید و احمه در متجلیه اوصورت میبستد در شصت سالگی در تأیید دارد اگر ادب و حیا و صداقت و شجاعت را اطفال از کوچکی بیاموزند در بزرگی همه کارها را موجب انفعال و الدن اهای شود افسوس که حالت این مخلوق بی گناه واجب التریه در وطن ما و حقایق الوحیه لروی می بیند و وحشی عید است

قسمت نموده از قاصد میبرسم که منوی او در کدام يك از این قسمت هاست هر قسمت را که نشان بدهد بر میدارم و در میان دو قسمت دیگر میگذارم دوباره به سه حافست نموده میبرسم سه بار عمل را به همین قرار تکرار میکنم دفعه چهارم هر قسمت را نشان داد نداشته باز میان دو قسمت دیگر میگذارم و آهسته يك می شمارم کاغذ یازدهم اسم مقصود است به قاصد نشان میدهم و نذر را میبرم . دیدم حساب او درست است تحسینش کردم گفتم در هر صورت بعد از بیان درخت بان و سان ورقه امتحان ترا صحه میگذارم که تو را محمود در فصیلت کبر سانی .

احمد گفت افاد درخت (موز) در همه اراضی حاره میروید از جنس درخت (پالما) می باشد از درختهای سالیانه است تاده زرع بلندی شود در متهای اوج تده عریان خود برگهای انبوه نیم زرع پهن و بیج زرع طول روئیده و معلق شده دور بصفت تدرا میکشد در میان برگها میوه زیاد نقد و طرح خیار طعمش می خوش بعمل آید رای مردم گرم سیرتوفیق طبیعی است میوه او را میچسبند درخت می خشکد و از هم می پاشد بعد از چند روز از ریشه درخت تازه میروید و تا اتمام سال ناندازه اولی میرسد و بار آورد برك و ته او مثل میوه او به کار اهالی میخورد از برك او کلاه و پیش بند و لباس برای اطفال می بافند و فرش درست میکشد درخت با رکتی است عبث هد و هامیوه بهشت نام نداده اند چهل زرع زمین مربع سه خروار میوه موز میدهد .

درخت سان از اقسام درخت توت سمرده می شود در اراضی حار مخصوص جزایر محیط کبیر بسیار است میوه نارس او را می چسبند و میپزند و عوص ناس میخورند و طعم نان میدهد اهالی جزایری زحمت کشت و درو نان گندم را ارد درخت میدروند گفتم مرحبا حالا من نفصیلت تو صحه گذاشتم و تو تعلیمات چند یاد میدهم که حکما به محمود علله بکی .

بعد از این وعده ملتفت شدم دیدم امروز هیچ فرصت صحبت احمد را ندارم کارهای زیاد فوتی در مقابل است باید انحام بدهم هیچ صدمه بیشتر از تعویق امورات و تکاهل انحام انها نیست مگر تعجیل در امورات بی موقع و نارسیده . چون جمیع امورات حاربه سختی یا جاعی عالم نمره شحر ایام آمیراد است که از روز ولاد تادم نجات متدرجا میرسد ، چیدن این اعمار را که اعمال و اقوال صادره انسانی است باید در کمال دقت ملاحظه شود که بر

جنگلهای افریقای مرکزی هستند آنها را (ایقاس) میگویند مثل بهایم زنده گی دارند خوابگاهشان محصر بگود سرپوشیده مدور و بلندی و خودشان است اغلب در سر درختهای بلند و کهن بشیمن دارند قدشان از یکذرع تا پنج چارک عموماً تدرست و قوی و چالاک و مخیل هستند زراعت ندانند و عملشان صید ویل است .

اول دوسه نفری فیل را میخوبند کماش را بد می کنند و بنهانی می شوند بپاره بی خبر از دشمنان یک ذرع خود از صحرا برگشته میخوابد تا خواب رمت (ایقاس) ها با حربه های مخصوص متفقاً حمله نموده سکمش را پاره کنند خودشان تا بر خواست فیل با چا پکی تمام بس میگریزند حیوان به آن جسامت رجسته و سر بگون می شود و افتاده می میرد بعد دیناها او را میکشند بخورده و روشان طایفه همخوار که میان آنها تردد دارند با محوق و میوه (مان) و سایر ملرومات خود معاوضه میکنند هنوز پولراغی شناسد در میان جنگل ها خانه هادور از همدیگر دارند همیشه متفرق میبرند لونهاش شنبه برنگ مس باشد اول از این طایفه سیاح فرانسه (کرامپل) و این اواخر مفصلاً استانبول معروف انگلیس اطلاعات خودشان را انتشار داده اند بایقاسها بیشتر در موقع صید افریقای مرکزی هستند از آحملة است طایفه (آکا) و (اکولا) و (وا و تا) و (باتوا) و دهه اینها متها بچ چارک است و صورتشان شبیه همدیگر .

در این بین اسد و زینب و ماه رخ هریک تخم مرغی در دست وارد شدند تخم ها خوش رنگ بودند چون الوان مصنوعی زرد و سرخ و غیره که حالا فرنگیها با سم (ایبارین) بماعده کیمیا اختراع نموده (۴۹) وارد تخی و بی اطلاعی اهالی آسیا خیالی رواج است که هم عمایات آنها را خراب و بی قرب نموده و هم در رنگ حلوبات و تخم مرغ و سایرین بجهت دانه سمیت ربا تدرسی اطفال و بر کارا بیربانداره عملیات صدمه میزند هرگز نباید استعمال نمود هرا را نی که آن الوان مصنوعی را در وطن خود رواج ندهد حاین ملت خود می باشد یعنی بهوای وطن پرستان با انصاف لازم القتل است این است من قد عن نموده در خانه هر چه رنگ عمایند رنگ طبیعی واصل مصرف

[۴۹] لون مصنوعی که اورا (الاراس) یا (التراس) گویند در سال (۱۸۶۸) کشف شده در آلمانسه و فرانسه یک وانکلیس دوکارخانه ساخته اندوسالی تقریباً پانصد خروار درست میکنند و اورا (الاراس) مصنوعی گویند زیرا که (الاراس) اصل وهر روئاس است بعد از آنکه دوهر کیمیاگر المانی کشف نمودند که حوهر روئاس را اگر بمسوده طلق مادر حله سرخی نبوده کشند مندل نماده شود که اورا (ایتراسین) گویند و در معادن روغال سک ربا داس همین انکشاف سب شده ایتراسین را با انواع استحال مندل بخوهر قرمز نموده و یکی از الوان طبیعی خاک اسما بخصوص فقار را که روئاس بود یکجا منسوح نمودند و عملیات مارا بدر اردوئاس خاک بر سر کردند روسیه بهره فایرنگ دارد اما (ایتراسین) را ارجاح می آورد و در دوز و ربح و مایع میفرشند

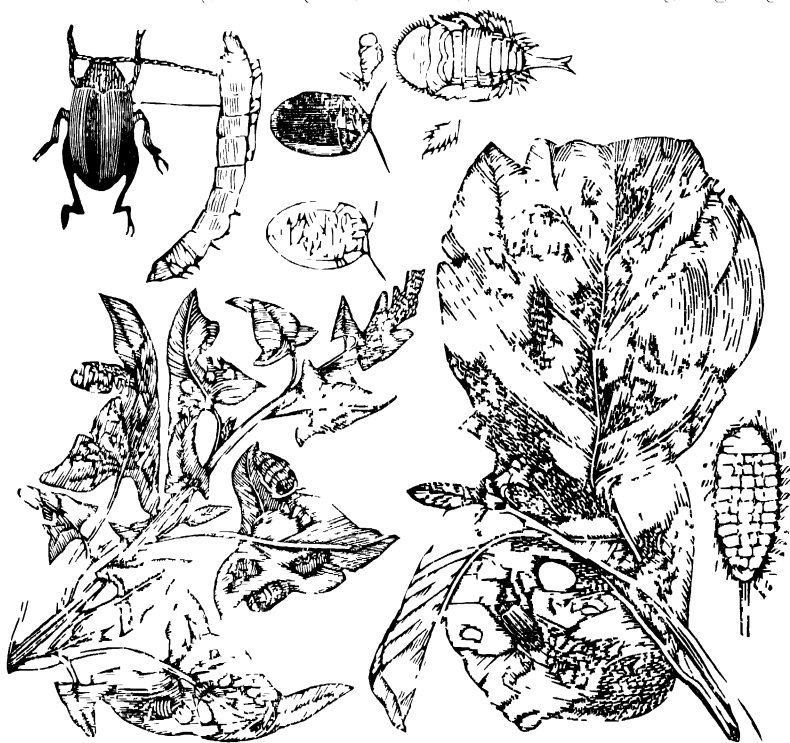
بشیمانی در این موقع عث است هر کس از ندامت بترسد نماید در قول و عمل خود عجله وی ملاحظه گئی نماید حکیم معروقی گوید هر کس از تلقیح دوا بر سدر افراط غذا مسک می شود و هر کس از رسوائی نهر اسد از مباشرت اعمال قبیحه بر حذر باشد چاره نسب ناید ما احد صحت موعودی را بنمایم .

احد در این بین اساده نه محسمه رئیس طایفه کوتاه قدان (اقرام) تماشا می نمود این صورتی است از کج ریخته اند این دوسه روزه تحصیل نموده و در کوشه اطاق کثات خود گذاشته ام از من پرسید این صورت را از چه چیز ساخته اند گفتم از کج پر سید کج چه جبر است گفتم سگی است که از معدن در آورند در اوحاق مخصوصی می پرند و با اسباب دیگر می سبایند از آن میان يك جور سفید و خوب را سوا کنند و او را ریحه گویند (کیس) برای قالب ریزی محسمه و نقشه های دیگر مصرف می کنند حور است ترش در تعبیرات بکار اندود و طاق زنی و گنبد پوسی لاند مه است کج پخته یانه پنجه را در هر حا که زمین مرعها بی رشوه حاصل میدهد سایده بجای رشوه رمین بدهد بر قوت زمین و ترید حاصل بسیار مفید است . هر حا که معدن کج ردیک است تحصیل قوت زمین مرعها آسان است مخصوص در داخله ایران که زمین بی رشوه حاصل نمیدهد و برای تحصیل او متحمل چه قدر مخارج و زحمت می شوند اگر بمصرف نمودن کج معتاد شوند چون معدن سک کج در همه های ایران زیاد است سهولت زیاد عمل رراعت رومیداد .

احد گفت آقا این محسمه کیست گفتم رئیس طایفه کوتاه قدان است گفتم استاد این محسمه از علم تناسب اعصابی اطلاع بوده یک درع قد و سرش باین کلفتی و لبهای سطر و دماغ سترک یعنی چه ممکن نیست این طور آدم پیدا شود در کار خلقت بی تناسبی نموده و نیست مگر ایسکه بواسطه حادثه غیر مترقبه نقصی در اجساد بعمل آید بطور جسدر محض عرات و عبرت در موزه دیدم نکند اشد بودند و در روی آنها نوشته اند (معیوب الخلقه) است . طفلی دیدم دوسر داشت چهار دست و دویا و يك بدن گفتم درست است قانون بساط خلقت همه ر تناسب و ارتباط است و آنچه بیرون تناسب است معیوب است ولی سازنده این محسمه اوستاد قابل تعریف است و در داسس علم تناسب اعضا معروف است و در این محسمه تاحد طبیعی ملاحظه نموده ان طایفه که توصورت رئیس آنها را تماشا میکنی سکنه

تدبیر احد این بود که گف هر کس بد انداین تخم هاچه رنگ است و باچه رنگ شده میگوئیم مال اواز همه بهتر باشد این تکلیف قبول گشت محص ای که یکی از دیگری عقب ماندهم آواز گفتند لول تخم ها سرح است سرخ سرح احد گفت بسیار خوب رنگی که اینهارا سرح عوده حیت تدبیر کارگر افتاد این مسئله و رای اطلاع آنها بود همه معطل ماندند و هم ساکت شدند سکوت اطفال تصدیق معلومت آنها را سندی جرح بود احد گفت من میگویم و شما گوش ندهید تخمها را ناقص مرنگ عوده اندا گرزنده قرص را میدیدید ارترس تخمها را گذاشته میگریختید .

قرص قرم کو حک طیار است رش ناروماده اش بی پراست و حوون شه خرطوم سوزنی دارد روی رکهای ضخیم سات گرم سری که مخصوصا در باغچه ها میکارند می بشید و سوزن خود را روی رنگ و روی رد تخم میگذارد بعد می برد و تازنده سدن و حرکت نمودن تخمها روپوس آنهاست تخم ها متحرک شوند مادر مرده خود



«قرم قرم و کف برورش آنها»

کنند اطفال تا وارد شدند یکی دیگری بشی گرفته از رنگ تخم مرغ توصیف می نمود
 و نشان میداد احمد بالطبع چون گاه و گهر با صحبت ایشان مخلوط گشت یکی میگفت مال
 من خوش رنگ است دیگری میگفت مادرم از همه بهترش را من داده‌ام که از همه کوچکتر
 بود از پشت سر آنها پنجه‌های خود را بلندی نمود و میخواست تخم خود را عن نشان بدهد
 متصل آقا قافا فریاد میکرد که تخم او را بگیرم و طاوس در روی او نش غایم ماهر ح میخواست
 صورت درخت یاسمن که در باغچه داریم و محبوب اوست برای او نکشم رین میخواست روی
 تخم او دعا سوبسم که سرس درد نکند [*] احمد روت باین قسمت خود را بگیرد من
 در میان سه دلدل خوس لحن معشوق و حیران حالت ایما نمودم چه نکم هر ار کار دارم
 چگونه فرمایش ایشان را معمول ندارم کدام سنگ ل میتوانم خواهش این موجودات
 بیگانه را بعمل بیاورم بنا و خود امکان حبری از ایشان مصایقه کند عت ثمره فوادش
 گفته‌اند از پله‌ها صدای بای احمد بلند شد دوان دوان رنگست تخم مرغ خوش رنگی
 در دست داشت نشان داد گفت مال من از آن همه سماها بهتر است مادرم مال مرا از شما
 سوا گذاشته بود حو این تفوق و خود سبایی او نشان هر سداں حصرات میخورد
 واحد میخواست ناں مقوله محبت مادری را مرسته تحول خود نماید معلوم است هیچ
 يك از این معارف محبت و پیوستگی والدین را که در حیره امام صلاوت و روت مشترکی
 آنهاست در دست از خود دیگری نمی خواست بدهد مقام معلول انکار احمد شد
 و از آن خود شارا بر عت میکرد عو عاوود هنگامه بود ماحض طول کشید احمد دید
 تنها از عهده سده نمی تواند بر آید محض اینکه آنها را مارم و ساکت نماید تبری نوح
 داد و قی از من شایده بود که هرگاه اکثر راجع شوریده طرف محبت شود هر قدر در زمیه مسئله
 متنازع و میمانی نکند و افاده ندادله نماید خال است از دحام را خواهد ساکت نماید یا حالی
 نکند در چنین وقت حاره بهتر از این داد زمیه گفتگو و طرح مسئله است چون
 آحاد طرف مخالفت که در حین مواقع لائن شعور شوریده و هم تادی می شوند و هیچ
 نمی داند حده بگوید و حده نخواهد خواب مسئله مطر حده حده حاضر شده اند و
 فقط خیال آنها یک نقطه الانا بهم معنی اول میبوی است در اجتماع زمیه حدید و مسئله
 تازه بالطبع ساکت می شود و تا سکوت حزنی بعمل آمده ادبی تردید است .

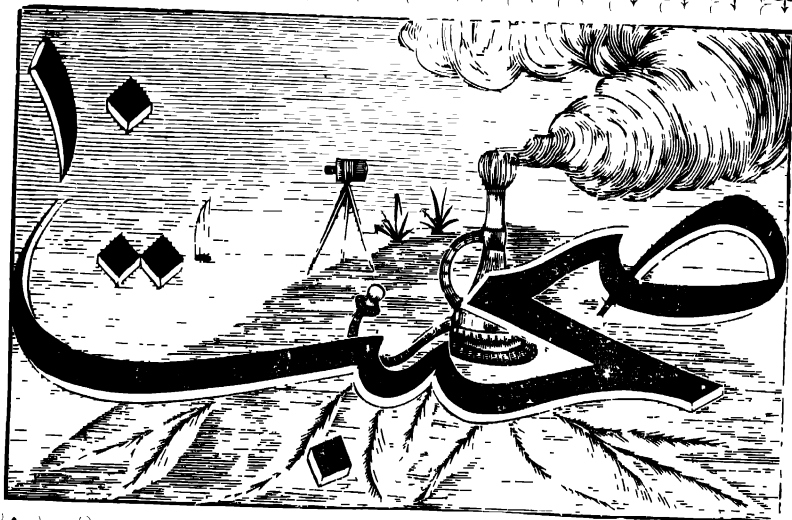
[*] وقتی دیده بودم مرغ سباه را می جستند که بفرید بدهد پس رسید سباه دلی برله سدی - پسند در احوال
 و حرکات که رد اطفال کرده و گفته شود باید زیاد دفع نمود چون هرچه اطفال می کنند و می شوند در دل
 ایشان نقش و الخمر نام میبرد

را که در دست ماست مرغ زیر تاج [۵] تو آورده اما حرم رمین را مرغی آورده که نام او قدرت خداست

من از بیانات احمد مسموف شدم گفتم بسیار خوب اون کودک پیراهن تور که حالا در برداری با کدام کرم طیار رنگ نمیکند گفت در عالم صمعیات حرق مررک ذی روح است اگر شما آن دودماد کودک را که برای نسیه تصویر من بسیار ضرور است تعارف نمائید تمسک تحصیل میل را بسمانقل میکنم (دودماد کودک روی میرکتاب من بود آنها را میخواست) قبول دودم احمد گفت رنگ پیراهن من سیلی است رنگ بسیار نابت و حوس آید است در همد و خطا و امر یکا و ایران بعمل آید مل ساقی است که ناتخم میکارد رمین نافوت و رطوبت و تاس آفتاب را دوست دارد. بونسل بلند نمی روید شاح و رکش هم بخیده می باشد کلهای سرح کوچک فی بومیان برگها دارد بعد از دادن کل بونه هارا جون گندم میدروند و میان حوصهای مخصوص پر آب میریزند بعد از همد ساعت روی حوص کفی رنگ مس می است و این علامت تحلیل ناست است آنوقت می آید با حار و بهای مخصوص آب حوص را بهم میزند شاح و رک بیل حل شده مثل لای کل نه حوص می بشید بعد آرا محوض محادی حالی سر مید هندلای نه شسته را بکسسه ریخته می آورند آشی می ریزد بعد از آن از کسسه های برون آورده بش آفتاب ریخته بهن میکند و نیم خسکه در حاس بقطعات مربع کوچک می ریزد بعد از حدی روی قطعه ها گردی مایل سیه می نمایان گردد و علامت خشکیدن اوست که میان صد و ده ها می چینند و بازار فروش می فرستند بیل بعد از انکشاف یکی دنیا

(ج ۱ ص ۵۱) روی همان است پس واضح می شود که رمین مامد و راست از انجیب ار همه نقطه او کند کودک افق ماعند صرما محیط می نماید یا اینکه نکشتی سوار شوبا کشتی از ساحل روان شد رفته رفته شهر از نظر بونای می شود بعد بمارات عالی عاب می شود بعد از قبل حمل هر کدام بست راست عاب می شود بعد از آن قله های مرتفعه بر نادیده می شود همچنین در ردیکی ساحل از دریا به همین قرار اول ملل مرفوعه پیدا کرد بعد رفته رفته شهر و ساحل نمایان می شود غیر از اینها ادله علمه بسیار است که این دود نیل بهر کس میتواند سید کروی بودن زمین کرد کره زمین مایون تخم مرغ بصوری است که در میان دو دارای بعد از انبساطی خلق شده لافاف قطر چهل فرسنگ که هوای محیط کوسد دور او را بچیده خود کره دو حرکت دارد یکی بعلی که در دو ده ماه شمسی یکبار بدور کره آفتاب می گردد و یکی حرکت سیریه که در هشت و چهار ساعت در هر ماه سیصد و شش کیلومتر بدور مرکز جود می گردد الان همه جای این که مشخص و معلوم است مگر دو رأسین شمال و جنوب که محمد است ارشدت بودت با کمون سوانسه اند این بونقطه را میکشند

[*] مرغ ررس تاج مرغی است که مارح او امان خود میداند مخصوصا به آن ودانه اوسرکشی میکند بلزمیدند میده دهند شدت شمس حور را برده بطرف او اومد برود و امش را ررس تاج کدشته گاهی مجموعه کوچول و سقاها ی کوچک که برای تعلیم اطفال به مالای و غیر کاری ساخته اند مار کوچکی معتاد چید و واچند و همچنان باری و سلیقه نسود و من برای او خریده ام بکرا درست میکند حاویات میکند وقتی که همه جمع شدیم می آورد نما قسمت میکند که امروز جشن نام گذاری مرغ ررس بچ من است مختصرا من مرغ ماهر ح جلی کاردارد



بطبق سال هجری و مسیحی . اقا احمد ماعتکسی میکند . نامتق چاه آب میکند
 رر رمین هرکر دریایست . تکوس کاه راو طر بقه تحصیل او

امروز سر سفره ناهاری خوردیم محمود خلیل متفکر بود بعد از ناهار رقم در صفا
 پیش روی باغچه که همیشه بعد از طعام در اینجا نیم ساعت می نشینم و استراحت میکنم شستم
 محمود آمد معلوم است اقا احمد بیک کتاب (البوم) که در وی صور معارف حکما و مشاهیر
 علمای عالم را دارم آورده در گوشه نشسته نگاه میکرد محمود همان طور سر در پیش و متفکر
 بود . پرسیدم چه فکر میکنی گفت امروز معلم بمن مسئله گفته باید یاد بگیرم دو ساعت
 در مکتب مشغول شدم نتوانستم نتیجه حاصل نمایم اگر یاد نگیرم از هم در سان خود منفعل
 می شوم گفتم چه مسئله است گفت از تاریخ وطن درس میداد که قشون روس در
 سال (۱۲۴۳) هجری سیم شعبان وارد تبریز شدند (سرکرده قشون پرنس ارستوف
 گرجی بود) در اینجا از ما پرسید که سال ۱۲۴۳ هجری مطابق کدام سال مسیحی بود .
 چون قاعده تطبیق را نمی دانستم نتوانستم جواب بدهم معلم قاعده تطبیق را بما تعلیم
 داد و مرا خواهد پرسید من هر چه میکنم می توانم ناد بگیرم .
 احمد درین بین مشغول تماشای صور بر بوعی که کوی اصلا گفت و کوی مارانی
 شنود . گفتم قواعد تطبیق تاریخ هجری و عیسوی زیاد است نمیدانم معلم کدام قاعده را

(امریکا) در تنگه های وحشیان بیدار شده و معلوم می شود که از زمان خیلی قدیم حور
فلزات نجیب (طلا و نقره) جزء بدورات خدایان و زیت معابد آنها بوده . صحبت
را در اینجا ختم نمودیم مدادهای کمود را که وعدنموده بودم دادم و از حسن تهریر او
مستوعفا از خداوند عمرو و جوی اطفال مستعد را در خواست نمودم .



همینکه اجد از این دستگاه کودکاه تاجم نکات این علم حیرت انگیز را نداند
 اقلعکس برعکس خود را ایستاده و خوابیده بر ندارد ساکت نمی شود محمود رفت از
 معلم زبان فرانسه که هر روز بعد از ظهر بخانه می آید درس خود را بخواند . احمد در کمال
 وجد مشغول دقت تحصیلات جدید خود بود . منم رفتم بیرون کار داشتم عصر آمدم
 دیدم در حیاط زیر درخت گردوی ریزه از یک طرف پرده آویخته دستگاه عکاسی را روی
 سه پایه خود گذاشته (۵۲) و در پیش روی فاصله چند قدم کرسی گذاشته شده ماهرخ
 وزینب واسد متفکراستاده اندا حد آنها را استمالت میکند که روی کرسی بنشانند و عکس
 بردارد هیچکدام راضی نمی شد احمد رفت از صدوق معروف خوش که در آمده حکایت
 او گفته خواهد شد یک مشت نقل که همیشه برای فروش و صایل خود لازم دارد آورد
 و شان داد گفت هر کس بکرسی بنشیند و هر چه میگویم گوش بدهد و امیدهم . من پشت
 درخت دیدم استاد بودم مرا می دیدند صحبت در میان اطفال طول کشید بالاخره ماهرخ
 راضی شد بکرسی نشست احمد گفت حرکت نکن و منتظر باش تا دریچۀ شیشه حاصد را بر
 داشتم با خط مستقیم باید با خط انحراف کبی همۀ این تفصیلات را حوص عکاسان ماهر تقریری
 نمود بعد رفت سرپوش ماهوت دستگاه عکاسی را برداشت و نگاه کرد که ماهرخ چه طور
 نشسته بکند و پاها را از زمین زد و دستش را تکل داد و همان طور سرپوشیده صدا نمود
 (خانم آرام باش مرا معطل نکن) ماهرخ گفت من حرکت نمی کنم احمد گفت دروغ
 میگوئی تا ماهرخ این حرف قبیح را از برادرش شنید بکرسی نایب آمد و تعبیر نمود که احمد
 چرا اسناد دروغ میگوئی را با او داد احمد آمد حواست دوباره ماهرخ را بکرسی بنشانند
 نشد ماهرخه عذر آورد و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 بکرسی ابا نمودند اوقات اقا احمد از عدم پیشرفت کار تلخ شد من دیگر خود داری
 تا واستم خدمه زدم اطفال مرا دیدند ساکت شدند . از احمد پرسیدم چه خبر است گفت
 چون ماهرخ را از همه زیاد دوست دادم میخواستم عکس او را بردارم بنشاندم بکرسی
 رفتم نگاه بکنم معلق نشست ، هی گفتم آرام باش مرا معطل نکن بشد هم نقل مرا گروت
 و هم عمل را صایع نمود . گفتم تو چرا نخو اهرت گفنی دروغ میگوئی این حرف قبیح را

[۵۲] دستگاه عکاسی که (کامبر اوسکور) باشد قوطی مربعی است بصفتش باب و نصف دیگرش را بواسطه
 پرده های توری می شود بصیر و طویل نمود در سه پایه منصوب است داخل او را رنگ سیاه رده اند و اربانش
 روشایی محصور میدارد شیشه مدوری در مظنه اوصاف شده سرپوشی دارد و پیچی دارد که بواسطه او شیشه
 را محص و وسط میدهد و او را روشن می کند رات شعاع جمع شده منکسرا بشیشه حادثه که در مقطع
 اندرونی قوطی مربع است میرسد و در آنجا مطمع گردد

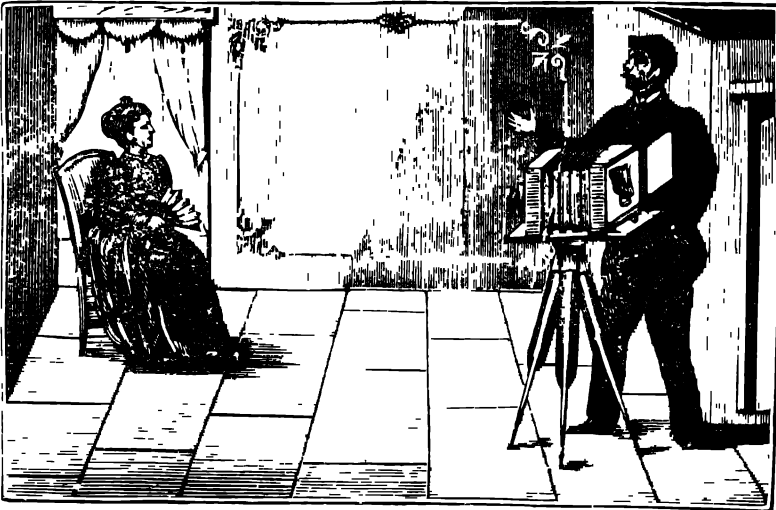
بشما یاد داده همین که سهلتر از همدقواعد این است که اول تعداد سال هجری مبطور خود رابسی وسد طرح بکن هر چند زیاد ماند بعد از آن بعد از آن باصل تعداد سال هجری (۶۲۲) عدد علاوه بکن و جمع برن از حاصل جمع عدد طرح هارا که یاد داشته وضع نما هر چه بماند سال مسیحی است یا اینکه از تعداد سال مسیحی (۶۲۲) را وضع بکن بعد طرحهای سال هجری را علاوه نما و جمع برن حاصل سال هجری مبطور تومی شود .

محمود مشغول شد بروی يك طقه کاغذ را سیاه نمود نتوانست حالی شود احدیکدومد البوم را گذاشت و درخواست آمد نزد محمود گفت اگر من این حسا را درست بکم آهن ربای خود را بمن میدهی محمود تقیاس است تعداد خود توا سس احمد را تقیاس میداست زیرا که هیچ کس پیشتر از آنجد خود دارد در دیگری نمی تواند پیدا کند گفت اگر توانی تطبیق را درست نمودی آهن ربا را نداشتگاه عکاسی خود شما هدیه میدهم .

احمد هر گز علم خود را ای قدرها قیمت نموده بود زیاد مشغوف شد میخواست مرا شاهد اقرار محمود قرار دهد گفتم شما هر دو میدانید که تمدن از قول خود صفت از زلترین ادیان است البته هیچکدام از قول خود متمدن می شوید و شاهد لازم ندارید احمد گفت الا آن سال هجری مانحن فیه ماهرار و سیصد و هفت است این عدد رابسی وسد طرح عکاسی (۳۹) طرح می شود و بیست عدد اصفه می ماند اصفه را می اندازیم و سی و نه را یاد میداریم بعد بروی اصل تعداد سال هجری که (۱۳۰۷) می باشد ششصد و بیست دو عدد علاوه میکنیم جمع میزیم حاصل جمع هزار و پصد و بیست و نه می شود ازین مقدار عدد طرح هارا که (۳۹) بود وضع میکنیم می ماند (۱۸۹۰) که سال عیسویان مانحن فیه ماست یا میکوئیم که الا آن سال مسیحی ما (۱۸۹۰) میباشد ازین عدد (۶۲۲) عدد وضع نموده عدد طرح هارا که سی و نه بود بروی او اصفه میکنیم و حاصل جمع هزار و سیصد و هفت می شود که سال هجری ماست .

محمود ملزم شد و مفعول گشت من احمد را دعا نمودم محمود رفت آهن ربا و دستگاه عکاسی خود را آورد و تسلیم نمود احمد را تا کون کتر باین خوشحالی دیده بودم دستگاه عکاسی را بران اهل فن (کامرا و سکور) گویند ای را برای بازیچه اطفال ساخته اند یکی از رفقا در عید نوروز به محمود عید یانه داده با ن اسباب بازیچه اطفال ساخته اند یکی ذرات شمع اجساد و قانون انکسار و ارباط اطفال خورد سال که هنوز بمکتب نرفته و از علوم عادی خبر ندارد یاد میدهد و آنها را با ن بازیچه ها حاضر میکنند تا مطالب عالیه را در کمال سهولت استدرک نمایند .

عمود که در چهار نقطه گرفته‌اند در چهار سمت عکس آسمان را بردارند که بعد از وصل نمودن آن چهار سمت یک قطعه آسمان و هر جا در اوست در دست باشد سرعت عکس اندازی از لحظه‌ی صرع می‌گذرد در هر نامه چهل و هشت بار عکس یک جسد را بر میدارند. همیشه هر چه شیشۀ جامه‌ده شیشۀ حادیه میدهد همان مکرر است یعنی وارونه می‌افتد و مطهر هم معانی می‌نماید. بعد از هفتی از برگ عمل عکس برداری دردی نمودن برای هیچ کس ممکن نمی‌شود و قراول کشید که بی‌لازم نباشد. الان در امریکا در صندوق صرافی می‌نهند، کایدرا در روی صندوق می‌گذارند و در گوشه اوطاق مخادی در صندوق دستکاه عکس اندازی را گذاشته در محله



کیفیت گرفتن رسم و انعکاس او

(کامبرایسکور) باز شده مونی مادر صندوق وصل آسب هر کس خواهد صندوق را باز نماید تا در را برداشت فوراً رنگی در خانه صاحب صندوق برای اخبار زده می‌شود و در بچه دستکاه عکس اندازی بار می‌گردد و عکس دزد در حالی که دست میان صندوق رده می‌افتد تا رسیدن صاحب صندوق اگر دزد هم گریخته عکس او موجود است حکومت می‌داند که دزد را جای عذر و انکاری ماند شبها بخورد باز شدن صندوق حراعی را خود بخود می‌سورد و روشی روی دزد می‌تابد و فوراً عکس او برداشته می‌شود. از قرار آنکه می‌بوسد در باغات امریکا زیر درخت‌های

چرا با وزدی دروغ گو مکر انسان است ، تو هنوز عکاس نشدۀ چیه طور میخواهی
عکس بیدازی اول جسد بروی بکری نشانی و عکس او را بردار تا بوب تا دمها
برسد ، احمد گفت افغان فرمودید الآن عکس اسب خود را بر میدارم (از مقواساخه
اند) رفت اسب خود را آورد و روی بکری نشاند گفت حالا این دیگر شوخی نمیکند
همین طور می ایستد گفتم چندان مطمئن مباش شاید مقوی یزن شوخی نکند احمد
رفت نگاه نکرد گفت اقا دست بر میدمعلق نکند . گفتم هیچ کس دست نمی زند تو هر چه
بکری نشانی وارو به خواهی دید احمد پرده را گذاشته و تکان خورد و از بی اطلاعی
خود خجالت کشید .

گفتم نور چشم من درین باز بحث تو یکی از معظم حقایق عالم خلقت مودع است
از سال هزار و هفتاد و هشتاد تا سال (۱۸۳۹) حدیث حکیم میرزا و کنیا در سر حل این
مسئله معطل بودند تا اینکه (طاهر) یا (راغر) نام معروف مدلل مقصود موفق
گردید . تو میخواهی وجود در اب شعاعی احسا و قانون اسکار او را در اب صعب
میران عمل قرار بدهی فی اینکه از حقیقت این عاجز دانستمی پس اول باید بدانی که
جمع احسا در حکم قانون خلقت در حسب اسعداد خودش بعد از آنکه بر روی روشی
تأیید از خود در اب شعاعی شمر میکند . امی در اب شعاع احسا به صورت بهمال صورت
اصلی خود عکس گردد و می افتد هی که نما مرئی نمی شود . بعد از انکشاف این
حقیقت حکما باں خیال ابعاد آبی سازند که واسطه انجذاب و جمع و انطباع در اب
شعاعی احسا در مأموله قادر باشد و شعاع معطوبه را با و در برآورد این بود که
دستگاه عکاسی را (کامرا اوسکورا) باشد جامعۀ اوضاع بود و شایسته جامعۀ این
دستگاه در وضع و خلقت مرده ک باوری جسم آدمی اختراع شده بعد از درست
شدن این دستگاه لازم شد اسباب دیگری ترتیب دهد که هم سرعت جذب و هم
حفظ و اثبات ذرات محدود را مستعد باشد تا از وی تواند استجهای معده
بردارد . این بود که اول صفحه مس که مقصود بافتن محلول جوهر عک و (یود)
بود با انواع ریاضات کیماوی که صفحه را میدادند برای عمل فوق پیدا نمودند .
بعد از آن صفحه فلزی را بشیفته و احرا صعب المأخذ کیماوی را با حرا سهل
و سریع الاثر مدلل نموده و عمل عکس اندازی را امروز نوعی تکمیل کرده اند که
عکس برق و کرۀ ماه را برداشته اند و امسال در کوپکرۀ ناریس مقرر خواهد

نظر همق از سی تاصد و هشتاد ذرع و سیصد و پنجاه ذرع از بنج تومان تا سیصد تومان تمام می شود هر جا مقب پائین رود تا نطبقه سخت و صاب رسیده و تحت و آهن را در طبق قطر جاء مدور ساخته از بالا میکندارد خود بخود تا حد اقتصا پائین می رود که از اطراف سبک و خاک نربرد و کنده را پر نکند اشخاص بی اطلاع از حالت کره زمین آب این چهارها ماء سیط است میدهند گویند دریا زمین دریای شیرینی است که ای همه چشمهای دنیا از وی جاری است از هر جا کنده شود بان دریا می رسد فساد این عقیده معلوم است زیرا که در زیر زمین دریا نیست همه آبهای زیر زمینی فستات انبانی است که از روف و نارش زمین رسیده کوه و صحرا آنها را حورده و آنچه زاید مانده بالطبع رای جریان از زیر زمین بحرایی پیدا نموده و بالا حره از نقطه سر بر آورده و چشمه شده از الحاق چندین چشمه رودی حاصل گشته سر از بر رای خود بستری انتخاب نموده و در طول جریان خود کوه و صحرا را کوه ارض را موجب غوسات و مایه حیات گردیده و هر چه میروم مانده بدریا ریخته محض اینکه دریا بر مایه زاینده خود را که در حور کجایس او نیست بتخلیل برد آفتاب بواسطه حرارت آنها را تخیر میکند و صعود نموده هوای محیط مارا مستعد نارش می نماید.

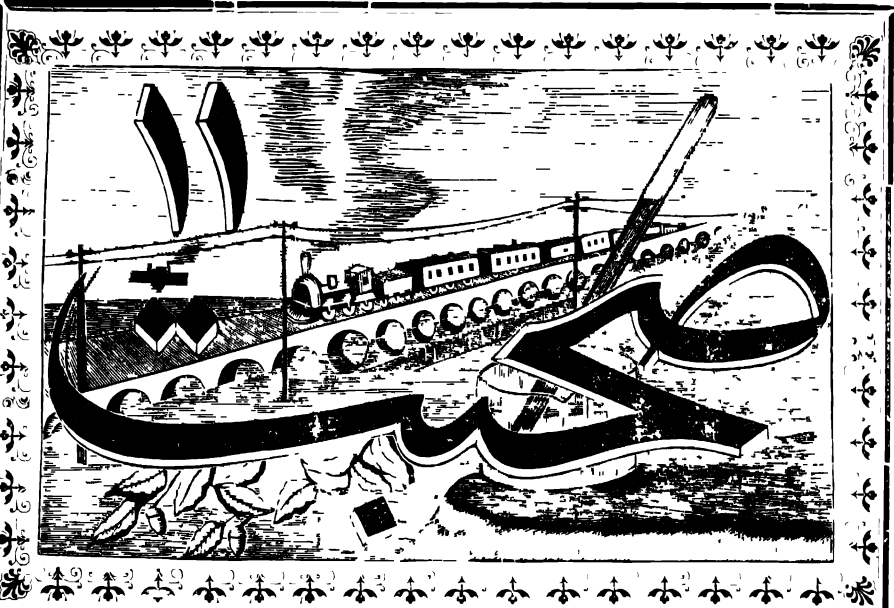
و انگهی کسندن جاء (از بران) ردیک هم دیگر مورث نقصان آب دیگری است . افلا ناید نیست و رسخ فاصله داشته باشد اگر زیر زمین دریا چه بود ملاحظه این قانون علی لارم می شد . در هر صورت من این مای نافع را میکندارم و این چه نافع را میکندارم که فایده او موجب ذکر حیرمن و تشویق برادران وطن باشد . مسلم است که اقدام نگارهای خارج عادت با خود و صوح منافع عمومی با خصوصی او همیشه و در همه حال اشکال بهوده زیاد داشته و دارد . اگر شخصی این اشکالات بهوده را از حسن همت و کفایت صادقه خود براندازد و قدمی اهرم و قتان خود در پیشرفت اقدامات نافع و راتر گذارد ، نام نیک وطن پرسی خود را که فقط مأموریت جیع افراد سری و نتیجه زحمات زنده کی جبر و زده دیاست و مخصوصا وطن محبوب ما نظهور چنین اشخاص محتاج ترین ممالک روی زمین است البته که اخلاف خود میکند و بیدق افتخار اندی را در سر در سلسله خود قرق نهایی زیاد برامی نماید .

چند پارچه کهر با برداشتم بطرم از مال پروس و ایتالیا بهتر آمد . کهر بار و عن یک

میوه دستکاء عکاسی راجیان بعینه نموده اند که هر کس میوه فی اذن باعسان بچیند
تادست میوه یازید عکس او همانطور دست بسوی میوه دراز شده می افتد صحبت
را میخواستم تمام غنایم بخیالم رسید که حالا احمد می پرسد پس چرا حدفه بلور چشم
آدمی که اساس شیشه جامعه دستکاء عکس اندازی است ذراب اشعه مرئی خود را
منکسر می نماید و هیچ چیز در نظر ما معلق دیده نمی شود خوب شد که برسید چون
مسئله تاکسون نوعی که در خور سکوت سائل باشد حل شده

احمد دید عکس اندازی او خیلی زحمت دارد حکما درین عمل شراکت محمود
هم لازم می آید متعکّر بود من خراستم او را مشغول بنایم گفتم بهتر این است که
بساط عکس اندازی را رحیمی یا آهن را که داری میوای بعض کارها بکنی که
اسدوزین و ماهرخ بلکه محمود هم تعب نکند . احمد میخواست از من پرسد که
بماطایس چه امتحانات عجیب می شود نمود که داعی محب باطن باشد
در این بین صادق آمد مرده داد که در چاه مثقی معدن کاه را پیدا شده سخن
احمد بریده شد ، درخواستم بحیل رقم دم چاه دیدم در عمق چهل زرع که مثقب
کار میکند طبقه است درخت (حوین) بیرون آمده قطعات کاه را باحاک رنگ
حا کستری (علامت معدن کاه را است) مخلوط است زیاد مشغوف شدم این چاه را
نحمة قوت آب که همد حای ایران فی استثنا بوفور او محتاج است داده ام میکند
کندن اینچور چاه در وطن ما بعد از بکت و مدرسه از سایر اقدامات ازدیاد ثروت
ملی بیشتر در کار است اقرار تدریجی سیاحان کندن این حور چاه از قدیم در
ایران و هندوستان معمول بوده و در اروپا هفتصد سال قبل اول در مملکت فرانسه
در ایالت (آرتو) کنده شده حالا که در سایر اراضی بخصوص در (ژاپون) و بحر ای
کبیر افریقا بواسطه این جور چاه ناعات فی حد و محالستان زیاد بعمل آورده اند بچاه
(ارتیزان) معروف است ، از ترقی علم محاسبی اکون کندن اینچور چاه خیلی سهل
و ارزان شده و هر عمق لازم باشد ممکن است (۵۳) قطره مثقب از یک کره تا نیم درع

[۵۳] موره نام مهندس فرانسوی در بحر ای کبیر او بقا چاهی سی سال قبل میکند اعراب بواسی بعمل
اوسترا می نمودند و می حسندید بعد از مدتی که مثقب چاه می رسد یک دفعه فواره در وار عمق چهارصد درع
بالآمد و ماهیهای کوچک ای حد بیرون ریخت اعراب باید به شاع خودشان دسته دسته حاشا می آمدند یکی از
آنها پای موره را بوسه زد گفت آوردن آب کو ارا رنگ حار معجز است مذهب را تعلیم کن من سواغان
آورم این معجزه در کتات خوانده بودم حالا با آن العین دیدم موره گفت اینها معجز نیست علم است
بهر از مذهب اسلام مذهبی در عالم نیست قدر او را بداند و معنی او را بفهمد الا ان درامیکا بعضی هزار
و دویست متر از سطح زمین در معادن نفت چاه مثقب موجود است و در برار دارد با هزار و هشتصد درع
نکند و بعد از آن هر قدر ممکن است تعمیق بدهد تا که باس واسطه قطر منطقه زمین را مشتق نماید در یاد گوید
چاه می یکند و بچاه دری بسیار است



احسان حاد همیگره
اداره فساد ستون هوایی

پل (وورس) شاتلند انکاس
خالمار درات خلق شده

آب عیار سایر احسان
قانون خوشیدن واتحاد

امروز از بیرون آمدم دیدم احمد شسته میخواهد امتحانات فیزیکی شان بدهد
استکان و جایبان و میدادان و یک فمخان آب انگور سیاه در مجموعه پش خود گذاشته
زیب و اسد و ماهر ح که منتظر امتحان غیب موعودی احمدی چشم لطیفشان را دوخته
از بالای دوش احمد ایستاده و منتظرید. احدا را فشار میداد احمد گفت اگر می
خواهید تماشا نکنید از دور بایستید مرا تکل بدهید و گرنه شمارا از اطاق خودم
بیرون میکنم. زیب گفت خانه مال تونست جد حق داری مارا بیرون بکنی. اسد
گفت خانه مال مادر ماست. احمد چون آنها را متفق الکلمه دید لازم شد ماهر ح
را طرفدار خود نکند گفت خانه مال من و ماهر ح است، باین وسیله دردش بود که
اگر زیب و اسد قهر نموده فصیلت اورا تماشا نکنند لاجاله ماهر ح دردست باشد
چون خیلی دلش میخواهد که بگوید احمد همه حیردان است. ماهر ح اتحاد اورا
نه پسندید گفت خانه مال من و تونست مال پدر و مادر ماست مای خواهم با امتحان
نونکاء نکنیم. رخواست برود احمد دید اگر پش بسدی نکند کار فوت می شود
زیب و اسد قبل از او میروند و زحمت اوصایع گردد. اول خواست تعبیری بکنند که
شاید بارعب خشک حریفهارا معلوم نماید. گفت بروید کم شوید حیث است

درخت قبل از طوفان است که حالا وجود ندارد. در کسار بحر (بالطق) خاک پروسیا و در جر بره (سیسیل) دولت ایتالیا پدایمی شود احاطه که معدن کاهرباست اول زمین دارای معدن را با قاعدۀ حفرات معدنی بقدر راه رومی کسند و از آن خط کیده های مارپیچی بهر طرف امتداد میدهند بهوئی که ارحال و واکلیا در حثها حکوید که حدین هزار سال قبل اراین زیرور برشده و در تحت مواد ارضیه معدن گستروروعن آنها که وفور داشته جریان عوده و کاهرباشده پدایمی شوند آنها را جمع عوده بیرون می آورند انچه رنگ چینی سفید است اعلا، و آنچه زرد و سفید بهم مخلوط است وسط و آنچه زرد و شفاف است اسباب است که آورده نعمت های متفاوت میعروشد کاهی در ساحل دریای (بالطق) بارجهای کاهربا پدایمی شود که از معدن ته دریایی آب حرکت داده و موج نکار انداخته در موزۀ معدن بر این کاهربارا در روی شاحۀ درخت مخخر خود چگونه که در حالت طبیعی تکوین شده می توان دید کاهربای سیاه بیر کاهی پدایمی شود کسب معدن کاهربا از عهد (حالدیان) کلدانیون است اربدا شدن این معدن بسیار خوشحال شدم کسین حاهرا باید بمقطة دیگر تحویل داد و مهندس معدن باوقوفی دعوت نموده معدن کاهربارا نکار انداخت [۵۴] اگر این معدن طبقات زیاد و میدان وسیع دارد بزوت وطن وسیله معنایمی شود بزوت طبیعی خاک وطن ما نی حد و حساب است همین که علم و کعبایت معارف و متواین رحال وطن بدتخصیل بزوت نی مت که روح ملک و ملت است در حوزۀ روم دست.

[۵۴] منظور از حفرات معدنی این است که حفرات زمین که در حقیق و شواهد است مهندس روم و کسب معدن است مهندس معدن اندون و بقدر کسب معدن و لاطط معدن که نقل نالای او و شواهدی را در مذهبای قاتم کدشته شود و از روی سحاب نامت رجوش می شود و صاحب آتوق ستوبهای معنوی می سازد و بقدر مشرف حفرها است می کند این است که در مذهبای معنوی یعنی هر حاکم و رارت معدن و مدرسه علم معان مهندسین معدن حسب قسب کسی در زیر زمین حفر معدنی یاراه روی دایم اطلاع مهندس احسار ندارد.



کسی سما خبر عربی سان بدهد حصرات اسنادید وهم آوار گفتند خودت
روما بیرویم اگر عیط یکی هرد میگیریم احمد گفت مکر من از گریه تمامی ترسم
صدای گریه من از سما ناید تراست اما موسیقی گریه مالدتی ندارد ، اگر درس
به بشینید و آرام باشید همه می خندیم نه اینکه میگیریم من میخواستم شما را امتحان
عجیب نشان بدهم . ماهرچ گمت توجه میدانی که نماشان بدهی . من در اینجا لارم
دیدم خود را داخل کار نمایم و یان آنها صفا بدهم در آمدم پرسیدم حدیقل وقال
است ماء رح گمت احمد میگوید خانه مال من و اوست من میگویم مال پدر و مادر
ماست گفتم تو راست میگویی خانه مال من و مادر است . احمد هم راست گمت
هر چه از پدر و مادر است مال اولاد آنهاست آمد گفتم آرام باشید احمد میانمی
صاحب نبود را که در هر جا همه کس لارم است از خدا میخواست که امتحان خود را
شان بدهد اطفال قبول نمود صلح نامه موعی مبادله کردند .

احمد اول دو پارچه قد اداخت با استکل ربع استکل آب گرم ریخت وید
آب شد آمد از سطح قد آب قاشوق را گرفته حای زرد کم رنگی ریخت در استکل
روی آب رنگ حای نمایان کرد اطفال تحسین کردند و حد نمود احمد گمت
آرام باشید هور تمام شده آمد آب انگور سرخ تدریجاً بر داس همان قرار ریخت
روی جانی آب انگور بر پنجانی مخلوط آمد و در یک استکل سدرنگ سفید و زرد
و سرخ عمل آمد اطفال از وحد و شمع و های و عوی و حست و خیر و دست زدن
و پاکوفین معرکه میکردند . احمد گمت آرام باشید اگر استکل حرکت نماید میان
اسوای خود را کم میکند و اوها بهم مخلوط می شود . من در یک طرف مشغول
نودم ماهرچ خیال میکند که هر رنگ با استکل هر طور بر بری مثل عمل احمد خواهد
شد شیشه مرک را برداشته احمد بخیر مشغول غلبات خود از بالا دوش او اندوده
مرک را ریخت با استکل استکل پر شد و از سررفت همه الناس اسدرا که ردیک
اشسته بود سیاه نمود احمد ترسید و فریاد کرد برگشتم دیدم اسد گریه میکند ماهرچ
اعلم خود بر خوردن بی حس استاده . چندی شود کرد حنده عبط آمیری نمودم
میخواستیم ماهرچ را بخاکه مادر رس نرسیم که امروز او را چای بدهد احمد التماس
نمود مهم خون مدعی را ملاطبت دیدم معلوم است ایت عفو را نادت انتقام ترجیح
دادم . توسط احمد را قبول نمودم . بخش اینکه اطفال و ماهرخ را متنبه نمایم که
حرکت او را نه پسندیدم از روی خود را چیده باحالت از حاز برگشتم مشغول خواندن

خواندن و تماشای نقشه پل بودم اما دلم نزد اطفال بود از گوشه چشم میدیدم همه مایوس و ساکت نشسته بودند محبت پدری که هر پدر مهربان عمق اورا با مقیاس دل خودمی تواند بسنجد مرا وادار نمود متوجه آنها بشوم ، برگشتم چنین خودرا کشادم ماهرچ را بغل گرفتم . گفت آقا بخشید بعد از این دیگر در حضور شما حرکت خفیف نمیکنم . گفتم نور چشم من حرکت خفیف خواه در حضور خواه در غیاب در هر حالت مذموم است . در این بین اسد که اباسش را عوض نموده بودند برگشت و آمد مادرش برای ساکت نمودن او و وسیب داده بود یکبرانیم خورده و دیگری را دست زده آورد و با اطفال قسمت نمود

در میان اطفال اسد از همه سعی تراست و دل سخت تر هر چه باو بدهد با سایرین قسمت میکند و از هیچ چیز نمی ترسد . از احمد پرسیدم منظور توار این امتحان فقط بازی بود یا خیال دیگر هم داشی . گفتم میخواستم بشان بدهم که آب حاصل از آب قدو آب انگور از آب حاصل سبکتر است . گفتم پس چرا زرعن بادام روی آب انگور ریخی غیر از زرعن محک همه زرعنها از آب مقطر و آب انگور سبکتر است . گفتم اورا می دانستم یقین محمود هم میداند . گفتم ای که تومیکی از بدیهات است همه کس میداند که آب قدر از آب حاصل و آب تلخ انگور که دارای (الکول) است یعنی حسه حوهریت دارد از آب سبکتر است اگر قواعد کلیه این عمل را بدانی آنوقت فحان قهوه خود را با هر چیز از اجساد مایعه و غیر مایعه پرکی با کشیده میتوان بدانی که وزن همان چیز چه قدر است . احمد گفت آقا اگر این قاعده را تعلیم بگیرم میتوانم بدانم که فحان من نکشیده چه قدر قهوه میگیرد . گفتم اسد میدانی ای که من میگویم اساس عیار و میزان است . گفتم اگر فحان محمود از فحان من زیاد گیرد من از دست او میگیرم . گفتم مهم نتواند نمیدهم تو میخواهی از داسین مسئله فیزیکی حق بررکی را در خود را بشناسی و جرئت نموده زبان خود می آوری که تو مال او را میگیری در اینصورت اسد هم باید فحان تو را بگیرد چون فحان او از فحان تو کوچکتر است زیرا که ظروف اعظمه و اشربه شما همه در حور کرسن شماست و همیشه باید این قانون مقدس حفظ حقوق ترتیب بررگی ملاحظه شود هر مملی که این ملاحظه در میان آنها صعیب است بهما قدر تمدن آنها صعیب می باشد احمد متأثر شد ، وار گفته خود دانام گشت گفتم حالا کوش بده و هر چه میگویم فراموش مکن طریقه که گنجاش یک مثقال آب مقطر را دارد او را عیار اوزان جمیع اجساد مایعه و غیر مایعه میتوان کرد . این

صورت حفظ میران است واکه مطلق از حاذق زمین است عمل آید . احمد گفت
درست فهمیدم که آب صورت مخصوصی ندارد و همیشه تابع طرف خود میا شد
پارسال در زمستان شیشهای کلاب و پده شک مایع بست و ترکید یخها دوماه
زمستان در حیاط اطرح خود شیشه ها استاده بودند هر کس میدید خیال میکرد
شیشه سالم است گفتم این مثل توهنج را طلی نا بجه من میگورم ندارد . اجساد
مانعه مادامیکه سلب مانع آنها شده یعنی بواسطه نفوذ خارجی قوه پوستدگی آنها
زیاد شده در قبول صورت حکما تابع طرف خود شان است ولی یخ پس تابع
قانون دیگر است هر چیز مایع که میخواهد متحد بشود خواه در طرف خواه
در زمین اول جمیع ذرات جرئیة او بالا نفوذ صورت مخصوص و تراکب غریبی که
مطابق قانون بلوریت اجساد است پیدا می کند بعد از آن از همان ذرات مترکبه
مصوره خطوط باریکی بقطر قسمت صدم موی سر آدمی تشکیل یابد و از آن خطوط
بارده انجماد کلیه حسد عمل آید و همین است معنی حرارت و سردی که اول سب
صفت و دویم سب پوستدگی ذرات جرئیة اجساد است .

احمد گفت اقا درست فهمیدم بی شبهه ماز محمود را بند نموده می برم اگر محمود
نامن در مدد که چرا وقت جوشیدن آب از دیک بیرون ریزد من نا و حالی میکنم
و در بین او را میگیرم بخ حیرتونی است شیشه نکو چکی عدس کوچک مورچه را
مثلی گوسفندی می نمود دیروز من نشان داد خیلی تماشا نمودم . گفتم بسیار خوب
توجه طور فهمیده سردی که چرا وقت جوشیدن رجسته میریزد . گفت از رسیدن
حرارت ذرات حرئیة آب پوسته کی خود را که با حلقه ضعیف است یکجا کم میکند
و خود داری او مملوب گردد باید شده میریزد . گفتم اولاً آب چون مایع است

[تقیه] : خود را که است مانده و دکانی و باطنع است حرئی بالنسبه راحت مانده از ابرار قوه حاربه خود مانع می شود
و از آن جهت که هر چه از کاه و چوبان کوفته ناکوه و غارت بردن بعدیکر و بالنسبه حرئی و کلی هستند چکدام
ان ریزد بر آب نمی کند بلکه بوه کلیه حاربه زمین چنانکه گفتم همه آن حرئی را در حال اعتدال و استقامت
بکشد و کلی هر چه بلندی و داری بر قطعه و حجم باشد بار زمین بر میبرد و هر چه ار بلند پرت شود و فرود آید
با آنکه او جوش می آید بلکه حاربه زمین قوه خود را می نماید همیشه باید در نظر داشت که اجساد مطرده با نیک
حکم مخصوصی افتادن بر زمین است که هر کس خلع نمی کند با من معنی که حسد مطرود در هوا باید خراج نماید و اگر
لزم است چیزی برود و نوعی بخاری زمین کور که در وقت افتادن نقطه ماموری او زمین بخورد و همان نقطه را بران علم
مگر تقلید اجساد کوسند پس ماله شد که ضعف و شدت قوه حاربه زمین موقوف نکم و زیاد کو چکی و برتری حسد مطرود
است چون مطرود در زمین کاندوم است از سردی تمام انقباض از زمین را بر زمین را بر افروخته حاربه خود فرو برداری
یکد و مطرود حکم پوستدگی ذرات حاربه ضعیف و در فشار هوا محیط صورت مذوری بدانی مانده همین طور است
حبابی در حقیقت بر اسکن که آب زمین و خطوط خود اسکن است و بر اسکن بی نور حاربه مانده و قانون
مدکور شکل حبابی بدانی است

و نیم میگیرد و اگر شیر بریری فرب يك، ثقال و ربع حاگیر شود بهمین فرار حمت و ثقل جمیع اجساد را هروقت بجواهی خواه نامحان خود خواه نادگیری میتوانی مشخص بکی، و اینکه می نمودی همین امتحان ویریکی بود که میخواستی بمایی این راهم باید بدانی که جمیع اجساد مایعه و غیر مایعه هر چه در عالم حلقه است همه از ذرات است و هر ذره جزئی در خواص و ارتباط ماهیت کلیه خود شریک می باشد و شدت و ضعف پیوستگی این ذرات در اجساد متفاوت است و از همین تفاوت فرق حسد مایع و غیر مایع معلوم می شود در هر جسد که این پیوستگی ذرات جزئیة ضعیف است مایع یعنی از ضعف پیوستگی خود قدرت مقابله نمودن خارجی را ندارد و مستقل نیست اگر طریقی بپیش مدی نداشته باشد جاری می شود و نابود میگردد و بهمین واسطه صورت مخصوصی ندارد همیشه در قبول صورت تابع طرف خود می باشد در میان کوره بطرح کوره و در میان فحان بطرح فحان می نماید برخلاف اجساد غیر مایع و مستقل که همه آنها دارای صور مخصوص هستند همیشه آنها بر در قوت پیوستگی اجرای ذری خویش متفاوتند محدی که بعضی آنها را بادست می شود صورت داد و ناخن نفس نمود (سرب) بعضی را ناجیری سخت تر از خودس می شود بقبضه مقصود آورد (مس و فولاد) و بعضی را از سیصد و پنجاه تا سیصد درجه حرارت لارم است تا کدا حته شود یعنی پیوستگی ذرات جزئیة اوسلب شود و صورت اصلی خود را تغییر بدهد (طلا و پلاتین) احدی گفت آقامن هر روز ملاحظه میکنم قطرات برک و کوحك هر حایقتد شکل حیانی و مدوری پیدای کند پس چرا میگویند اجساد مایعه صورت مخصوصی ندارد گفتم آنچه تو بصورت داشتن قطرات آب اقامد میکنی منی بر همان قانون اصلی است که گفتم مایعات صورت مخصوصی ندارند اگر آنها را سر خود گذاری تا درجه تلاش و نابودی مبسوط می شوند همیشه قطرات تابع حکم دیگرند و طوره هیکام انصصال از محررای خودن حکم پیوسته گی ذرات جزئیة ضعیف خود و ضعف حادثه زمینی صورت مدوری پیدا می کند (۵۹) ازین قبیل است صورت حیانی سر طره برار آب نامایع دیگر در

[بقیه ۵۸] است به علم را که این کتاب مخصوص کسانی است که این مطالب مستطال است اطلاع آنها را وسعت بدهد برای اشخاصی است که عالم و نایل درخت فضیلت و انکاهی خود مولف از علوم مانده فقط نایل درجه محض اطلاع است به علم و اطلاع و عالم و مطلع را تفاوت از زمین تا آسمان است

[۵۹] مسلم که جمیع اجساد از حرثی و کالی حکم قانون حلقه فوّه جاری دارد و همیشه باند حرثی محسوب کلی باشد پس کفره زمین در صورتی که او را حسد کلیه و احوال فرس نمائیم دارای حادثه کلی خواهد بود لهذا اجساد جزئی

جسد یکنفر آدم مستوی الحلقه پنجهزار و دو بست و پنجاه دویعه مربع است و ثقل هوایی هر دویعه هزار و پانصد و پنجاه مثقال است پس فشار هوای محیط ماحسند آدم دو هزار و یکصد و چهل پوط یا تقریباً هشتاد و سه حرور است این یکی در اول نظر خیلی غریب است که جسد آدمی چگونه متحمل اینقدر ثقل می شود که آدم هیچ نمی فهمد و محسوس او نمی شود و هرگز نمی داند که این بار گران را شب و روز خفته و بیدار در قعود و قیام چه گونه حمل میدهد . سهل است می بینیم جسد آدمی باین فشار چنان معتاد و محتاج است که بدون اوزنده کی وی محال است . اگر این فشار قدری نقصان پذیرد یعنی سبیل جبال مرتفعه صعود نمائیم در خودمان سرگردانی و دل برهم خوری و جربان خون از دماغ و مسامات و حدقه چشم و این قبیل بد حالی مفرط مدموت را مشاهده خواهیم نمود زیرا که در ارتفاعات این فشار هم بجهت تقرب سرحد هوای محیط و هم بجهت نقص مواد ثقیله هوایی غرات کمتر است چنانکه در بلندی شش هزار درع از سطح دریا (جمیع ارتفاعات را از سطح دریای محاور اوحساب می کنند) آدم بسیار قوی تر است به یک قدم بردارد و خون از دماغش فواره رده و بی حس افتاده و از عدم این اطلاعات علمیه قلل جبال مرتفعه را در قدیم طلسم و مکمل دیو پری و سایر غایبات موهومی دانسته اند . حالا درست فهمیدی که سطح دیک جوشده در تحت فشار ستون هوایی واقع است اگر آنچه تا کنون تقریر نمودم نفهمیدی یا مترددی مثل و احیای رای نود کر می کنم که از آن قیاس در تقریرات گذشته تعمق غائی فشار هوا و تحمل اجساد را درست دریایی هرگاه ارحای بلندی محوض عمیقی یا دریاچه عمیقی که ده یا بیست ذرع عمق داشته باشد تا به آب فرو میروی ستونی از آب با اندازه سطحی جسد تو که ده یا بیست ذرع بلندی و معلوم است از یک تا دو حرور اقل اوزن دارد ترا می فشارد ولی تو هرگز احساس این ثقلیت را نمی کنی و اگر نفس ممکن باشد چندین ساعت میتوانی در عمق جبین غائی و هر چند لازم است نادمست و پای خود نمایی به چنین حیوانات آنی که متصل در عمق پانصد و ششصد ذرع هستند و ستون آبی سطحی اجساد آنها کاهی ثقل پانصد و هزار حرور را دارد و آنها در کمال آسایش

چون بنی آدم در خشکی زنده گی میکند و چون هوایی که در میان آب است بجهت غس آنها کافی است نه اینکه ثقل آنها احساس نمی کنند بلکه آب چون هوا بجهت آدم مایه حیات آنهاست که در فقدان اوزنده گی آنها محال است .

هرگز خود داری یعنی استقلالیت ندارد . دوم درست است از حرارت در آب
حرکتی بعمل آید ولی معنی جوشیدن چیز دیگر است و بلند شدن و از سر روین
چیز دیگر است زیرا که ممکن است آب بخوشد و از سرزود معنی جوشیدن اینست که
ذرات طبقهٔ اسفل آب دیک چون بزرگ حرارت است و در بزرگرم شده و همای
صوب پوستگی ذرات طبیعی که دارد متدرجا رسود خارجی (حرارت) شدت
عموده نقل سردی محف گرمی تبدیل یابد و هر درهٔ کرم . بعد عروج طبقهٔ بالا-ر
آید و درات طبقهٔ بالا که هنوز سرد است از نقل باقیست خود مالی فروود گردد
و ازین حرکات و علیان مدارا که در همد آب دیک هشتاد درجه گرمی بعمل آید
ایرا جوشیدن میگویند اما از سر روین دیک موقوف با بر روی اوست میسود ده
روز دیگر جوشانید و هرگز از سر روود همیشه خود جوشیدن در تحت فشار ستون
هواست گاهی هشتاد درجه حرارت رای جوشیدن و گاهی خیلی کمتر لازم و این کم
و زیادی موقوف بنقل ستون هواست که آب دیک رای فشارد .

مطلب را میخواستم تمام بنمایم . احمد گفت آفستون هوای محیط چیست و در
حکاست دیدم احمد خیالش که این مسئله ماچند کلمه مختصر دستگیر و حالی اومی
شود . گفتیم هوایی که محیط کرهٔ زمین ماست از هر نقطه فشاری دارد و فشار
او خیلی زیاد است و هر کس میل دارد می تواند بواسطهٔ اسباب این عمل که او را
میران هوا گویند در کمال تحقیق مشخص نماید . علاوه بر این اسباب با بعضی امتحانات
ساده و بسیار سهل بر فشار هوا را میتوان معلوم نمود . اگر یکسره لولهٔ آهن را
با پردهٔ حرمی بپوشی و بعد از آن از میان لولهٔ هوا را بواسطهٔ باسوس تخلیه نمائی پرده
از فشار خارجی تعمق یابد و می ترکد . یا از میان شیشهٔ تخلیهٔ هوا یکی شیشهٔ باروشار
خارجی می شکند . از همه واضحتر یک طبقه کاعدا رشد از میان بلندی و نخواهی
با آن رشته طبقه را برداری وسط طبقه بلند می شود و اطرافش در تحت نفوذ فشار
هوا او بخت و معاق میابد و با صعوبت بلندی شود . و اگر طبقه را در روی سطحی
بیکطرف بکشی آن فشار معلوم می شود پس بعد از درجات بسیار علما مقیاس فشار
هوا را چنین دریافته اند که فشار عمودیک (دویمه) مربع هوای محیط ماست سطح اجساد
ارصیه مقابل فشار نقل عمودی و دو (دویمه) بلندی و یک دویمهٔ مربع زیق
است که موازی (۱۲-۳) هار و با صد و پنجاه مثقال می شود [۰] از استقرار سطح

[۰] احتیاج دارد و مترو کشف نمودن (تراجل) نقل عمودی هوا را در صحت چون ارتفاعات از برای احمد تقریر شده



کارچه طور عوض چراغ می سورد اداره بلدیه درممالك متعدده که کومه است اقا احمد سوار کاو حش است
امرو دیکي یا بسد منقال حدت مقتا ط مصوعی وطیعی را مایع ارحایل وبعده سافت بیست مملکت اسوح
و بوروج کجاس

در ناعله شسته بودم خبر دادند که آقا کریم (آژنت) کومپانی (موهومی) شرطه
چراغ کا زمرا که ده ساله برای سوختن چهارده چراغ ما گومپانی بسته ام آورده وی
خواهد مرانه پید کفتم بیاید در همانجا پدیرایی نمودم کا عذرا گرفته وجه مقرری را
دادم روت .

این کومپانی بادو کرور تمخواه از خود اهالی آزر نایجان تشکیل یافته کارخانه کا ز ،
و چون ریری و کا عه سازی ، و آسیای بحار و تراموای درست نموده اند دست کا هشان
مدسوط است بعد از مدتی در حاه و کوجه های بلد صدهزار چراغ کا ز از کارخانه انها
خواهد سوخت . این کومه پایرا اول اقا محمد رصای معروف بمچره وانی در سال (۱۲۹۵)
میخواست تشکیل نماید ، تکلیف نامه خود را با اداره بلدیه (۶۱) یدش نهاد نمود دوسال
تمام در سر رد و قبول این احداث مانع گفتگو بود بالاخره با اکثریت آراء مردود شد

[۶۱] در بلاد متعدده اداره شهر محول دستکاهی است که اورا اداره بلدیه گویند همیکه این اداره عارت
اریکفر رئیس و چند نفر اعصاب است به ساس کور یادی سکه نلاد با قاعده مخصوص اس عمل و قانون قرعه ارحال اهالی
شهر که خانه داشته باشد و نالم باشد و مسلوب الحقوق باشد اسجاب میکند و نا اعام و عده اشجاب که ار سه سال کمتر
باشد نوکیل امور شهرد رخت اداره آهاس و هیئت . کوره احرکات معرط و بی کفایتی خود مسؤول هستند
اداره ملک شهر محاسبه دخل و خرج . تسلط و تعمیر کوچهای بلد . چراغ ششاه و تعمیر پلهای مجرور شهر
لطایف اسواق . و مقبره ها . و آب آسارها و حوض خانه ها و اراضی متعلق شهر . نظم و اداره دستکاه اطعاییه ،

احمد چون دلائل خیلی صریح بود قبول نمود و مطلب را درست حالی شد . همه که گفت آقا کاهی که در چاله حوض به آب فرو می روم دهنه رسیده آب مرا بلندی کند و بیرون می نماید . دیدم احمد قانون خواص مایعات را در حالت آرامی (عیدرو استاتک) و حرکت (عیدرو دنیا مک) می خواهد بیان آورد (۶۰) و مطلب مفصل را دست برندگتم علی القدر بهترین است که روی پائین و قسمت سبب خود را از مادرت بگیری چون باسد داده البته قسمت تو هم خواهد بود .

احمد ممنون شد بدون اینکه آخر حرف را گوش کند و دید پائین تا قسمت سبب خود را بگیرد و صحبت ما در اینجا تمام شد .

[۶۰] مایع چیر را گویند که درات حرثیه اوقابل لغرش باشد و از حرکت حرثی حالت خود را تغییر دهد غیر مایع یا حصد قائم چیری را گویند که درات حرثیه او مستعد لغزش یعنی چسبیدن و انحراف باشد و از حرکت حرثی حالت خود را تغییر دهد اگر کاسه آب را حرکت دهی آتش متحرک می شود و در سربری پیچ و خم می خورد و قطراتش ترشح می کند ولی سنگ را هر طور که داری می مالد و در سربری متغیری می شود از آن محله آب آنرا در حالت استقامت و اعتدال یعنی آرامی که او را (عیدرو استاتک) گویند نازده می نویسد و ما حاصل آنها را آن است که فشار مایعات از بیرون و بالا مساوی است مثل احسان ثقیله دارای درات حرثیه هستند و جمیع درات او در وزن مساوی است فشار مایعات با طرفای خود مساوی است مثل اعتدال سطح است در نوله های مستقیم یا معوج سطح آب یا مایع دیگر همیشه مساوی است مگر آنکه دو مایع در نوله باشد که غبار هردو متفاوت است در این صورت سطح آب یا مایع در حیف از مایع ثقیل ریز می شود و مانند بقدر مایع ثقیل تر افتد و تا آن متوالی سطحی هردو بعمل آید فشار مایع عمروق خود محسوس نیست زیرا که درات مایع حصد مایع مقابلیه و شار درات مافوق خود را میکند (کاید رو یا عیدرو برمان یونان آب است) خواص آب در حالت حرکت و قوه ساینیدن مایعات است و آن هود ارتفاعات است و جریان آن که جریان و شدت ضعف فشار او در حالت حرکت و قوه ساینیدن مایعات است و آن هود ارتفاعات است و جریان آن که ارچه قدر ارتفاع چه قدر قوت در آب عمل آید که از ضرب فوران خود آدم و حیوان را میکشد و دیوار سنگ و ساروجی را حراب میکند بهم چنین تعیین قدر فشار مایعات حیف و ثقیل است



هکام داد خواهی وطن خود را بحضرت و غرت عوض نمیکند افسوس صد هزار افسوس کسانی که رفیع و پدش مدی این الای حکم سوز فقط و طیفه عیرت و ناموس ایشان است بفد ذره اعتنا دارند و ملتفت نیستند که الساعه دردهات داعستان زرد هر لرکی وحشی اقلایکهرایرانی کشت کاری و چوبانی میکند)

درین بین اقا احمد سوار کا وحشی که در روی چهار جرخ چوبی از مقوا ساخته اند از دریچه ناعچه بخیابان آمد اطفال دوره او را گرفته باطمینان وهای وهوی که تقلید فراشای ساقی را می آوردند و میگفتند را ۰۰۰ بروید ۰۰۰ پاشو ۰۰۰ دور باش این قبل الفال وحشت انگیز که در انام گذشته مقرص رشته آرزوی شوق ملاقات مرئوس و رئیس و محکوم و حاکم بود مسلسل میگفتند این مقوا صورت کاوی است که از غایب حیوانات شاخدار عالم و مخصوص حاکم حدش افریکاست شاخ این کاوی کدرع و نیم بلندی و نیم ذرع قطر دارد و باوجود این وزن جفی چهار صد مثقال بشتر باشد اسم او را بران حدش (ساعا) گویند. صورت مقوای او را ساخته اند که هم رای اطفال اسباب بازیچه باشد و هم رای بررکان اسباب اطلاع که اینجور حیوان اهلی غریبی در دنیا موجود است. احمد مراد بد پاده شد اطفال نیز صف فرانی خودشان را برهم زدند و دیدند دور مرا اگر فتند. احمد بلیت کارخانه کازرا که بیش من بود برداشت صورت عمارت کارخانه و ماشینهارا در روی او کشیده اند نادقت تمام نگاه می نمود، بخیال من رسیده که الا ان چکونگی حراع کازرا احوال پر سید معمم شدم که اگر سؤال نکند باو تفصیلی از کاز و سوحس او تفریر علیم. احمد گفت من کار را میدام چیست اما میدام چه طور می سوزد گفتم بسیار خوب تاول کازرا من تعریف نکن من نیز سوختن او را توتفریر میکنم. گفت کازنی است با جسدی است متکون از ذرات بی طعم و بی بو و غیر مرئی و صاعد هر چه دارای این تعریف است او را (کاز) یا (عاس) یا (غاز) گویند دیدم درست تعریف نمود. اما دانستم که در میان همه عازها که تا کون کشت شده فقط سداع رنگ زرد مایل بسری دارد باقی همه بیرنگ است. گفتم خوب من حالا سوخن کازرا سو شرح میکنم مشروط براینکه از تفریر کارخانه تحصیل کاز چراع در گذری و بایان محصر اکتفا نمای. کاز را مدتی علما

بیماره مبلغی متصرف گشت هر چه خواست با اعضای مجلس اداره بلدیه حالی نماید که اینکار خانه در سایر بلاد پنجاه سال است دایر شده منظور او تنها جلب منفعت نیست و ملاحظه شخصی در این عمل ندارد. خیال از دیاد ثروت و وطن و خدمت ملت است که او را بچنین تکلیف نامه وادار میکند. اگر این عمل سر بگیرد بثروت اهالی چه قدر افزوده می شود تحصیل سنک زعال که مایه کاز است چه قدر فوئله و مردور و کارگر لارم خواهد داشت و رای فقرای بی مؤنه مرم مداخل تار نه از خواهد شد. حائنه که هر شب يك چراغ می سوزاند و یکتومان تمام می شود حالا دو چراغ خواهد سوخت و بهیچزار خواهد داد. همه مساعی و بیانات او حوون تخم می که در شوره بکارید در حاک جهالت متعین نروئیده پوسیده گردید. در سال ۱۲۹۸ گومپانی بالایی بجهت همین کار تکلیف نامه خودشانرا به اداره شهر پیش نهاد نمودند چون اسم فرنگی میان آمد پیشتر از اعضا بر ملاحظه که بود مایل شد بد تکلیف نامه آنها را قبول نماید. در این بین قانون معروف چهار دهم رمضان سه ۱۲۹۹ اعلان و عوقع اجرا گذاشته شد ناآن قانون مؤبداً تبعه حارجه را احداث کارخانه و حفر معادن و ساختن راه آهن و شوسه و تراموای و خریدن اموال غیر منقله بموع و عددن گردید این بود که اقا محمد رضا دوباره فتنه بیدار را خوابیده یافت و گومپانی به اسم (دوهومی) تشکیل نموده و در مدت لیل این شخص وطن دوست و ملت پرست و مؤمن کفایت فوق العاده روز داد و در صفحات تاریخ ترقی عملیات و صنایع وطن ستون اول را جا گیر شد. و بعد از قری عیرت و وطن پرستی او را اخلاف مادر محالس مذاکره و وصافی خواهد نمود از استا. تسلیک مکرك حادثهای سرحد ممالک محروسه ایران معلوم می شود که بعد از شروع به عملیات این گومپانی عدد مهاجرین ایران که هر سال ده سیصد هزار نفر بالغ می شده هزار نفر رسیده.

(عدد نفوس ممالک همجوار در ده سال گذشته يك مقابل برابر بوده و مملکت ما ده يك جمعیت اولی را کاسته واضح است هیچ کس در صورت امکان معیشت و دادرس

[تقیه ۶۱] اداره دستکاه حفظ امنیه. اداره مکتب محاسبی. اداره مریضخانه های بلدیه. امسای نقشه و تعمیرات حدیده شهر ارجام و مسجد و کارخانه حقیر و رفته اگر کسی حواسه باشد در دیوار خود درس نکند بداند که پیرانی مهمانهای محترم و سلاطین. و تعیین تشریفات و انبیا بدی شهر. و همچنین در دستکاه فضاوت و سیاست بی اسننا محول به اداره بلدیه است این اداره آنچه شهر لارم نسبت با کسی را بر شهر ارجام نگاشتی نموده در چند مجلس با اعضای خود مشاوره میکند و بعد از آن اکثریت آرا رد و قبول کرد و عرای شود حکومت مطلقه یا حکومت مشروطه یا حکومت جمهوری همچون اداره بلدیه را دخل و تصرف نمیکند مگر آنکه اداره نخواهد مرا بیکه خلاف قانون است وضع نماید و همچنین اردهات کوچک و ناشرهای بزرگ از دیوبند و وار با نایند و هزار اداره محبوس می دارند و رئیس واعصابی اسباب نموده اند این مطلب خیلی مفصل است فقط برای اطلاع سطحی ذکر این مختصر لازم می آید

فشار اوکاسته شود باز محال اولی برگردد و نابود شود . آنچه مایه تعجب است اینست که همه عارها تا نارعال ملحق شدند حجم خود را بکام می کنند چه اگر صد قسمت عار (آمیال) را يك قسمت روعال خوب بری بعد از اندکی فقط يك قسمت حجم رعال می ماند و صد قسمت غاز در میان زعال گنجیده می شود .

یعنی که يك قسمت رعال صد قسمت غاز را می خورد یا یکدانه صد کاسه چیر را در خود حامیده و اگر زعال را دوباره نانش گذاری همان حجم صد کاسه را که در خود گنجاییده بودی کم و زیاد بس میدهد و از خود دفع می نماید .

از صحت حقیقت غاز بهمین قدر اکتفا نموده بر میگرددیم بر سر سوختن او .

از جمله عارهایی که می سوزد یکی مولد الماء است که از همه غازها سبکتر و تا کون جسد موزونی نخت او پیدا شده و در جمیع اجساد باشد و ضعف موجود است در دهیات و نعت سیاه و رعال سبک از سایرین بیشتر است . و تفریق او از اجساد بواسطه احتراق است همیشه این حور عار مولد الماء که بواسطه احتراق تحصیل می شود حاصل نیست بلکه ناکاز زعال محاط است از آن جهت او را کار مولد الماء رعالی گویند یا مولد الماء سوخته می نامند ابتدا از سوختن این کار حکیم معروف انگلیس (کواندیش) در سال (۱۷۷۶) در تالیفات خود تعریف نموده . بعد از انکشاف سوختن او اول در اوایل مائه نورد هم (لامبائون) نام المانی و (لیون) نام فرانسسه باین خیال افتاد که او را چون دارای ذرات عار رعالی است از عار حاصل مولد الماء بهر می شود نحای چراغ مصرف نمود زیرا که در اجساد سوزنده ترکیب ذرات محیفه عبر مرئی موجب خوش رنگی و کثرت روشایی است و باین تصور خود شان می خواستند تکمیل و فعلیت بدهند که اسکلیسها از رعال سبک تحصیل عار مولد الماء رعالی و طریقه ترید و تصفیة او از مواد دهبیه و حامض فحمی بواسطه آب حاصل و آب آهک و اختراع حوص حامه (کارا متر) و امتداد او را بواسطه اوله های فلزی برای سوختن در فانوسهای کوچه ها و چراغانی بیوت موفق شدند و در سال (۱۸۱۰) و (۱۸۱۱) يك کوچه لندن را بچراغ گاز روشن کردند

چنانکه گفته شد غاز مولد الماء را برای سوختن از همه چیز می شود تحصیل نمود بخصوص از رعال سبک و سایر دهیات اینست که حالا کازی که در چراغ اکثر

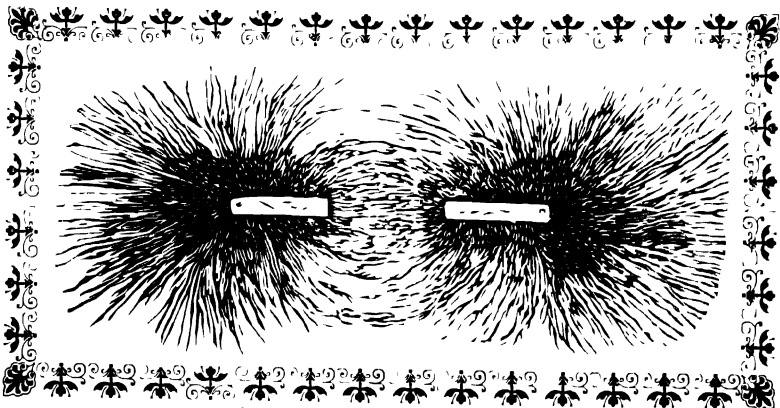
هوای سخت می شمر دند زیرا که میدیدند از (۶۱) دثقال زغال فقط يك مثقال بعد ارسوختن تمة ثقیل یا حا کسترمی ماند باقی همه صعود می نمود و باوودی شد . اول اورا یعنی آنچه را که هوای سخت میدانستند در سال (۱۶۵۰) حکیم هولاندی (فون علمون) در تعلیمات خود با هم کاز نوشتند ولی لفظ عاز زبا کدما طایعه است بتحقیق معلوم شده شاید در یکی ازالسند عاز بمعنی بخار بوده است وفون علمون از آنجا برداشته باوجود این مدتی اسممال لفظ (عاس) در این مواد که الاں عاز میگوئیم مقبول ومستعمل علما نبود (زیرا که از فقدان اسباب چیدن اطلاعاتی اروجود عاز نداشتند) با هرچه سوخته وصعودی نمود اورا هوای سخت میگفتند و میوشتند در اول ماه هجدهم (عاله) در تالیفات خود در سال (۱۷۲۳) عاز راهوای سخت مینویسد ولی میگوید هوای سخت که در اجساد است غیر از هوایی است که کرء زمین را احاطه نموده بعد از آن (اشمت) معروف تقریرات عاله را تحقیق کرده و سه چیز یعنی سه عاز که واقعا غیر از هوای محیط مابوده پیدا نموده محص اینکه اورا از هوای معتاد مشخص نماید فون علمون را تبعیت نموده غاس نوشته واز سال (۱۷۸۹) کواندیش . واشمت ، وشيله ، ولوارة معروف وسایر معارف کیمیا گران آن عهدی در پی تکشف عاز های متفاوته موفق شده و هرچه پیدا نموده اند عاز گفته ونوشته اند . الاں چندی عاز کشف نموده اند که از آنها بعضی سم دارد وقاتل است بعضی برای انسان و حیوان لایدمنه است که زنده کی نماید بعضی خودش می سوزد و بعضی سوزنده را حاموش میکند . تفاوت عاز و بخار نیز مدتی علما مشتبه بود هر وقت می خواستند عاز و بخار را تعریف نمایند می گفتند بخار چیزی را گویند که اگر از حرارت او کاسته گردد مدل بنظره می شود . برخلاف عاز اگر از حرارت او کاسته شود مقطری گردد ولی بعد از کشفیات زیاد معلوم شد که عاز نیز در تبرید و فشار مبدل بنقطره میگردد . حالا تفاوت عاز و بخار این است که بخار از چند درجه حرارت که بعمل آمده در حالت بخاری پیشتر از آن حرارت را قبول نمیکند مگر اینکه حرارت زیادی مورث تغییر حالت بخاری او شود و لکن عاز هر قدر بخواهی گرمی شود و بایک قاعده مستقیمه از زیادی هریک درجه حرارت (۳۷۵) دمه نه حجم خود را فزاید و همچنین تفاوت بخار و غاز اینست که بخار مدل بنقطره در مایعی خودی ماند ولی عاز مدل بنقطره تا از

برکت راه بعد از دو روز در سیصد فرسخ مسافت دانه سه قران میفروشدند .
 سکنه آقداش در این دوسه سال مالفی بثروت خودشان افزوده اند (نبودن راه
 سهل و سریع در مملکت یکی از معایب ملتی است که در تذکره اوباید نکلا وارکریه
 نمود) اقا احمد رفته بود بعد از دقیقه رکشت ارکیسه خود مقاطی در آورد و با سوزن
 لحاف گذاشت سرمیز کتات من . گفتم اگر میخواهی جذب سوزن را نشان بدهی
 این نازه کی ندارد بلکه معی آهن را همین است احمد جواب نگفت نیم طبقه کاغذ داد
 دست ماهرخ سوزن را گذاشت روی طبقه از زیر کاغذ مقاط خود را حرکت میداد
 معلوم است سوزن در روی کاغذ عمل او حرکت می نمود گفتم این نیاز بدیهیات است
 زیرا که برای جذب مقاطه حایل مانع است و نه بعد مسافت در این اثنا اسدوزین
 وارد شدند اسدود و خود را عن چسپاید که رای او نیز مقاط بخرم تا مثل احمد
 سوزن کشی نماید . احمد از کثرت تماشاچی مشغوف بود محض تشویق او تحسینش
 کردم گفتم سیار خوب حالا من یک سوزن روی کاغذ می گذارم تو او را با مقاط
 حرکت بده دسته شکسته قاشوق نقره قلندار ادر آوردم گذاردم روی کاغذ و گفتم که
 مقاط خود در فرما ای را حرکت بدهد . احمد اول در کمال تردسی و جرئت مقناط را
 نزدیک بردن کشید . و هر چه نمود کوشش بیفایده بود آخر زور داد کاغذ در دست
 ماهرخ پاره شد احوال احمد بر هم خورد . محمود چون سش را میدانست بر لب
 خنده می نمود احمد بیشتر متعیری شد . آخر عن گفت که این سوزن از سوزن من سبکی
 تراست گفتم با سوزن تو یک اندازه است گفت اگر هم یک اندازه است چون نقره
 است از فولاد سه باریم سبکی است گفتم مرحبا قانون عیار را فراموش نموده من
 نصف او را برای خاطر تومی شکم . شکستم گذاشتم با مقاط احمد نتوانست حرکت بدهد
 احمد معلوب شد . گفتم من حالا ترا حالی میکنم تا خواص مقناط را بدانی و فهمی
 سبب این چیست که نقره ارحای خود حرکت نمی کید مقناطیس که مغرب (ماغیز)
 ربان یومان است عارت از سسکی مرکب از چهار جزء (آنوم) مولد الحوصد و سه
 جز و آهن حالص است بهترین معادن مقاط در خاک (اسوح) می باشد (۶۲) سکر را

[۶۲] مملکت (اسوح) در مقطع نقطه شمال اروپا واقع است هوایش بارد حاکش لم برغ دارای سیصد
 هزار میل زمین مربع و با نصام (بورویج) الاث هشت ملیون سکه دارد مرکز مملکت (استوکلم) اهالی کلان و ممد
 صاحب سواد مکاتب و مدارس ریاد ارحد لروم دارد نقره و قلع و آهن و سرب و سایر معادن موفور ربان اهالی شمه
 از ربان المان و لکن ربان مستقل دارای علوم و ادبیات . وطن (شارل) یا (قارل) دوازدهم پهلوان معروف مائه

بلاد عالم می‌سورد از زغال سبک است که در هر مملکتی بکثرت و وفور پیدا است .
 زغال را در تابه‌های مدور که اول از چودن و حالا ارکل مخصوص می‌سارند میان
 پنجه‌های طرح دیگر در حرارت هشتصد تا هزار و چهار صد درجه تاب می‌دهد
 و از منافذ تابه‌ها که لوله‌های فلزی است بعد از گرم شدن یعنی تجزیه رغال عار مولد
 الماء تفریق شده با سایر مواد دهیبه و قطرانیه بخوص اول و دوم و سیم بتفاوت
 مراتب که هم برای ترید و هم برای تصفیه است میریزد بعد بخوص جامعه جمع
 شود از آنجا بواسطه لوله‌های فلزی بهر جا که کشیده اند میرود و در وقت لزوم
 نقطه نیره که سرش از بارده تالیست و پنج سوراخ سوزنی دارد و خوش وضع ساخته
 شده کبریت میکشند می‌سورد و هر وقت می‌خواهد پنج مخصوص بیره را می‌سند و خاموش
 می‌شود همیشه غاردهیات اگر چه بالنسبه گران است ولی ارعار رغال بمراتب بهتر
 است و نقش و نگار توی اوطاق صدمه ندارد و بوی هم که در عار رغال است در
 غاردهیات نیست احمد درست سبب سوختن و چگونگی عاز را حالی شد همینکه
 من باو یاد آوری نمودم که با امتحان تحصیل کار می‌شود به پنج نقطه بیره دست رد
 چون از منفذ ذره بینی کار میتواند بیرون آمده خانه را فصای خود قرار دهد
 و کسی ندانسته در خانه کبریتی بکشد آنوقت فصای خانه يك دفعه آتش میگیرد .
 وعده نمود که هر گز دست برند و امتحانی نکنند هوا خنک بود خواستم بروم باو طاق
 آقا احمد میخواست سر راه امتحان مقاطی را که بقول خودش هیچکس باو نداداده
 و ارتصرفات خود اوست نشان بدهد و از من تعلیمات موعودی مقاطی را عوض
 بگیرد . در این بین یک نفر از آشنایان از محل آق داش شیروان برای من چند دانه
 امرود مرستاده بود بهد و انذر زرد خوش رنگ شیه است حبلی عرب است دادم کشیدند یکی
 چهار صد مثقال آمد . یکدانه بریده بهمد اهل خانه قیمت نمود این امرود ها از سیصد
 مثقال کوچک می‌شود حبلی لطیف و خوش طعم و آندار است گاهی که میخواهند
 باندازه غریبی برسند همه شکوفه درخت را می‌چینند چهار پنج شکوفه در یک در
 خت میگذارند و میوه آنها تا ناصد مثقال دیده شده احمد میخورد و تعریف میکرد از
 آنداش تا اینجا یکصد و پنجاه فرسخ است از حونی راه آهن دیروز همین امرود
 ها را در باغ چیده اند و امروز بما رسیده اگر راه آهن بود این میوه را با نجا
 زود تر از پنجروز با هیچ پول و اقتدار نمی‌شد رسانید این میوه در حای خود با قدر
 و مور دارد که از حد لزوم سکنه زیاد مانده و بای در حبا ریخته میپوسید حالا از

اینک امتحانی بتومینایم تا درست جاب مقاطرا بشناسی . به محمود گفتم رفت از
سرمیز کتابت دو قطعه مقاط که برای بعضی امتحانات نگه داشته ام آورد . صفحه
نقره به اندازه پنجهزاری بیرون آورده گذاشتم زمین مقاطرا دادم به احمد گفتم
بصفحه نقره نزدیک نماید صفحه حرکت نمود هر دو مقاطرا نزدیک برد باز حرکت
نمود . گفتم هر دو مقاط را از دو طرف صفحه نقره بر میان گذارد و بعد صفحه را
بردارد یرداشت پرسیدم چو احساس نمودی گفت حالا یقین کردم که از مقاط
چیزی سیال است . چون وقت برداشتن من محسوس شد که صفحه را از میان
چیز غلیظی بر میدارم . گفتم درست است نقره متحرک شد ولی میل مقناطیه او را
گرفته بود که توا احساس غلطی نمودی بعد به احمد گفتم از سرمیز توره کوچکی که
یراز آهن ربه سوهانی بود آورد و گذاشت گفتم مقاطرا میان توره فرو برد
و در بیارد همان طور کرد هر دوسر مقاط آهن ربه های زیاد بخود چسباند
و میانش حالی مانده بود یعنی آهن ربه را کشیده بود . احمد تعجب نمود که رأسین
مقاط باربر داشته و میانش حالی مانده گفتم مقاط خواه ررك و خواه كوچك
دورأس دارد و يك خط بیطرف و باو حالی نمودم که اگر این مقناطرا تا بررگی دانه
ارزن بشکلی هر قطعه او دوسر خواهد داشت و يك خط بیطرف باین معنی که
رأسین او آهن را بخود می کشد و میانش حالی ازین قوت می باشد خوشحالی
احمد ازین بیانات سرحدی نداشت از محبت و شوق مفرط او شنیدن مسائل علمیه
خواستم او را قدری بیشتر مستحضر نمایم گفتم غیر از آنکه با اینك مقاط می شود
آهن را مقاط مصوعی نمود تا این خواص عجیه مشهود گردد . بعد از کشم



رسم مقاط که دوسر او جذب دارد و میان او بیطرف است

همان طور که از معدن در آورند در جای بی رطوبت نگهدارند و هر وقت بخواهند
مقاطع مصنوعی درست نمایند آهن یا فولاد سرد را با قاعده مخصوصی که رای تعین
و بستن مقاطع لازم است با آهن و یا فولاد آنقدر می ساینند که قوه سیاله مقاطع از
جسد سنگ محسوس آهن و یا فولاد منتقل می شود و از آنها قوه جذب برور می کند
و همچنین سنگ مقاطع را میگذارند قوه مقاطع او را بیل گردد و آهن و فولاد از وی که
از سایر معادن آهنی بهتر است عمل آید مقاطع مصنوعی از مقاطع طبیعی با قوت تراست
و همیشه در قوت خود باقی می ماند مگر اینکه در آتش تا درجه سرخی گرم نمایند تا از
رطوبت بکشد درین دو صورت قوه از رایل گردد اینرا هم در نظر داشته باش که
تنها مقاطع آهن را می کشند بلکه آهن بر مقاطع را حاد است من علی الحساب از تفصیل
اجساد که مقاطع جذب آنها را قادر نیست میگذرم همین قدر بدان که مقاطع هر
قدر بر رگ و نقره هر قدر کوچک باشد حاد و محدود می شوند احمد چنان
هوش خود را بمن منصرف نموده بود که گویی همه اعصاب او استماع تقریرات مرا
میکند گفت اقا اگر قوه حاذبه مقاطع سیاله است پس چرا از این جبری نمی
ربرد (مقاطع خود را نشان میداد) و دید، می شود گفتم تو کار را دیده گفت نه
گفتم تو ذرات شعاعی که به شیشه عکس می افتد دیده گفت نه گفتم تو ذرات نامیه
امراض را دیده گفت نه گفتم پس چرا در وجود این قوه سیاله شبهه میکنی
در مقاطع نه اینکه یک بلکه دو قوه سیاله موجو است که یکی قوه حاده است و یکی
قوه دافعه مقاطع هر کوچکی و هر کی باشد دورا سر دارد یکی رأس شمال و یکی
رأس جنوب هرگاه دو مقاطع را از رأس شمال هم ردیک نمایی از هم میگیرد
و اگر هر دورا از رأس جنوب هم ردیک کنی باز از هم میگیرد
و اگر رأس شمال یکبار با رأس جنوب دیگری نزدیک نمایی بهمی چسبند و طریق
دانستن رأس این مقاطع آسان است از اینجاست که قاعده ساختن مقاطع مصنوعی را باید
تعلیم گرفت و گرنه سنگ مقاطع را بی قاعده بروی مارچ آهن و فولاد هر قدر بسای
بی فایده است پس مهمیدی که مقاطع دو قوه سیاله متبایه جذب و دفع را دارد

[نقشه ۶۲] همدان مذهب اهالی بیشتر (پراستانت) و کثیری را پرست اداره دولتی در دو مجمع وکلا (پارلامنت) یکی در ریاضت اسوح
یعنی (استوکلهم) و دیگری در ریاضت نورنج (هرستین) ریاضت هر دو مملکت در دست یکدگرال موروثی و مشروطی است
[حاشیه] مقاطع بران یونانی ماعیراس چون اول این معدن یعنی معدن مقاطع را در خاک یونان ردیکی شهر
ماعیریدان عوددها نام آن شهر معروف شده بعد از آن هر جا پیدا شد نام ماعیرا گشتند و اعراض مغرب عوددها مقاطع را نوشتند



درخت نائواب - یابان بیون مملکت مکملدره امریکا احمد کره عیسی خودرامی نماده
رفسکان مملکت زابون شه مختصر واشکتون موروف

امروز بیرون رفته بودم کارهای خود را انجام داده برگشتم هیچ کدام از اطفال در حیاط ننشسته بودند ماعجزه نگاه کردم بودند مداهیر وارد شدم باز هیچکدام مرا استقبال نمود و صدای ایشان از حانی مسموع بشد دیگران و دلگران در اوطاق اطفال را باز نمود دیدم حمد خدا را غیر از محمود همه هستند .

احمد کتاب تصویر علم مات را آورده و ششسته اطفال را دور خود جمع نموده می خواهد آنها را صور سادات عمره را نشان بدهد خود را اس کشیدم که همراه بپند و حالت آنها را رهم رسم از پشت درمستظر شدم که احمد چه خواهد نمود

این کتاب دارای چندین هزار صورت درخت و بات اراضی گرم و سرد و معتدل روی زمین است که از اکثر بلاد و جزایر عالم برای ترقی علوم بشری با محارح گزاف و زخمت فوق العاده سیاحان داشمند و حکیم چندین هزار فرسخ مسافت بعبده کوه و صحرا و دریا را بوردیده بشتر پیاده بی خورد و خواب و در هر دقیقه از حملات طوایف وحشی عرص راه مترصد مرگ و دوچار اشد از حر بوده . بعد از چندین سال هر کدامی که حان از مملکه بدربرده حاصل زخمت خود شان را بوطن خود رسانده صورت و حواص و مکان هر یک را بترتیب درست

قوة الکثیر معلوم شد که با این قوه نیز می شود آهن را مقناط مصنوعی نمود اگر
تو او را بدانی میتوانی عالما بتجرب بیآوری نه تنها هرخ واسد وزین بلکه حکما
واهل فن تماشای تومی آید (۶۲) بالکثیر هر قدر قوه مقناطی که مقصود تست
میتوانی به آهن بدهی . آهن مدور یکوجب طول را اگر مقناط الکثیر نمای
دو خروار ثقل و یست نفر آدم را بخود جذب می کند . باوجود این بخذب
یک مثقال بلور یا نقره قادر نباشد احمد گفت آقا الکثیر یعنی چه و آهن چه
طور از وی مقناطی شود . گفتم از الکثیر در آید شاید ذکر می یابید .
علی الحساب الکثیر قوه ایست که در همه اجساد خلق شده و آنچه من میگویم
الکثیر کیمیاوی است که از اجتماع فلزات و ملحیات حاصل شود و آن قوه را
بواسطه سیم در عملیات زیاد مصرف میکند .

از آنجمله با آن قوه آهن را مقناطی نماید بیشتر ازین تفصیل گنجایش
این صحبت را ندارد اگر من اینجا حتم نمیکردم احمد معی رأس جنوب و شمال را
از من می پرسید آنوقت می بایست از خط مقناطی کره زمین و نقاط رأسین
شمال و جنوب اراضی و وجه تسمیه دور رأس مقناط او را تعلیمات بدهم دور
نبود که رشته سخن بمقناطیس حیوانی حکیم معروف مسمر در سال (۱۷۷۸)
و عقاید و فهمیات علمای این عهد و انکشاف مقناطیس نباتی و سایر مسائل دایر
این حقیقت برک میکشید .

[۶۳] هر وقت بخواهد با قوه الکثیر آهن برم را مقناط نماید اول باید روی آهن را معتول معترفه بارک به پیچند
و بعد سرمعتول را بالست مولا قوه الکثیر وصل کند محض وصل نمودن آهن مقناطی می شود و امتحانات عجیب و غریب
می نماید هر وقت سرمعتول را فصل نمودی مقناطی آهن را بیل کردد و اما اگر جای آهن برم فولاد را معتول پیچیده
و توك بدهد فولاد بعد از فصل معتول همیشه در قوه مقناطی خود باقی خواهد ماند همچنین با مقناط معتولی آهن را که مقناط
نمودی همیشه در قوه خود چنانکه در متن گفتم باقی می ماند مگر اینکه آتش سرح شود یا از رطوبت ربك بکیرد



فقط ملاحظه درجه فهم و حالت مسمع است تا آنها را با وعده که قریب بفهم و میل ایشان است متطر عموده و مستعد شنیدن تعلیمات مفیده نماید و باین واسطه شاید بتدریج توسیع بصیرت آنها را بیفراید ولی در هر صورت میل مفرط داشتم هر چه زودتر نتیجه این مجلس را بدام . اسدورینب زیاد سیطاقی میکردند بالاخره احمد متوجه شد گفت بیائید نگاه نمائید این درخت را من شاه نباتات میگویم در افریقا و جزایر مکسیقا میروید اسم او (بائوناب) است یعنی درخت نان میمون علمای علم نبات او را با احترام حکیم فراسوی که اول ارین درخت اطلاعات خود را منتشر عموده باسم او میخواند و بائوناب را ادینسون گویند بلندی تنه درخت متعاشش درع و دورش از پیست تابی درع ساقهای او را دوازه تا همد درع بلند شده از آنها شاخها بطول سی درع روئیده چون سید معلق سراریر شده مثل چتر دور تنه درخت را میگردواز برگهای ابوه و کللهای حا کستری تالار سزی بطول شصت و بار تقاعده درع احداث می شود . برگهای بزرگی باذن زرگی است و شصت رک شاه بلوط میوه اش بدرشتی خرنوزه متعارف طعمش میخوش پخته می خورند و مشروبات مرده درستی کند آنچه پوسیده و قابل خوردن نیست اهالی از آنها صابون خونی می پرند و موجود زخم و زری چوب او عمر این درخت را قانون علم سنوات الا شجر از سه تا شش هزار سال مشخص نموده اند . برگهای هر سال او ابل قوس که میوه او را می چینند خرا می شود سال دیگر از اول جوزادوباره برک آورد و کل و میوه میدهد . میان درخت از امتداد ایام پخته و مخوف می شود بعد مدتی نعلاری می ماند اهالی هر شخص محترم را که نخواهند در جرك اموات عمومی دفن نمایند آورده از میان درخت بائوناب می آورند در و تلمه درخت را نا پخته قایم می کنند بعد از مدتی میت معلق چون اموات مومیایی مصر می خشکد و سالهای متعددی ماند . درخت مکسیقا از مال افریقا گو چکتر است (۶۴) .

[۶۴] مکسیکا ارقعات ممالک امریکای شمال مشرق اوحاک (اتاؤبی) حبوش حاک (عواتمال) و عیط کبیر معرش حلبج (کالمرن) مساحتی است که از شمال و یکصد هزار کیلومتر مربع و یکصد و شصت میلان است و این مستعد هر گونه نباتات و ادویه حیات و نباتات و قمری اما معروف است از معادن طلا و نقره و حیوه و سایر را دارد و همیکه اهالی تاکنون سویی که شایسته تشکر این اراضی محصوره است بعمل رابع و حجر معادن نیرد احداث مذهب رسمی اهالی بصارا و ارمهاجرس سیاحان افریقا که اول عدو حالا معتوق و تعداد معتنایی دارند مسلمان هستند سکه این ملک چون عموم اهالی امریکا عمارت از اروپایی و هندو و افریقایی است و کلمشان نیر متفاوت است این مملکت را دولت اسپانیول در سال (۱۶۰) تصرف عموده در ایشار عدن و اردیاد ثروت اعدامات بکار برده بود در سال ۱۸۷۴ اردول اسپانیا تخرا عموده و مستقل جمهوری هستند اصل سکه بی هندوها و حبشی مملک و نل و یکباره می باشد ارمه مملک افریقایی شری و حومی در حاک مکسیکا افریقا که حفریات اما شهادت میدهد آثار قدیم تمدن بیشتر است معلوم میشود که درین حاک علم عمارت بوده و صنعتی داشته و مذهب و معبدی داشته اند .

و بیان ساده که هر کس بتواند فهمید منتشر نموده اکنون در سر هر برن و بازار نسخه آنها را بچند دینار میفروشند که هر فقیری بخواند هر مبتدی بتواند از خواندن او معنی خدمت وطن را که فقط نشر اطلاعات و تکثیر معارف و ضمناً مقابل بقای نیکبای کسانی که در ایفای این وظیفه مقدسه رنج بردند دریابد .

احمد با طفل گفت من میخواهم بشما شاه نباتات را نشان بدهم ماهرخ گفت مگر نبات بنی آدم است که رئیس و شاه داشته باشد . احمد گفت هر ملی که بی رئیس است اساس اتحادش ویران است نه اینکه عالم نبات عالم حیات و حیوان نیز رئیس دارد شاه نباتات اینجاست من است میخواستم شما نشان بدهم و تعلیم بنمایم . زینب گفت تو خودت شها از محمود یاد میگیری تعلیم تو تا لارم نیست مادرم بما نشان میدهد . ماهرخ گفت تویک سوز را می توانی بخ رنی در اینجا طبیعت کار خود را کرد احد طرف احمد را گروت و گفت سوز و ریسمان کار دختران و زنان است ، کار پسران قلم است و شمشیر من ررک میشوم آفا بن شمشیر می خرد سردار لشکر می شوم احمد دید که سر حرف رشته یابد مجلس هم میخورد و مشتری بارار فضائل او متفرقی می شود کتاب را بست و درخواست گفت من میخواستم بعد از نشان دادن رئیس نباتات گریبه عینکی خود را شما نشان بدهم چه طور بازی میکند . چون مسئله در طبق مزاج اطفال بود تا اسم گریبه عینکی را شنیدند ساکت شدند ماهرخ گفت چه طور گریبه عینکی احمد گفت خیلی نقل دارد شما که نمیگذارید نوبت بنشان دادن گریبه عینکی برسد و درینب و ماهرخ قرار گذاشتند که مکرر را کار گذارند تعلیمات احمد را گوش بدهد بعد ازان تماشای ماری گریبه عینک دار را بکنند خیال احمد صورت گرفت خوشحال گشت کتاب را کشود صورت درخت (باثوباب را) تماشای نمود اطفال منتظر بودند کاه باحالت گریه کاه باحالت غیظ تحیل عمل را مطالبه می نمودند . من از پس پرده متوجه حالت احمد بودم بنظر آمد که (ادیسون) فراسوی است نشسته و شرح درخت (باثوباب) را مینویسد .

خودم از اطفال بیشتر منتظر بودم که چگونه تعریف این درخت عجیب عالم نبات را خواهد نمود ، و منظور اواز گریبه عینکی چیست چون من همه بازجه های او را دیده ام . اگر چه خیال احمد واضح بود که منظور او از وعده چیز غریبی

خود را می انداخت شفق هارا بگیرد هر چه محبت و خیز خود می افزود معلوم است
شفقهای عینک بر بهمان سرعت متحرک بودند اطفال ار خنده بیخود شدند مبهم
پشت در آنقدر خندیدم که بی طاقت شدم آخر قیطان عینک باز شد بکاسه آب
خورد باره باره گشت و گریه از میاں بدر روت . من آمدم بدرون گفتم خرا
حیوانرا زحمت دادی این نازی ماذون بود هم حیوان را رنجه نمودی وهم عینک
دایه را که مدتی چشم خود را معتاد نموده بود شکسی احمد گفت اقامن گریه را باین
بازی تعلیم داده بودم غیر از این بازیهای دیگر بیز میدانند سر بای ایستند دست
خود را دراز میکنند سر شراعیل من حرکت میدهد عینک را بارها بدم اوسته
بودم شکسته بود امروز جبین اتفاق افتاد چون وعده نموده بودم که بایها نشان
بدهم تهییل نمودم درست نه بسته بودم گفتم خیلی خوب هر چه وعده نکی البته
و فاباید غایبی من ترا این عمل تنبیه نمیکم همدرا میدیدم تقریرات ترا می دیدم این
مجلس شما حالت عهد ماست نه اینکه ندیدن گریه عینکی یا اجرای عملی که اقلات متضمن
دو خسارت است ترجیح میدهد و اگر وعده در طوق مذاق حریصانه خودشان
نشوند دور هیچ کار صواب نکرده اند

درین بین محمود آمد در دست کتاب سیاحتنامه سیاح معروف (نیفلرحت)
دارد . پرسیدم چیست گفت عجب حکایت غریبی است این سیاح در نامه هفدهم
جزایر ژاپون را سیاحت می نموده سیاح میبوسد که در سال (۱۶۹۰) در ژاپون
بودم پدر (تیزبایش) (میکادو) فرال ژاپون چون سرش که ولیعهد بود در سال
سک تولد شده بود با احترام مولود فرمان داد که در همه ممالک محروسه خودش نه سکه
احترام مخصوص قرار بدهد ، و از صرب و زجر آنها بر حذر باشد بعد از آنکه
پدرش مرد و خودش صاحب تخت و تاج گردید فرمانش صادر گردید که بحکم قوال
عموم تبعه خود هرگز بصرب سک و زجر آنها اقدام نکنند و جرئت نمایند
(۶۵) اگر سک ما خوش و مریض شود طبیب بیاورند دارو بنزد و ضماط نه شنید

[۶۵] حرار ژاپون برکتوس حرار سیاحت غیر از بره های کوچک مملکت ژاپون عبارت از چهار جزیره
(کیوسو) (سیکوکو) (هیو) (هیون) می باشد مساحت سطحش رو بست و هفتاد هزار و یازده میل مربع
است و دارای چهل ملیون سکه صورت و غارتشان شیبه باهالی خطا رحینیب رراع غیر محصوره معدن مس و طلا
و قهره دارند مذهب اهالی بپرست (بودی) مرکز مملکت (یو) اداره دولتی تا سال (۱۸۸۸) حکومت مطلقه
و اران تاریخ مطابق قانون اساسی میکادوی حاکم حکومت خود را مقید و مشروط نموده الان یکی از ممالک متدبیه
دنی محسوب است و بعد از سی سال بیشتر قسمت ممالک آسیا باطنع بدولت ژاپون ملحق خواهد شد مال الصاعه مملکت
ژاپون الان در پای تعف مملکت انکیس فروخته می شود (اس طفل کشته شده صد ساله می رود) بعد از سی سال ما کما
خواهد رسید

درین بین اسد فریاد نمود که س است ما گربه عینکی را نشان بده یا متفرق می شویم . احد کتارا گذاشت روت ناوطاق دیگر بعد از چند دقیقه عینک خادمه ماهرخ را که زن پیرو مدتی است در حانه ماست بدم گربه خود با قبطان اریشم محکم بسته و قیطارا بطوری که دم و عینک در بالای پشت گربه واقع شود بگردن گربه



ناوطاق یا درخت (آدسون)

انداخته ما این حالت مصحح آورد در نرد اطفال مرداد گربه ما کرد پچرخ زدن شفق شیشه عینک مثل دو نقطه مورمی افتاد پش روی گربه حیوان بیچاره مثل آدمی که از تصورات واهی خود همیشه آب سایه و نادی پماید هی میدوید و نیجه

کافی و محرب و صادق و باعبرت عالم مثل خودش بود ولی در عموم آسیا و خصوصاً در ژاپون حکمدار آهنی باده که در تحت نفوذ خواجه تاشان درباری نباشد



رسم میکاز (قرال) ژاپون صاحب مصلحت انگلیس را قبول نموده

و بالا استقلال بتواند تغییرات کلی و اصولی در اداره خود بدهد . و حقوق امتیاز شخصی و موروثی خود را برای ترقی ملک و ملت و نیک نامی ابدی خود بذل نماید دانایان اوضاع امروزی عالم ترقی داند که ده سال قبل از این به یکی حکمداران مطلقه از دول برک متمدنه اروپا وضع قانون اساسی را خیر خواهان خانواده اوتکلیف نمودند مقبول نیفتاد و سبب عزل بلکه ابتدال مکلفین گردید لهذا

و در صحت آنها اقدامات سریع نمایند . اگر خلاقی از آحاد تبعه در حق سکی مشهود و مسموع شود قتل و حبس مؤید کمتر جزای آن تقصیر بزرگ معدود خواهد شد . اگر سکی بصاحبش قهر کرد صاحب سـك باید وسایل ممکنه دلبوئی او را معمول دارد سکان محله را بتوسط برانگیزد و او را دوباره بخانه و منزل خود برگرداند اگر سکی حار یا بشدت مودی بود فقط رئیس احتساب می توانست او را حبس نماید این تنبیه فوق العاده نیز وقتی مجری بودی که کومیسئون مخصوص حار بودن یا اذیت نمودن سـك را متفق الکلمه تصدیق نمایند و گرنه در صورت اختلاف آرا میکادو شخصا بایست حافظ حقوق سـك مطلوب بشود . ازین قانون حفظ الکلاب کی نگذشت که تعداد سکان مملکت از شماره سکه بیشتر شد هر فقیری می بایست پنجاه سـك رانان و آب دهد و اگر ناز کند ناز برد . حالت مردم ژاپون چون حالت حالیه سکه امروزی بعضی ممالك آسیا گردید . اگر سکی می مرد صاحبش مدتی در استطاق بود که چراکی چگونه مرده بعد از آن سـك مرده را کفن پوشیده میان قوطی گذاشته (انوقت بیشتر از صدکار حله قوطی ساز بود) به مقبره سکان که در خارج شهر های بازرهی بود برده دفن میکردند . سیاح میگوید من هوز در حاک ژاپون بودم که میکادو مرد سکه عوض اسکه بتعزیه حکمران سـك پناه مشغول شوند در یکروز در همه ممالك ژاپون سـك کشی میکردند مردم همدیگر را نفوت شاه سکنخواه و کشتهار سکه های بی گناه تریک می نمودند هرکس بیشتر کشته بود بمزیت خود فخر می نمود . برخلاف میکادوی امروزی مملکت ژاپون (موتسوختو) [*] از مردم دوستی و اجرای عدل و داد ، وضع قانون اساسی ، تعمیم مساوات ، نشر

[*] موتسوختو سوم ماه (نوامبر) سال ۱۸۵۲ متولد شده یکم فورال ماه سال ۱۸۶۷ تحت حکمرداری نشسته و پانصت را ارشهر [کیوتو] به (تو اوکوئو) یعنی شهر یدو آورده اسم پدرش اورا هلتو یا کومیتو ما است پسر و ولیعهد میکادوی حالیه عاروویی بهار در سیردهم اوکوت ماه سال ۱۸۷۷ متولد شده است

معارف ، افتاح چندین هزار مکاتب و مدارس جمیع ملل و حکمداران علمرا بحیرت آورده در هیچ تاریخ از حکمداران کبیر بدین سرعت و نبات کفایتی در ترقی ملت خود مصروف نشده ، مگر رئیس جمهور دولت (آتائونی) (واشنگتون) در ریاست جمهوری هشت ساله خود از سال (۱۷۸۹) تا سال (۱۷۹۷) با وجود این باز طرف تمجید میکادو رجحان دارد . زیرا که زیر دست واشنگتون صد نفر شخص

ارتفاع دارد و در بالای کسند هیکل همکامه آزادی را که شش متر بلندی دارد نصب
 نموده اند در جبین این اوطاق مجلس (ساتو) و مجلس وکلاست و همچنین عمارت
 موزه ملی است این بنا از اسمیدسون نامی است که نروت خود را نذر انتشار
 معارف ملت خود نموده اکنون در همان عمارت موزه دولی است که از کثرت
 نمونه های اجساد طبیعی دایر تحقیقات علیه مرکز واسطه فیوصات معارف دنیا
 واقع شده علمای اروپا و امریکا محتاج استفاده این مرکزند ریاست این اوطاق
 با معارف علمای امریکا مثل (هاری) و (نرد) اکنون (سیکولای) معروف است
 و همچنین عمارت دولی از قبیل وزارتخانه های بحریه و عدلیه و عسکریه و داخله
 عمارات عجیب عالی و باشکوه می باشد تنها وزارتخانه مالیه با صد اوطاق درک دارد
 در عمارت وزارت داخله اوطاقی است (پیرو) او را اوطاق امتیاز گویند دو سبت
 هزار مودل (نمونه) اختراعات و انکشافات علیه و صمعیه حیدیه که هر کس از دولت
 امتیاز گرفته و رخصت انحصار موقی تحصیل نموده در آن اوطاق موجود است
 ریاست این اوطاق با وزارت داخله است درواشکتون غیر از مکاتب لاتیخی
 مدارس عالییه زیاد است از انجمله است دار الفنون (عوارد) دار الفنون (کولمب)
 مدرسه (وایلاند) مدرسه (موراق) مدارس طبییه و علم حقوق (ژورژتون)
 مدرسه سمعدی ملی و در همه این مدارس کتابخانه معتبری موجود است و همچنین
 ستون یادکاری واششکتون که یکصد و هفتاد متر ارتفاع دارد یکی از عجایب قابل
 ذکر این شهر است عمارت دولی که رئیس جمهور می نشیند او را عمارت سفید
 گویند و خیلی ساده و بی تکلف ساخته شده عمارات وادیه و باغات متمولین و تجار
 بیرون از حیر شمار است در مملکت امریکا غیر از این پانخت سیاری از شهرها
 و رباستهارا نام کرامی واششکتون مصمم نموده و از بلندی مقام او یادکار گذاشته اند



حرکت قرال ژاپون از مقامات فوق العاده اسسایت است میخواستیم صحبت را تمام
 بنایم احد گفت اقا واشکتون امریکایی اگر از اشخاص تاریخی قابل تمجید است پس
 چرا احوالات او را تقریر می کنید شنیدن حرکات اینگونه اشخاص برای تعقل
 آدمی از سایر اخبار بهتر است . گفتم ژورژ واشکتون بسر زارع مقولی است در
 (۲۳) ماه فوریه هزار و هفتصد و سی و سه در ایالت (ایران) مملکت امریکا متولد
 شده در نوزدهم فوریه هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مجلس کونگره شهر (فلادلف)
 که رای مشاوره قرار دادن قشون حاضر رکاب تشکیل یافته بود واشکتون را
 سردار کل همان قشون انتخاب نمودند هفدهم اکتوبر سال (۱۷۱۷) واشکتون
 (بوزکین) نام سردار سپاه انگلیس را در جنگ معروف به (ساراتوج) شکست
 داده و شش هزار نفر اسیر گرفت در یوردهم ماه اکتوبر سال (۱۷۸۱) (کراویل)
 نام سردار انگلیس را در جنگ معروف به (بورکتنائون) شکست فاحش داده
 و هفت هزار نفر سرنواز و سپاه انگلیس را اسیر گرفت و این جنگ آخر شکست انگلیسها
 و آخر فتح ملت امریکا بود که سرداری واشکتون تمام شد . بعد از آن سیم ماه
 سنتامبر (۱۷۸۳) عهدنامه پاریس استقلال جمهوریت دولت امریکای متحده شمالی را
 (امانوئی) که تا وقت جزء ممالك متصرفی دولت انگلیس شمرده می شد بد امضا
 نموده قانون اساسی حایه آن دولت تألیف و اسکتون میسده ارسال (۱۷۸۹)
 تا سال (۱۷۹۷) هشت سال برپاست جمهوری منتخب شده بود و بعد از آن استعفا
 نموده در ده خود منروی شد و چهاردهم اکتوبر (۱۷۹۹) وفات نمود حالا
 ماتحت دولت امریکای متحده شمال واشکتون است که یاد کاری آن شخص محترم
 وطن دوست نامیده اند از شهرهای درجه اول معتبر دیاست و از حیث سرعت
 تربید نفوس سکنه جدول اول را حاگیر است این شهر در ایالت (کولم) کنار
 رود حائه (ناما مک) در سال (۱۷۹۱) بنا شده در سال (۱۸۸۰) یک میلیون و چهار
 صد و هفتاد هزار جمعیت داشت . الا ن نامر شمار آخری دو میلیون و سیصد هزار
 نفر سکنه دارد یعنی در عرص دوازده سال هشتصد و سی هزار به تعداد جمعیت
 خود افزوده کوچه هایش طولانی و همه ناخط مستقیم بهم دیگر مربوط است .
 از جمله عمارات قابل ذکر واشکتون عمارت معروف (کاپول) می باشد در مرکز
 این بااوطاقی (۳۸) متر طول ساخته اند و کنبندی سقف او را پوشیده که نود متر

عسکریه بر همه طبقات سکنه وطن یکی از نتایج عمده و مهمه تعقل سیصد ساله بی
نوع انسانی و قابل تحمید است و چندین محسات علنی دارد که ذکر آنها اظهار
بدیهی است) اطفال که در مکاتب برای تربید قوای بدنی هر روز مشغول
(کاستک) می شدند حالا علم مشی و حرکات نظامی بهمان درجه موجب تربید
قوای فیزیکی آنها می شود و هم چنین کسی که از طفولیت معتاد اصلحه بشود در
بزرگی از صدای کلوله نترسد. از رق شمشیر و غریب توپ نهراسد. و در مقابله
و تعاقب دشمن وطن می تواند پاداری و رهسپاری که در خور شان ملتی است ظاهر
نماید. طفل با سایر تعلیمات خود معامی فهمد که این حرکات نظامی و تعلیم علم جنگ
برای حفظ حقوق وطن و استقلال ملت است کرانهها بودن این حقوق متعلقه
بوطن در طبق سایر مراتب رشیده او متدرجا تقویت یابد نامی شود و بدرجه کمال
رسد. به حدی که در بطر او محبت وطن و مذهب و اولاد به يك نقطه منتهی گردد
و خود را در ایفای وظیفه مقدسه حفظ وطن چون حفظ مذهب و اولاد مأمور
و ملتزم هر نوع حان فسانی و فداکاری می شمارد. احمد گفت اقامن میخواستم طیب
بشوم و سبب حیات بی نوع خود کردم نه اینکه آحاد لشگری و اسباب نجات
باشم اعتقاد من اینست که کشتن ابای جنس خود به هر ملاحظه مقدسه که باشد
درست نیست. اگر بی نوع ماتکالیب خود را نفهمند و چنانکه فرموده اید وظیفه
مأموریت خود را بعمل آورند هرگز کار به اضطراب جنگ و کشتار نکشد. مگر وطن
مایا وطن دیگران برای اینست که عموم سکه حامل شمشیر و تفنگ و نیزه بشوند.
معتاد شست و برخواست فون حربیه باشد، در معلم حایه عوض علم تمدن عادات
بهایی و حشیکری را تحصیل نمایند، جوانان ملت را که در عین شبابت بایست
مباشر اعمال نافه و روز خود را مصروف زراعت و فلاح و از دیاد معیشت
خود و بستان خود نموده و به تعمیرات تمدن مشغول گردد در سراز خانها چون
ما کسه بی روح تعلیم ادم کشی بدهد. و مبالغی از ثروت ملی صرف نموده نگهدارند که
هکام اقتصادی برای بیل مقاصد فاسده شخصی یا جهان گیری به خرابی ممالک
و ویرانی آبادیها و قتل ابای جنس خود مأمور کنند

گفتم نور چشم من درست میگوئی از حد میخوام که تو این تحقیقات پیرانه و نصایح
مفیده را که در طفلی میدانی در ایام رشد و جوانی به مستماین خود بخوای و سخن



احمد لباس توپچی پوشیده . محاسن تعلیم اطفال نظام عسکریه . بیان معنی علم جنگ دول . دانه تکرارده مسورنه
علم توح هوا واقسام باد . شرح مختصر حرارت و بور والکتیر

امروز صبح آقا احمد لباس توپچی را که مادرش برای او دوزانده پوشیده و شمشیر کوچکی بسته بود بر مین می خورد وارد شد حالت عری داشت سلام سپاهی داد من هم همان طور جواب دادم تحسینش کردم و دعایش نمودم گفتم این لباس بتو خیلی خوش آید است . گفت آقا محض خاطر مادرم پوشیده ام و گرنه هرگز خوش ندارم که سپاهی باشم در میان ما سپاهی اسد است که نه رحم دارد نه خوف . گفتم ای بطور که تو سپاهی را معنی نمودی غلط است سپاهی یعنی حافظ وطن و این معنی و نام را هر کسی باید گرامی شمارد و فخر نماید سپاهی یعنی مجاهدی در راه حفظ وطن که وظیفه مقدسه جیع ابای شری است این است که حالا مقرر شده است که اطفال مکتبی را در ضمن سایر بازیچه های مقوی بدن تعلیمات حرکات لشکر را نیز یاد میدهند تا از طفولیت استعمال اسلحه را معتاد شوند ، و در حله و دفاع عموم ابای وطن بایک هیئت جامع اشتراک نمایند ، و حیثیت و حقوق ملتی را ارتعاض اجانب حفظ کنند . مادرت بتو لباس لشکری ، از این جهت دوخته که ترا بر رفتن مکتب حاضر نماید . بعد از بیست سال در مملکت ما کسی نماند که نام مقدس مجاهدی (لشکری) بروی بالاستحقاق اطلاق نشود . (قانون تعلیم خدمت

وزن جسد توپهای حامل این کلوله سیصد خروار است (در بنادر انگلیس و ایتالیا) شرح استعداد حریفی دول اروپ از حیز تصور اهالی آسیا بیرون است اگر هر کشی زره پوش اردو یا تیراندازی نماید چند ساعت کافی است که شهر را بر آتش برند و پاک سوخته ویران نماید. کشتیهای مأمور فتح مادر ناحزای مرکزی خود شان از سی و سیع مسافت در یک نایب نالغون تحت الحمر مکالمی کنند دستور العمل میگیرند. اگر ایما محقق است آیا بواسطه علم دست ۴ و مسلما این علم را علم جنک نباید گفته شود و اگر علم است فوق سایر علوم بیست در علم حنک عبراز علوم عادیه داستی تاریخ حنک قرون سالفه و موشکافی دقایق حرکات لشگری آنها در فتح و شکست برای میران حرکات خود علمای حنک در کار است (۶۶) و گرنه علم حنک داسیس استعمال قوه حریف است در میدان حنک در مقابل قوه حریف دشمن یقین حالا فهمیدی که صاحبان ماص حلیله عسکرید عیار ایسکه از علوم عادیه امتحان بدهد باید تاریخ همه جنگهای معروف عالم را بخواند و سبب فتح و شکست او را بداند، و بدرجه فهمد که در وقت لزوم بتواند میران عمل نماید (۶۷) و گرنه

[۶۶] تاریخ دره السیه عالم است و خواهد بود مکرر در این فارسی این عیب برک و نقص کمیر موقوفی اصلاح می شود که کتاب لغتی برداشته باشیم نام معنی لغت هور در وطن مانعیش محمول است هورق کتاب لغت معنی او را معلوم نمود بحتم بعد از آن هر چه سوبسد در ضیق معنی تاریخ سوبسد زیرا که مقدار دویست سال احوالات یک حنک بایک واقعه تاریخی ملی را خوانی و اسامی نام و معلوم یا حاطی و صانف را بدانی و مکرر القاب غریب و عجیب را بدگریه عانی بلکه واقعه را بعد کدام شاه است معلوم شود زیرا که حای پادشاه حاقان معمر و پادشاه مرور یا بحر حضرت طلی الله ماری و بهار حان و غیر است شده این چه تاریخ است تاریقی سودا کراصل مطلب را صحیح و ساده می نوشتند یا مطلب سقیم لا معامله در میان الفاظ غلیظ و غلقی آمر یکجا مفقود می شد مکرر تاریخ وقایع پادشاه حاکم مدیک شجاع و تدابیر فوق العاده اوست هر کس بهر پادشاه را بهرات و همدون تدابیر صائمه او را در عصور پنجاب و مقابلیه محمد شاه و فتح دهلی در کتب خارجه خوانده حق دارد در قلم مؤلف را حاکم و اصلاح نماید بهم چنین هور فارسی دان که املات تاریخ ایران ملک ماردان زبان فارسی دنده (ترجمه است) مارک و اصلاح در قلم مؤلف محاسب و اگر کوئیم تاریخ داریم خود ما را فریفته ام

[۶۷] علم حنک عبارت از تهیه اسباب قورخانه و تونل و آذوقه و اسلحه و وسایل حمل و نقل مهیات عسکریه از نقطه نقطه و دانستن علم ساحق قلعه ها و استحکامات و کندن و پرپیچ و علم مشی و حرکات نظامی و تسعیت عساکر فرمان رئیس و تحصیل اطلاعات در احزاب و ششده های موقع مهمه و داشتن حریقه مستملکات همه دول همجوار و رایش و چاپخانه و فضا عسکریه و مکانب حرسه است

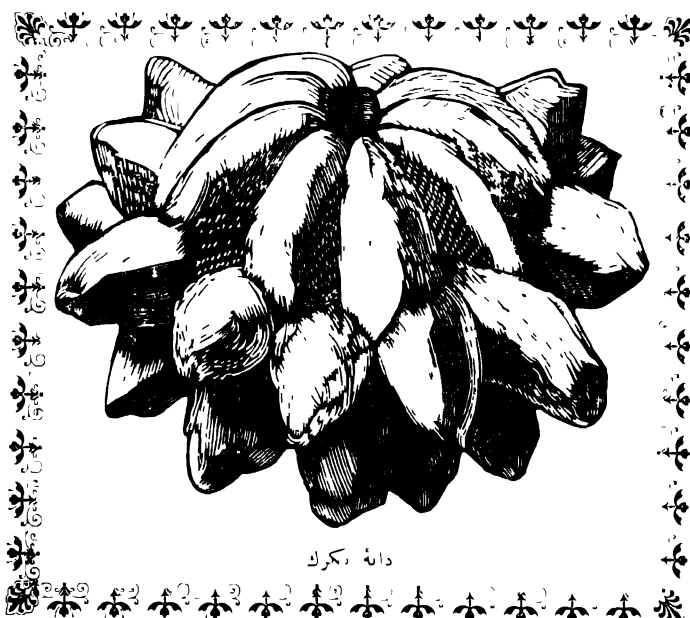
ملکة علم حنک (تا کنک) یعنی دانستن تقسیم قوه حریف در میدان حنک صف سدی و تعیین فلب و جاحین احتجاب نقاط نصب توپخانه و تعیین قول اردو و حفظ خطوط معار و علوفه و آذوقه و آب و تعیین منازل موقتی و دائمی لشکر در دهات و بلاد عرض راه سرحدات دشمن و تحصیل اطلاعات حریفه احوال استحکامات و استعداد مستحقین قلعه ها و دشمن و فرستادن سوارهای مسرعه برای بطارت اطراف اردوی حصم و استحصال کامل ارقدرت حمله و دفاع او و دانستن عمارت و محصور و حمله از طرف غیر مسلوک پاداری رجوع از میدان حنک تصور کامل حالت و مکانب نقطه مأموله و موارد قوه بقدره خود با قوه بقدره طرف مقابل و در تحت نظر کفرین جمیع حوادث مترقه و غیر مترقه ارقبیل و نادو نارش و سیل و تنک و تنکی آذوقه و آب و ملاحظه مخصوص اسباب نداوای محرومین و غیره و غیره است

تو در قلوب مؤثر باشد و در هر حاکوبی یا نبوی درجه قبول یابد همینکه حکایت
افغانها را باید شنیده باشی اگر سکه شهرها و دهات هم حواری از علم جنگ نخر بودند
چنانکه شنیده اید دوست هزار اهالی اصفهان مغلوب ده هزار افعان می شدند و بطور
ذلت اسیر و نه براتم تحمل نمی گشتند دور نیست که از برکت انتشار و استقرار قوانین
تمدن و تعمیم معارف دول روی زمین این بساط وحشت انگیز را وقتی رچید
و در نقطه مرکزی دنیا عمارتی بر رکت از همه عمارات عالیه باشکوه عالم به اسم دربار عالی
فیصل امور جمهور برافرازند گونگره تشکیل دهد از همه طوایف و ملل اعصابی
انتخاب کنند و مسائل متارعه بین الملل را در آن محضر عدل و داد حل و تسویه نمایند،
و ای همه لشکر که الان در یکماه تاجپهل کرور حاضر میدان جنگ می شوند و بصعاب این
عدد که دائماً در سرباز خانه ها مقیم و متطر صدور امر خرابی و ویرانی عالم هستند
مشغول تکثیر ثروت طبیعی از کشت کاری و آبیاری صحراهای لم یررع بشوند تا از
کثرت حیوانات و مزارع و وسعت چراگاه، از رانی علالت، و توفیر حیوانات شاخدار
و اعام که سبب کثرت لبنیات و گوشت و چرم و پوست و همه آنها با السویه درخور
اقتضای اول زنده گی و تعیش هر فقیر و غنی است. راهی بحال سکه عالم که بالفعل از همه
قرون گذشته صد مرتبه بیشتر محتاج ترند حاصل گردد.

احمد گفت اقا چرا مادر بمن لباس توپنجی دورایده و لباس سرباز بندوخته کفتم
مادر استعداد طفل را از سایرین بهتر و رود تر میداند و ترا طفل باهوش و مستعد می
شمارد. لهذا برای تو لباس توپنجی که مراتب تعلیمش بیشتر و زحماتش زیاد تر است
دو زناده چون بمراتب و ماصب تو پخانه می استحقاق می شود رسید یقین مادرت می
خواهد که تو زحمت بکشی و مافوق مراتب تعلیمات حربیه را تحصیل نمایی و در آینده
امیر تو پخانه ایران بشوی.

احمد گفت من نمی توانم فهمم که جنگ دو یا صد نفر یا هزار نفر بحرزد و خورد
و بریدن و کشتن و بعضی حرکات بدنی چه علم مخصوصی دارد که او را مثل سایر علوم
باید یاد گرفت. کفتم علم جنگ فوق سایر علوم است زیرا که عهد مآهد تیرو کمان و سگ
و فلاخن نیست که هر کس بيشتر قوه دارد دور تر بیندازد حالا توپ کروپ از سده و سنج
و تفنگ (له بل) و (ماو زر) و (مانلخر) بمجهزار زرع کلوله میراند و دقیقه
از سی تا پنجاه نفر آدمی کشد وزن کلوله های توپهای بادر محوری دو خر و راست

عینکی اجد از ضرب تگرگ مرده بودند ماهرخ صدای بلند میگرفت احمد چون
 بچه گریه‌های زیاد دارد چندان متأثر نبود اما می گفت باید خیلی زحمت کشید
 تا گریه دیگری مثل او تعلیم داد . در دهه دوازده دقیقه سخن آناد و سفید درختهای بررک
 و بار و سبر، کلهای شکفته و شکفته الوان و حارهای بلند چکونه خراب و عریان
 و ریخته و افتاده و شکسته شد و طراوت بهشی بحالت عم حیر و زشی مبدل گردید



دانه تگرگ

احمد ارمس سؤالات می نمود چون ارمس بالای غیر مترقبه زیاد پریشان بودم حالت
 حواب دادن نداشتم سایر اطفال که هریک از ترس نکبھی خریدند بودند دور مرا
 گرفتند ، احمد گفت آقا هوای تمیز و صاف چه شد که یکدفعه این باد تند و تگرگ را
 تولید نمود دیدم آقا احمد میخواهد تموج هوا را بتوانید تگرگ بفهمد . گفتم ایسکه
 توانا آن دیدی تموج هوا بود احمد گفت مگر هوا آب دریاست که موج داشته
 باشد . گفتم بلی برای فهمیدن تو هوا را می شود به آب تشبیه نمود . همیشه صفا
 و جریانش از آب بیشتر و وزشش کمتر است هوا هر وقت به جسد ما می خورد احساس

(بقیه ۶۸) (۸۱۴) . طلمه بطور عمده سال (۱۸۶۶) نگاه کن در خاک و لایه و قناریدن تگرگ یک باره مجبور و را دوپوط
 ویم (هبسم ویم) ارامش افتاده اس و فوایات عمره اس که تا کمون معلما مکان تحقیقات تگوس تگرگ را کا
 یایی عیدهد و اراحاطه علم اس عهد علی الحساب بیرون اس اما نه ایده افتسای مرهویب خود را در کشف و تحقیق
 چکونی اس قدرت عطیه با حلال ما غرض نماد مسلم تحقیق حوادث هوایی سته کشف حقیقه الکیراست
 تگرگ راغ نمی شمارد بلکه علما میکوسد آب و غ مخلوط بهم تگرگ اس

احدی به نیل مقام بلد صاحب منصب لشگری مفتخری نمی تواند بشود ، اگر چه
 پسر شاه مملکت باشد احمد گفت آقا سر حبیب الله خان همسایه ما نقد محمود است
 به مکتب هم زفته لباس سرهنگی می پوشد گفتم پوشایدن لباس عسکریه با طفل محض
 برای تشویق اطفال است معلّم عسکریه و سر باری در راه ملک و ملت و حفظ وطن
 و نگاهداری حقوق دولت نه این است که فی الواقع صاحب منصب است . در این بین
 صدای مهیب و حشمتی کی شنیده شد درهای عمارت حیان بهم خورد که دیوار و زمین
 حرکت نمود . هوا چو شب تاریک شد ، درختهای باغ و تخم و بیج افتاد بشرق و شرق
 بهم میخوردند همیقدر توانستم بخیره را دیدم از آن ناله ای شد میگرد درخت چنار
 قوی به جای ساله در حیاط پیش روی مطبخ بود از آن رکنده شد تمام مطبخ افتاد و حرات
 نمود صاف صدای شکست درخت بیرون دوید اربله اول ناله اورا چون پر مرع
 بپراید و در محلی روی فرش حشمتی پخته معارق زمین زد . چندی شود کرده صدای
 رسیده کسی جرئت دارد سر خود را بیرون آورد به جای و دو سال از عمر من میگذرد
 بادبان شدت و روز باین ظلمت ندیده بودم . بهراس افتادم یعنی منتظر حادثه
 ناگواری شدم ، احد رنگ از رخسارش پریده سخت ترسیده اندامش میلرزید .
 پرسید چه خبر است گفتم واهمه مکن هوا متوج است و باد شدید می وزد . درین بین
 آسمان صدایی نمود که گویی ترکید و از هم پاشید و تکرکی بترکی امارساوه و سر کوسفند
 باریدن گرفت ، طراق طراق . گر گمارا نمی توان سادیده بیان و عجم نمود و ممکن
 نیست تشبیهی نمایم که خواننده از او این حالت ویران را و زیر ساز را ادراک
 بکند و صدیک این هیبت و عظمت علیاں هوا و صدای دلخراش و غم فزای اورا
 دریابد بساعت نگاه کردم شش دقیقه و هشت نایه تگرگ بارید و در روی زمین یک
 چارک تگرگ مثل سکلّاح ناگوشدهای مختلف استاده بود . ارباعه ما معلوم است که
 در شهر چه خبر است در یک درخت یک یک یایک شاحه برک و کوچک ضعیف
 یا قوی نمانده که نریخته و شکسته باشد حدای قادر و قاهر سقوط کربایی خود را
 می نماید و زیدن باد و باریدن تگرگ و سبکت شدن هوا دوازده دقیقه کشید .
 آدمها بیرون آمدند پنجره ها را بالا بردند رفتم بیرون چند دانه تگرگ کشیدم از
 دو دست تا ششصد مقال وزن داشت (۶۸) دم پله ها مرع زرین تاج ماهر ح و گرد

[۶۸] ارمکانات رسمی و در داخله روسیه در سال (۱۸۵۰) عسوی در محال شکی که حرم مملکت قفقار
 و ریاست بادکوبه است معلوم می شود که تگرگی برون (۲۵) فوند (یکس و نیم) باریده (هر یک عاوضه)

خواهد شد (۷۱) زیرا که آتومسفرما بالخلقه چون مایع فشرده همیشه متر صد است که میران استوای خود را در جمیع نقاط متعلقه به خود حفظ نماید پس اگر از نفوذ خارجی این استوا برهم خورد فوراً برای حرکت میگردد و تا استتقرار حالت اولی خود که از قوه خارجی عمل آمده تموج او که وزیدن اوست بالعین امتداد نابد.

احد گشت آقا این قوه خارجی که استوای هوای مارا برهم زد و مورت ای همه فساد کلی که دیدیم کردید چه لازم بود و چه حکمی دارد.

گفتم نارها در صحتهای خود تا از رابطۀ هوای مایه حیات حیوان میان عموده ام حالا این دقت توانشی از عدم بعقل و تفکر توست در آثار عجب خلق تو می پنداری که قوه بی فایده احوادث شد و تولید نتائج مضره نمود حاشا منعت ولروم این تموج بیشتر از آن است که کسی قادر تمداد او باشد.

اگر این تموج هوا می شد آخرت کشف که از روی زمین واجساد عین متصاعد گردیده و در طبقه اسفل آتومسفر مایع می شد کدام قوه می توانست آنها را حاروب کند و تبخیر نماید در اندک مدت علطی عمل می آمد که سکه روی زمین همه به یکبار هلاک می شدند. اگر این تموج نبود که می توانست یا حه می توانست حرارت افتاب را معتدل نماید؟ اگرها را از دریا براند، به صخاری و جبال رساند، تا آبها میاه نامیه را روی نباتات بریزد، دانه ها روید، کلبها بشکند و انهار جاری شود و سی آدم را اسباب تعیس و آسودگی فراهم نماید و اگر رطوبت بی اعتدالی نمایده رانند و متفرق نمودن اطالال و خشک شدن فصالت رطوبی برآید. اندر همه این خدمات آیا میتوان منکر شد که اگر مادامود کره زمین ناست لم بررع و غیر مسکون نماد پس این برهم خوردگی جزئی و حسارت مختصر مورت حدین اعدال کلی و از تهدیرات مطم مکنون حقیقی است که جمیع نکات کومدرا به حساب هندسی خلقت وضع نموده و هر یک را

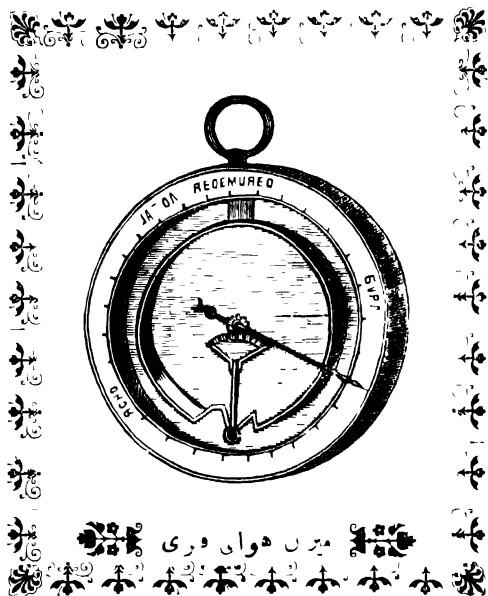
[۷۱] ریا که با اسمی به لغت رطوبت کو میاس با سب برید آورده که عبارت از شش خط شمال شرقی. شمال غربی، و جنوب شرقی و جنوب غربی و معرب که با دو خط مستقیم شمال و جنوب دشر خط و هر خطا ناره چهار خط است عموده و می و دو خط حاصل شده و هر نادره اسمی در طبق جهات ربعیه داده اند هه انهاره عقیده علما شکسته و حورده دور ریا شمال و جنوب مستقیم است که از سب و بلند کره زمین منصرف مواقع طبیعی از قبیل کوه و دره و جبل که بواسطه دورا که یکند از صری به صری میورر با سبک می شود. در اسکه حرارت محرک این تموج است شمه باشد ولی تولید سار ریا در سار نقاط کره است قانون دیگر دارد که با کون بطور شایسته کشف شده و باحد سکوت اچه نوشته اند کافی است

تصادف چیز خشکی میکنیم و هر وقت آب به بدن ما میخورد احساس رطوبتی
 نمایم پس میتوانی بگویی که هوا یعنی آب خشک از حرکت آب زیاد بواسطه قوه
 خارجی در یک نقطه موحی احداث شود که مرئی است و اگر بدن ما رسد احساس
 ضربتی میکنیم . در هوا نیز از نفوذ قوه خارجی موحی هم رسد همینکه بمارضی
 نیست و اگر بدن ما رخورد احساس خارش در پوست خودمان میکنیم و او را باد
 میگوئیم . پس فهمیدی که تموج هوا یعنی باد هم خوردن حالت استقامت هوای
 محیط ماست که آن هوای محیط را بران علم (آتومسفر) گویند (۶۹) قوه خارجی که
 حالت استقامت را در هوای محیط یا آتومسفر ما هم میرسد عبارت از تأثیر حرارت
 آفتاب است به نقاط کره زمین که در طول وجسین خط استوا واقع شده اند از تأثیر
 حرارت ذرات هوای محیط آن نقاط ررک و خفیف می شود بسوی رأسین شمال
 و جنوب انتشار و صعود میکند و از رأسین درات هوای بارده هابط و مترصد گرفتن
 حای درات صاعده حاره گردد و از این صعود و هبوط تموج مستقیمی بعمل آید که
 همیشه می وزد و او را باد شمال و جنوب گویند (۷۰) ایضا میتوانی رأی العین دریابی
 حانه که هوای داخلی او گرمتر از هوای خارج او باشد تا دریا منهدی ناز عودی از بالا
 هوای داخله گرم بیرون میرد و از پائین هوای خارج سرد داخل می شود و همین
 خروج و دخول باد یا تموج است که تا استقرار تساوی هوای داخل و خارج تمتد

[۶۹] آتومسفر بمعنی (آتومسفر) زبان یونان است آتومس بمعنی دار سر بمعنی مدور است پس بمعنی
 آتومسفر یعنی هوای محیط کره زمین است تا مرکز کره هائبر برای خودشان هوای محیطی دارند که آتومسفر آنها معدود
 می شود هوای محیط ما زمین را به قطر چهل فرسخ (۳ ورس) از هر طرف احاطه نموده و چون کره مدور است
 هوا بر در صورت مطروف خود یا ملفوف خود مدور است اسقط در همه جای کره یکسان نیست درازای حاره بیشتر
 درازای ناره کمتر است هوای محیط چه کره که دره تن اشاره شده دوماره اصلی ۲۹ اروت و ۲۱ مولد المجموعه است
 غیر از این دوماده اصلی به ترکیب میجایی حامص فجعی و حار است بر همیشه دارد بدر حامص فجعی و بخار است چون
 متصل در تراید و نقصان است حقیقا ممکن نیست همین قدر باید دانست که در هر دو نیمه مریم طبقات اسفل هوا نسبت حامص
 فجعی به سایر مواد نسبت چهارم تنها پنج و افلاکه نده هزار است حامص فجعی در هوای بارده چون ناظرات نارار
 دفع می شود کمتر است و در هوای گرم و سرد بخ سدی بیشتر است و همچنین شهبان باستان که سانات
 و اشجار میجواند و از خوردن حامص فجعی که عدای سانی است می ماند حامص فجعی بیشتر از رور در هوا
 جمع می شود اس فقره در حیل و انان شهبان هر کس محسوس می شود پس هر چه هوا حامص فجعی را زیاد دارد خشکی
 او بیشتر و از این رو سکنی بر است و هر چه هوا رطوب دارد حامص فجعی او کمتر و جعش بیشتر است و همین جفت
 و ثقل بمدواح و حصص با هبوط و صعود عقربك نارومتر و اساس میزان اوست

[۷۰] اوایل باد را نفس المکی میدانستند که میل خود هر وقت نخواهد میدمد ناشدید و یا صبیعی می ورد (نکن)
 نام عالم اول کسی است که در مانه شاربدم در علم (متاثر ما) به تموج هوا و تقسم راجع به شل و جنوب بالنات
 دارد بعد از آن (مالیه) معروف اساس این علم را محکم نمود و از منقدمین (ساراپا) در سال ۱۷۳ و (ادامیر)
 در سال ۱۷۲۷ در این علم تألیفات دارد آنچه محقق است این است که این بساط خلق با جمیع حرکات او در حیل قاعده
 مستقیمه می باشد و هر کره میل و خواهش خود تغییر پذیرد مگر باراده حلق او

از برق و کهکشان و حره شمال فقط رق تادرجه سکوت منحل نخواهد شد (۷۲).

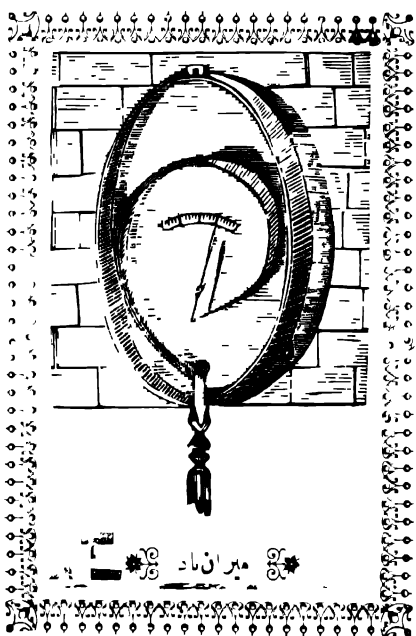


میزن هوای وری

[۷۲] تعیین درجه ریاچه اقسام ستکه بعضی هشت قسمت نموده اند عبارت از سرعت وریدن اوصد در هر نایه چند (متر) مثلاً سم در هر نایه بر متر می‌رود باد دومتر . باد تندده متر . باد شدید بیست متر ، باد شدیدی و شش متر . باد طوفان یکصد و سی متر (مقصود از طوفان همان باد اورغان است) همه آنها را بواسطه اسمان مخصوصی که در متن نام برد شده با (انامور) یعنی میزان باد مشخص نموده اند باد محالی غیر از طوفان که اورا (اورغان) که تند در دریاها و خشکیها گاهی بعمل آید که کشتی و عمارت را برورر میکند و اورا (توره) می‌شود که معلوم نیست که ارچه و چگونه به عمل آید و هرچه بیانات میکند سکوت سائل را کافی نیست



مأموریت مخصوصی مقرر فرموده و ایستاده مواد متصاده را چندان بهم مربوط و پیوسته کی داده که وجود یکی بی وجود دیگری محال است (و هو علی کل شیء قدیر)



احمد گفت اقا حقیقت اگر باد می وزید من نادان خود را بافسار الوان می توانستم شب به آسمان بپرسم . دیدم اقا احمد از برکت احتیاج شخصی خود مسعت باد را حس میکند و قبول میاید همینکه خیلی متفکر نگاه می نمود گویا میخواست چیزی سؤال کند به خیالم رسید که حالا در حات سرعت وزیدن بادهای از میران باد (آنامومتر) و از سرعت جریان ریاچ متوسط و معتدل و تند و شدید و اشد باتکوین تکرک خواهد پرسید خوب شد که پرسید چون تادحات کلیه و محرک اول بودن قوه الکتر در تعبیرات هوایی و یکانه یا یکاکی سه ماده نور و حرارت و الکتر محقق نشود، و در علم تموج هوا چندین مسائل لایحل سد طریق فهمیدن خود و فهمانیدن دیگری علمای فیزیکا خواهد بود و از اقسام ثائذ تعبیرات هوایی (متالورژیا) که هوایی و مائی و بوری است آنچه منسوب بهواست از ریاچ سه فقط اورعان و آنچه منسوب به آبست از ابر و باران و شبنم و برق و تکرک فقط تکرک و آنچه منسوب به نور است

وقسم های بیفایده حریف خود را بر و جواب نگیر. گفت آقا بخدا حقیقت نمی خواستم شما را زحمت بدهم اما چه کنم خانه دروغگو خراب باشد و بال بگردن خودش با آقا محمد حسین ایستاده بودیم دم دکان او و تکلیف عود رویم خانه آنها چایی بخوریم اگر چه آقامهدی از من وعده گرفته بود که امروز خانه آنها چایی بخورم آقامهدی مهمان هم داشت با حاجی محمد شفیع قرانای می شناسید کدام حاجی محمد شفیع را میگویم شربك میرزا حسین صراف آدمهای معروف هستند چندی قبل بهم خورده بودند یعنی در میانشان هیچ چیزی نبود اما آدمهای ما را خدا انصاف بدهد همه بدقلب و مقصد و میان بر هم زن هستند حالا آشی کرده اند عصر او را ناچند نفر برای خوردن چایی دعوت عوده همراه وعده گرفته بود آقا محمد حسین که تکلیف عود کفتم خوب آقامهدی از خود مان است نمی رنجد خانه آقا محمد حسین را ندیده بودم رفتم دم حوص سموار آوردند سر آقا محمد حسین خدا نگهدار خوب جوان است چایی خوب سفید برداشت آب تمر و آب لیمو همه چیز میا بود ازین طرف و آن طرف صحبت میکردیم عیت شما را هم عودیم خوب نفس داشتم آدم خدایی دارد واقعا آقا محمد حسین محصل شماست اما درامای صحبت حرفی زد که من متحیر ماندم و باور نمودم چون آقا خدا سر شما هر کس برای خودش عقلی دارد ما را بگوش خود نمی برد چنین نیست؟ حقیقت مرك من بطور نیست؟ موره برای خودش يك عقلی دارد چون خانه او بود حرفی مردم را آخا بر خواستم راه راست بیایم خدمت شما در راه به آقا محمد رسول راست آمدم از ده حواریان می آمد قدری با وصیبت نمودم کردوهای آنها امسال حمد خدا را خوب حاصل دارد آقا محمد رسول را نمی شناسید را در زن سلیمك اردال قوسل روس است بقدر دوست درخت گردو دارد غما جزئی قرائتش میرسد یعنی بد نیست پارسال بقدر صد تومان گرد و فروخته خدا بدهد يك پارچه تان دارد برای خودش میخورد ما او خدا حافظ نموده آمدم خدمت شما اگر چه مطلب چندان قابل نیست چه بکنم میخواهم بدام شما چه میفرمائید عقل من چه طور ریبه.

خواننده محترم ما لطراف مجموع نکات گفته های مصاحب من ملتفت شده میتواند در هر چهار سوی حقیقت این حالت را ناچشم خود دیده و استماع نماید بعد از آن تصور بکند حالت شونده این تفصیل را که اوقات اواز شنیدن این سخنان با وجود لکنت

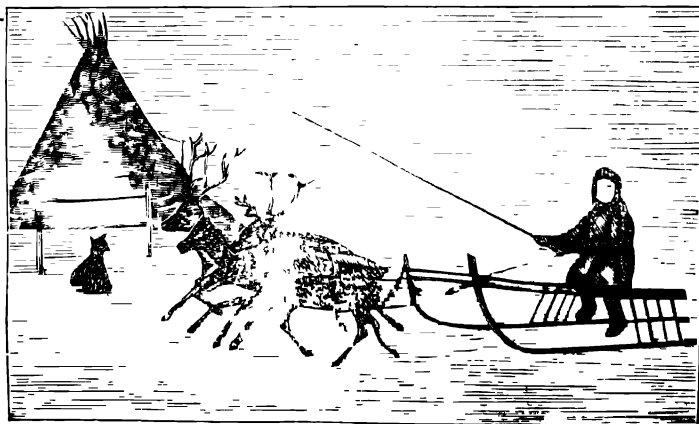


مورچه پناه و پروانه بست و چهار
ناریدن نارش و فکوس مروارید

ورود حاجی نامعلوم تبری
چشم دارد بواسطه مغلول ارجه‌ل فرسخ می‌شود دید
کودن ماده شاددار شمالی
مولکراف معروف

امروز سپرده بودم هیچ کسرا ردمن نگذارید بیايد درراسته و آسوده شسته
قلمهارا تراشیده و مدادهارا چیده عيک خودرا زده میخواستم شروع جوشن نمایم .
در حیا طرا زدند صادق خبر آور که حاجی..... تاخر تبری مقیم نمایس است
بدیدن من آمده (از نوشتن اسم او محض احترام وطن خودم سکوت میکنم) گفتم
بیايد حاجی وارد شد تعارف معتاد همیل آمد . حاجی گفت آقا (اسم مرا میگفت
و در ابتدا و اتمهای اسم دودعه لفظ آقارا تکرار می نمود همیشه رای اختصار
من بلفظ آقا اکتفا می کنم) بخدا شما احلاص کلّی دارم آمده ام ار شما مطلبی سؤال
نمایم اما معطل مانده ام گفتم بگوئید چرا معطل مانده اید . گفت خجالت میکنم
میدانید چرا چون چندان قابل نیست که شمارا ززرحت ب ب بدهم (زنانش
لکت دارد بیکم وزیاد حالت و کلمات اورا بملاحظه مطقیّت اشا حواهم نوشت)
گفتم عوض ای همه اطهار افعال بهتر این است که سؤال خودرا بگوئید و جواب
بگیرید من و خودرا آسوده نمایم . گفت آقا بخدا خجالت میکنم اخر چندان قابل
عرض نیست گفتم بده خدا ای همه طول سخن چه معنی دارد عوض این سخنان زاید

حسین راست گفته گفتم مکر راست گورایید متعجب شد گفت آقا (متصل اسم مرا بادو آقای ابتدا و انتها ذکر میکند) من همیشه در راست میگویم بحق خدا راست میگویم امامدین عصر هر کس راست گو باشد باید تعجب عود . گفتم خیلی خوب اگر بشنوی مورچه پنجاه چشم دارد ناورنگی کنی ؟ حاحی قاه قاه خندید وگفت میدانم شما شوحی میکنید . گفتم پس بشییده که یک جور پروانه هزار و پانصد چشم دارد . حاحی متغیر شد بخیالش که من او را استهزا میکنم گفت آقامن صاحب امتیاز درجه پنجم نشان شیرو خورشید و مدال عثمانی هستم امروز و فردا است خیاره ویس



زمان قایل و هزارکار واجبی و موتی و افسوس از اتلاف بقود وقت گرانها تاجه پابه
تلخی شود . من از تفکر بیکاری و ناهمی و پرگویی و قسم خوری این شخص متغیر
شدم عرق نمودم ، کم مانده بوده حالت عشر و بدهد ، آهسته گفتم حاجی آخر
انصاف بکن حرف خود را بپرس و گریه بیشتر ازین اذیت حرام است حاجی گفت
آقا کوزن ماده شاخدار دردیا پیدای شود ؟ گفتم چرا در مملکت شمال یک جنس
حیوان است که نرماده هر دو شاخ دارد و هر سال شاخ خود را می اندازد باز حای
اوشاخ تازه میروید سکه اراضی ناردۀ شمال که بیشتر چادر بشین هستند کله ها از



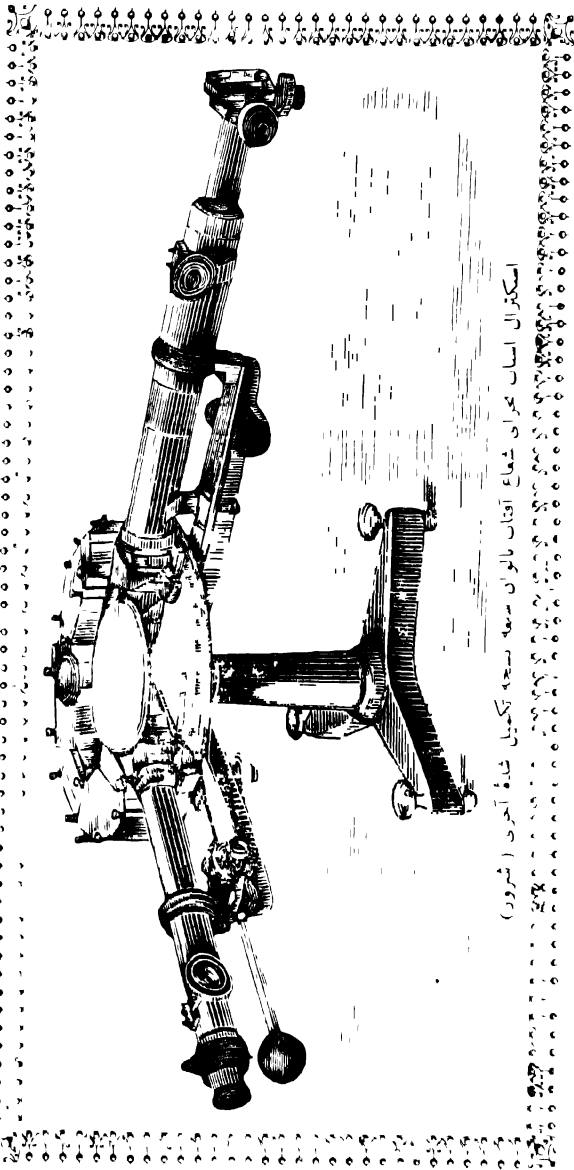
اینجور کوزن دارند و در خور جمع مایحتاج آنهاست در حمل و نقل مثل کاه و اسب
بعراده و روی روف به (سورتمه) می بندند ، کوشش را میجورند ، و پوستش را عوض
لباس میپوشد و شاخ آنها نیز زمان التجاره ایشان است نان کلیس و امریکایی ها که سالی
دو سه ماه بدانجاها تردد دارند می فروشند و ناملزومات سائرۀ خودشان معاوضه میکند
حاجی گفت شاخ کوزن استخوان است ؟ گفتم هیچ شاخ استخوان نیست استخوان متکور
از سه ماده ترشی فاسفور و آهک و سفیده است شاخ یا ناخن انسان و حیوان و چکال
طیور عبارت اردو ماده (والا کوزن) و برین است حاجی گفت عجب! پس آقا محمد

مرئی دست و همین معاومات مفیده بود که تشدد شمای افروود . حاجی قدری آرام شد گویا از نااهمی خود مصمل گردید و اندکی سکوت نمود درخواست تشریف برد . بعد از دقیقه همی که از حاجی خلاص شده میخواستم مشغول بشوم احمد و ما هر خ و اسد و ریت در آمدند خواستم محل نگذارم رود روید گفتم حرانی موقع و ناخوانده ردمن آمدید مگر بارها گفته ام که بی دعوت و آنکهی بی موقع منزل کسی رفتن بی ادبی است .

احمد گفت آقا من گفتم حالا رویم آقا مشغول است . ما هر خ گفت آقا من میخواستم از شما پرسیم که چرا رنگ آسمان غما کودی نماید بی اختیار چندیم گفتم از سؤال این مسئله نحال شما چه فایده من ذرات الوان سعه هوارا حه طور میتوانم شما حالی نمایم تا شما بفهمید که آنو مسفر ما سایر الوان را میخورد فقط لون کبود را غماش میدهد (۷۳) یا چه طور بگویم که باریکی حو و نور سفید سمس هر دو متفقد آنو مسفر ماعکس می اندازد و از ایرو رنگی کمود در افق ما که آسماس میگویم نمودار می شود و هر چه بالاتر است بی تند و مایل سیاهی است . روید ایچور مطاب شما بی فایده است . یک دفعه اطفال هم آواز گفتند آمده ایم شما پول بدهید و زیاد بدهید و بهر يك از ما مخصوصا بدهید . اسد گفت از همه بر کتر شرا عن بدهید . دیدم این دفعه مدبر اینها

[۷۲] هرگاه نور سفید آفتابی ارقطه نقطه دیگر منتقل شود در این صورت غیر از اسک حط عبور خود را تغییر میدهد به بلون نورا میشود ایما یعنی تفریق شعاع را بانوان سعه (اسکتر ، ش آئینر) گویند اول این قاعده را بنون معروف مشاهده نمود و حقیقات خورا انبار داده الوان سعه نور بادبختی . پیوره . بیلی . سر . ورد . نارنجی . سرج . است در و ف تفریق همه اس الوان با حطوط علجده دیده می شود و طول حطوط الوان در مسافت است طولانی تر از هم نارنجی و حقیر تر از هم نارنجی است [همه اس الوان سعه مفرد یعنی سعه قابل تجربه هستند زیرا که اجرای رکیبیه ندارد مگر اینکه ترکیب میخاسی بنوده الوان و اسام الوان عجیب و غریب که الان درصیات معمول است بسازد] اسباب تفریق نور شده که نا اندازه مخصوص مثل ساخته اند در امتحان عمل الوان این حره خانه باریکی نقطه باریکی مار غاید و اراحا پرتو افتار امیان حبه باریکی اندازد و در معبر حط نور همان اسباب تفریق مثلث را که وصا شیه نه او بره های بلور معروف است میکند حط نور سفید ناومیرسد و از طرف دیگر حط الوان سعه بر می می افتد و مشهود می شود و اگر عوض نور فتان بر نور روشایی یکترا بر سهین قرار تفریق کند نارحالی ار الوان سعه باشد همی که گاهی در بعضی شعه ار الوان سعه دولسه رنگ برای بودن ماده اینها در اصل شعه نور دیده می شود ولی در شعاع افاب هبلون انمی است ، شتر دیده شده و میگوید موجودیست هرگاه حطوط الوان معتدله را اسباب افتراقی بواسطه اسباب مخصوص که عمارت ارفع اییه کوچک که ماده با طرد در است یک نقطه منتهی نماید همه الوان در نقطه اسباب نار سفید و بزرگ میند [هرشل] بمعالم مجسم وجود دوریت علجده را که غیر از الوان سعه اسباب ناب میکند همی که برای الهی حیل معوت دارد و از آنرو مسلم عمومی شده ساتات که از نور افتاب الوان سعه را مول می نماید اسعداد بکوبی آنها نشان دادن هر کدام اران الوان مأمور شده فقط او را غماشان میدهد و سایر الوان افرومی بر سهچین هر نقطه لاسجری جمیع نبات و حیوان و جماد استعداد لویه مخصوصی دارد اسسکه در یک رنگ یا نکل و موه چندس لون مشاهده می شود که هر نقطه با نقطه دیگری مناس است (ای حدان اکبر مبرهی آرا چه مشرکان در حق نومیکنند)

مینماید و لکن علمای علم حیوانات بیشتر از با صد قسم پروانه را بدستاری اسباب دره
ینی تشریح نموده تحقیقات و معلومات خود را انتشار داده اند حالا من و شما



اسکترال اسباب بخار شمع آفتاب بالن سعه بسجه تکمیل شده آخر (شور)

بیزحت میدایم که حیوانهای نان کوچکی ار هزار تا دست و به هزار گوشه چشم
دارند که ماهمه ابهامی بدست و برده ان اطاعت و مازکی آنها مثل پرهای سریع پرار موس و لی

میکند . برای اینکه در صفحه ترسیات سوزن زمینه جدیدی در طبق استمرار تکلم بعمل آید اوله آهن صفحه دارا اباب مخصوص که مثل ساعت ناکلید کولک می شود در حرکت قهقری است هرقت متکلم ساک شد حرحرا بگمیدارد لوله صفحه دارا سقطة اندای خود میرید چه طور که در حالت تکلم اورا چرخانیده بودند همان قرار عمل میکشد (.) صدا و نعمات خواننده یا متکلم که دقیقه قبل ازین

[*] علام مخصوص عبارت از قطعه های کوچکی است که مثل سطر مستقیم در روی صفحه مرتب می شود و مثل اینکه دندانه شاهرا در روی صفحه سرب یا قلع آهسته فرو برده ناشی و علامتی مانده باشد که پنجم روش دیده شود

گفته و خوانده بود با همان اهک و نخرخ و اوح و حصیض مسموع شود . و اگر همان صفحه را نگهدارند هر وقت بهمین اسباب یا مثل او توضیح کنند تا صد هزار بار تکرار میتوان کرد و صد سال می شود نگهداشت و ازین جهت همان صفحه را لوح محفوظ میگویند یعنی هر چه سپرده نگهداشته و همچنین لوح فطری گویند چون نوبه رزبان ولت ناسخن یا نعمه سرابی با آن زبان آشناست اورا حفظ می نماید ، و هر وقت نخواهد تکرار میکند و ابیات و اشعار و ادعیه و مواعطه و نطق و نواهای موسیقی جمیع ملل و حثی یا تمدن عالم را مثل خود متکلم تقریر مینماید . تکرار صدا و نعمات و الحان نازک زیل و موم موسیقی سهل است الا همان (یدسون) اعصوبه رورکار اسانی درست نموده که در حین تغنی و تکلم از مغنی و ناطق در هر ثابیه چهل و هشت عکس برداشته می شود در عکسها جمیع حالت عیظ و شمع و گریه و تغیرات صوری از قبیل چیدن آرو و حرکات بدنی و ارتعاش کلیه بدن ناطق یا معنی بواسطه همان اسباب انطباع ذرات شعاع محفوظ شده باقصای بلاد عالم میفرستند در آنجا چگونه که در توضیح صفحه تکرار تکلم و تعنی بهمان قرار بواسطه همان عکسها جمیع دقائق حالات ناطق و معنی را در چندین هزار فرسنگ می شود دید و شنید . و اگر شخص ناطق یا مغنی معروف مستمیع است اورا پیش چشم معاينه خواهد دید و متغیر خواهند ماند که چه می بیند و و کرامی بیند و چگونه می بیند بهم چنین معلمی درس اصول خارجی را در صفا همان بشاگردان خود میکشود و در گوشه مجلس آقای مونا گراف همرا بلوح محفوظ خود چیده با عکس درس آورده در تبریر و طهران در مجمع طباطبائی هم درسها را تکرار و هم مدرس را بیدار خواهد نمود . (۷۴) احمد گفت اقا اگر خروس

احمد است معنی اتفاق را بکار رده و دریافته است که قدرت و خوشنخی در اتفاق است و نکبت و بدبختی در نفاق چها کرک يك می آمدند حرف هیچ کدام مسموع نمی شد خیلی تماشا داشت دست از کار باز داشتم پول در آوردم گفتم میخواهید همدر یکجا چه بخرید . گفتند ار طبقی فرنگی انجیر خواهیم خرید گفتم کدام طبقی چه فرنگی در این بین صدای زنگ خوش آهنگی از کوچه شنیده شد اطفال بهم خوردند که طبقی فرنگی آمد گفتم آخر طبقی چه میفر و شد احمد گفت جوانی است در روی عراده دو چرخ خوش و صم و تشنگی شسته پیش روی او طبقی است با حاهای کوچک در میان هر يك نوع میوه خشک ریخته و اطرافش را با کلهای رنگین چیده بالای سرش چتری است اطرافش ریشه کلاتون دوخته شده که هم خود و ماع اورا سایه بان است یکفر فرنگی دیگر عراده را میکشد دم درهای ایستد و آوازه میخواهد دروزدم در ایستاد گفت خانها بیاید از من میوه بخرید عریم میخواهم از لطف شما منتفع شوم . ماهرخ رفت انجیر خرید من رفتم بدم آمد چرا خانها را صدا میکند و آقایان را نمیکند . ماهرخ گفت اقبال فرنگی خودش دست نمیرد و حرکت نمی کند مرد عراده کش او انجیر را کشید بمن داد و پول از من گرفت . همیشه خودش اول که رفتم بمن سلام داد بعد که پول دادم گفت خام کوچک خدا ترا سلامت ندارد . گفتم نور چشم من آنکه از تو پول گرفته و دعا نموده آدم نیست و بیشتر از آنچه گفته است نمیداند میوه و فروش همان مرد عراده کش است که صورت مقوارادر عراده شایده و در جوف او اسبابی که مدتها است (بدسون) معروف امریکائی اختراع نموده و او را (فو انغراف) صدا نویس نام داده تعبیه نموده و بواسطه همان اسباب کلمات محفوظه را در دم هر دو پیش هر کس تکرار میکند این اسباب که در سال (۱۸۸۸) یعنی چهار سال قبل ازین تکمیل شده و جوهر است یکی خیلی توبر توو طرح قدیم و یکی طرح جدید و بسیار ساده و سهل و عجیب و داعی حیرت است از شرح طرح اول صرف نظر نموده بطور اختصار تر با طرح آخری که میان همین مقواست آشنا میکنم و صورت او را نشان میدهم تماشا بکن ازین دهن آفتابه هر چه بگویی پرده نازکی که در مقطع اوست متحرک می شود و سوزن کوچک (اشتیفت) که بطرح و اندازه دندان شانه و به پرده نازک وصل است همان حرکات را بروی صفحه ولزی که روی لوله آهی چیده و بواسطه دسته چرخ دار او را باید در حین تکلم یا تغنی چرخانیدن باعلام مخصوص که مرئی است نقش

ازنه دل مستدعی شدیم (۷۶) احمد گفت اقا هوا چند روز از بود امروز چرا نارید و نگذاشت تماشای حرف ردن . قوا را نکیم گفتیم آچمد روزه هوا سیر شده بود امروز سیر شده (۷۷) و فصلاآت آب را که می توانست نخورد برمین ریخت . احمد گفت راسی برعالم من هرویت آب میخورد تا سیر شد از دهنش میرد . گفتیم درست فهمیده هوا بر مثل برعالم تو تا سیر شد فصلاآت آبرا میرد گفت اقا ابرها آب را میخورد و بعد از سیر شدن میرند گفتیم ارجیری می خورد ابر و آب هر دو یکی است اخره مائی که از فشار مخصوص در هوا غلطت یابد و مثل دود و بخار غامری می شود ابرا ابر کویم و اگر هوا سیر و مستعد است بصورت قطره یا ششم روی زمین میرد . احمد گفت آفاس چه طور از ابر می بارد دیدم خیلی حرف تازه میرد گفتیم از کجا شنیدید که از ابر می بارد گفت محمود در کتاب میخواند که در بهار صد هفتاد و نه دریا روی آب می آید و از ابر یسان یک یاد و میواید صورت قطره ماران بخوف صدوی می افتد و همان میواید یا گوهر است که عواصان بیرون آورند و مثل جواهر گران بها می فروشد گفتیم اینها همه سخنان بی مأخذ است مولد میواید کرمی است از اقسام (مالوس) ابرا (ایکول) گویند اقسام مالوس یعنی کرمهای دریا که در میان کوش ماهی زنده گی می نمایند از هزار بیشتر

۷۶] کاوونک بران اسکا، شیر بعضی اشجار حور و سکه در کاهای براریل و عیوان امریکا میروید درجهار درجهار، اچند خارجم رند شیراز و سدرج چکیده رچونک کایا کود رس جمعی شود بعد انهارا جمع کرده روی طرف شمالی ماند و رشتش حشت میکند از حیثی رنگش سیاه می شود بعد در حرارت (۱۲) درجه میکندارد و هیلوانی منلی سر سیم هیلان درخت واری شو رجب سرتیم کف اماچنده کی ندارد از او انواع و قسم اسمها رس میکند عوض دلمو نکشش و عوض سار اسمهای خللی مسری میکند حالا انس با پوش و مطه های ام اسباب آری رکوچونک رس می ماند اگر حرارت اور و وقت کذا حق ارسد و بسبب درجه بیشتر باشد بدلیه جاری شود

[۷۷] تعیین در حارات بر مبنای حاصل فحش رشوی عبط مانجون متصل در تریل و تکثیر است متشکل است ولی حدی دارد که بشتر این حد حاره مانجی را هو مول می کند و آن و را سه پشدن هوا میگوید پشدن هوا متفاوت است با کاهی وجود حارات حریلی پسری هوا کافی است و کاهی کالی او بر کافی نیست شخص این کالی پسری وعدم سیری و قوف و بارید و انحطاط مین حاره است که در صورت ارتفاع بیشتر و در صورت انحطاط کمتر لازم است فرصت کن هوای گرم که اخره مانجی و دور او کالی پسری او را می موا که یک دفعه در آن وقت او را تریل داده فریب بدرجه صفر آورند و هوا سیری شود و وصلات برابر صورت شمع نا مانان فرو می درید و با صراحت برای وضوح میگویند هوا که حرارتش درجه دهم مین انداره (رئومیر) رشد اگر هر بیرونه چهار اهرار نماز آب داشته باشد پس است یعنی بار بار بر آ که همین چهار اهرار مین سیری و او ای به رده گرم است ولی در صورت ارتفاع حرارت نیست درجه چهار اهرار پسری امتری شد بد در حرات بار شور پسری فعلی آید و با سیری فعلی ساند باریدن مطلقا می شود این که کاهی رشد حرارت و آن میگوید بارش خواهد آمد این قاعده کلیه است اگر در وضیته مستوی احجم یکبار را در و و در حراتی در مقامی اش که در و در عقب هر دو وضیته روع نگهداری روغن که در پشت شسته اند از است و در کجاده می شود را با بد در حرات است این است که اگر در طوب ضقات علوی هوا که افات از میان آنها گذشته تمامی با بد در حرات تا بنیر یکدیگر و علامت آمدن باران است بمعنی علامت استعداد سیری هوا است

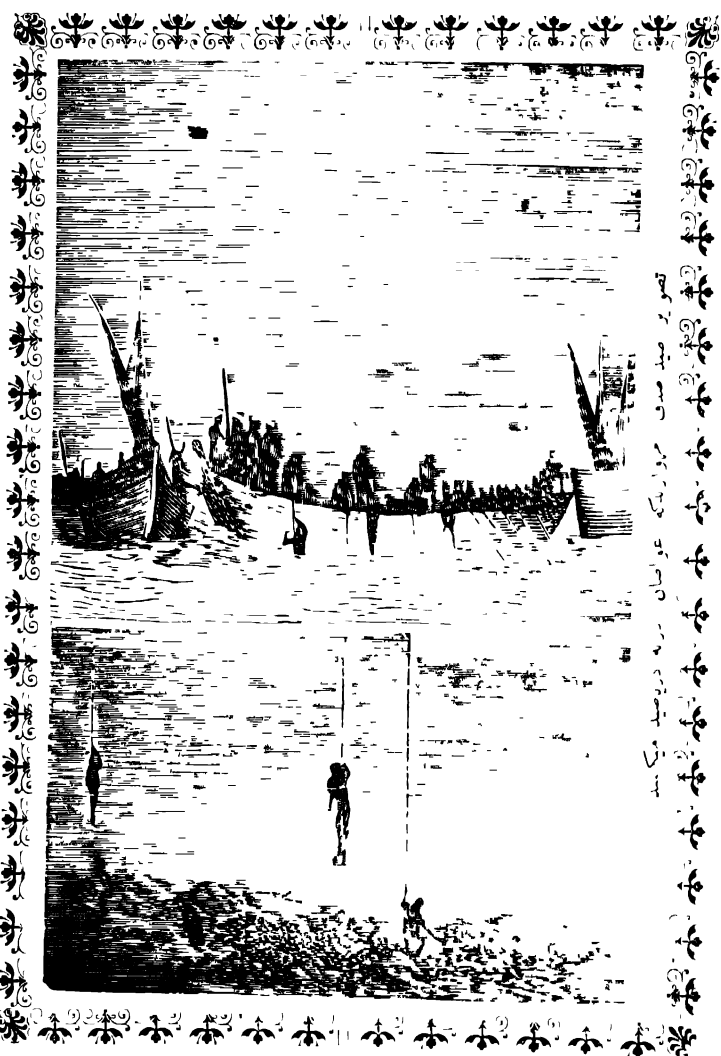
سفید مابانک نماید فونا غراف اورا هم میتواند حفظ و تکرار کند . گفتم یکی از ارام
فواید این انکشاف حفظ اصوات و کلمات و وصایا و ادعیه و اذکار است که پدرا در سر
یا پدر از پدر و مادر و برادر خود میتواند نگهدارد و هر وقت نخواهد تکرار نماید
و جمیع حالات ماضیه مرده را مثل اینکه زنده است در مقابل خود بداند احمد این
بیانات خیلی تعجب نمود معلوم است عمق مطلب را که حارج ارا حاطه فهم اطفال
است رخورد شد و در عالم حلقه که فقط در خور احاطه حلق اوست بحر غز
و حیرت و سکوت چه می شود فهمیده میخواستیم باز ارا حراعات (یدسون) نامحد نقل
نایم (۷۵) چون (یدسون) ایروزها اسباب حلم درات ناصر را میگوید تکمیل
نموده و بواسطه مقتول علی الحساب از پاره فرسخ نقطه مقصوده را می نماید . وجود
ذرات متمدن ناصر هوا اساس این اسباب عجیب است یدسون معتقد است که بواسطه
الکتر میتوان مرا طه میان عالم روح و شهود قرار داد و از قرائن علیه نکشف این سر
زرک موفق خواهد شد .

با اطفال پول دادم به احمد نیز گفتم رود تلاشای حرف زد مقوارا نکند اطفال
رفتند میخواستیم مشغول بشوم هوا اربود یک دفعه ناریدن کرفت از پنجره که محاسدی
در حیات بودند نگاه نمودم دیدم اطفال تحمیل برگشتند و نخبانه میدوید و رنگی طبقی
نیز از کمر خود پارچه که عوض شال حوش روی بسته بود باز نمود و چادرش درع طول
و سه ذرع پهن کشوده شد یکسر او را در چتر عرا ده قایم نموده و سر دیگرش را انداخت سر
خود و روانه راه شد پرده مار کی کا عده که از کاو چونک درست نموده اند هر کرم پس
نمیدهد و فرنگی و عرا ده و مقوای زبان دان او را از روی و باران و آفتاب حفظ میکند
باین سلیقه و احتیاط و وقوف و تجربه این ملت با علما و عقل و عمل متحیر مادم و مقام علم را
تحمید نمودم و از خدای قادر و علیم بیل توفیقات حایله معارف را بوطن محبوب خود

[حقیقه ۷۴] داده بود آتوب اول ملوع او و خیلی ناقص و نوبتو بود حضرات یدسون معلوم است تعجب نمودند
و بر امور خارجة مرحوم بیان او را از میرزا قی خان دوکتور کاشی مرحوم خواسته و ان مرحوم در روزنامه طبعه
اصفهان فرهنگ نمرة چهارم (۲۲) ربع المانی شرعی معلق در سبب نوشته است

[۷۵] در کار خانه یدسون حالا ساعتی درس کرده اند در پیش اسباب فونکرا قیاسه که به خصوص که برای
احراز ساعت مأموله درس شده در نقطه مقصود میکداری و فونکرا قی می سپا که بر او را میل ساعتی نکوند
و یاد آوری نماید که باید فلان حاروب و فلان کار را کرد فردا در ساعت معین فونکرا قی کلمات دوری سپرده و او را
تکرار میکند و صاحبش را احراز می نماید در روسیه الان اس ساعتها فروخته می شود خود فونکرا قی باید
تومان می فروشد ناین ساعت با اطفال وقت تعلم یا آوری می شود و فونکرا قی در ساعت معین مأموریت
خود را می شود و عمل می کند

این جواهر از قدیم اسباب زینت زنان و مردان دنیا بوده ازین کوهر س لطیف
سالی ده ملیان مات در روی زمین خرید و فروش می شود .



صحت را تمام نمودم احمد برخواست رفت به محمود نگوید که افتادن مروارید از
ابر نیسان غلط است .



است پوستشان چون ماهی سریشم دارد . برکی آنها اردانه ارزن تايك وجب دیده می شود تکوین آنها چون ماهی بواسطه تخم است بعد از بیرون آمدن از تخم تا صورت و حرکت یافتند از مسامات پهلوی پشت خودشان مایی که ماده آهک است دفع میکنند و گاهی ماده سسك چغماقی بیرغلاوط دارد مانع مدفوع از الصاق آب دریا سخت گردد و باندازه و طرح جثه مالوس برک می شود و سرانای کرم را می پوشد .

(ایپکول) یکی از اقسام عذیده اینهاست تا از تخم بیرون آمد مایی چنانکه گفته از خود دفع میکند و سبب دوریه دور خود که او را صدق کوئیم ترتیب دهد که فی الحقیقه جلد دوم او محسوب است زیرا که صدق با او پوستگی دارو و عیل خود هر وقت خواهد باز کند وی بدد و همچنین در وقت حال غذا صدق را ناری کند تا عذیده خود را که حیوانات ذریه بی است بخوف خود کشند تا آن حیوانات گاهی درات سحیه بمیان صدق می افتد و اندام لطیف آن حیوان را تجدیش میکند ایپکول روی آن دره که او را زحمت میداد ماده سروارید را که مانع است از خورد دفع میکند و روی او را می پوشد تا آن او را زحمت بدهد و این همان سروارید معروف است عواصها هر سال درایم مقرر با انصباط کامل که از قواین بین الملل این عهد است در کشتیها با راحی بخار سروارید خیز سفر میکند و مشغول عواصی می شوید صدق آهک است اگر او را بسوزانی حای آهک میتوان استعمال نمود عمق آنها می سروارید حیرانده تا دست درع است غواص از نیم دقیقه تا یک دقیقه می وارد زیر آب ماند و کیسه همراه دارد از هشت تاده صدق میان او جمع نموده بیرون آورد عوض سروارید در جریره سیل و وجرا بر عمان و دریای احمر و حلیج مکسیکا می باشد . از دانه ارزن تادانه تخم مرغ درشتی سروارید دیده شده بعد از بیرون آوردن آهسته بوعی که حیوان را صدمه نرسد صدق را باز میکنند اگر سروارید دارد میگیرند و اگر ندارد ذره سحی از ربك میان صدق می نهند آهسته می پوشند و رده درنه دریا میگذارند سال آینده دوباره می آیند و سروارید او را میگیرند گویند (کلیا پتر) ملکه مصر کوهری برکی دانه تخم مرغ داشت بصلاح دیدمشاطه کان در میان سرکه حل نموده برای لطف اندام خود استعمال نمود .

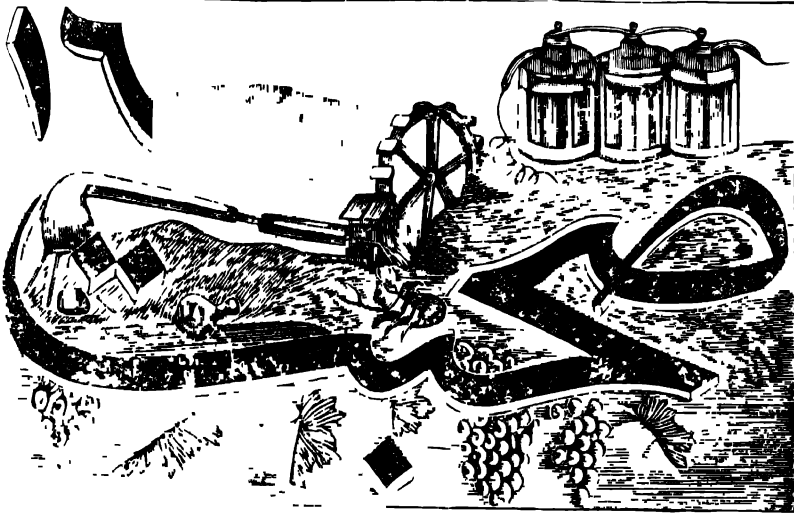
فلیب دوم قرال اسپانیول کوهری ناندازه امروود کلابی داشت حالا هم سلاطین بخصوص ملکه انگلیس و شاه ایران شده های سروارید عاقلان درشت دارند .

زندگی نمایند (۷۸) و در نهایت سرعت ادها ناتی را جمع نموده جانهای مسدس يك اندازه که یکی از همه بررگتر و مخصوص نشین شاه است سازند شاه در هر خانه يك تخم میگذارد بعد از چند روز تخم می شکند از میانش کرم سفید رنگ و سیاه سرنی پابرون آید و در جستجوی غذایی شود طبقه کارگر که مأمور تهیه غذای آنها هستند فوراً غسل را بدر و دیوار خانه کرمها مبراشند کرم ان ذرات عسلی را می خورد و می ایستد و می خورد بعد از هشت روز قدری بررک می شود از دهن خود ناری مثل تار عنکبوت بدور خود می تپد کیده سر بسته در دور خود نساچی می نماید همان ساعت زبور مباشر اول که عدايش داده بود سر نام خانه او را باموم ادود میکند و این ایام عیت یا ساط حاوت کرمک صعیف ده روز میکشد بعد از آن همه اعصاب رموری او تکمیل شده پروموهای شکمش رویده کیده خود را پاره کند و پرواز می نماید تا خود را از آن تنگنای مسدس رها کند درین پریدن سرش ماندوده خانه خود می خورد و او را میشکند بیرون می آید (۷۹) احمد گفت اقا غسل و موم در همه مات موحود است؟ گفتم بلی همیشه در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر

[۷۸] حانر سور صرایی در قلل حمال بلند و شاخهای درخت کهن و سوراخ حنار دیده شده رسور اهلی را در میان سدهای مدور و مستطیل بکھیدازد و رنگها لکه پداری رسور و تحصیل عسل را چون کرم پبله بدرختها فوق تکمیل رسانیده اند در یک سده یک بیت حسان است یک شاه که حلقه تاد رشت و مادر آنهاست (و اهر حجت اسراییں ممتاز است و هر کس به بیند می باشد) و می هزار رسور کار کرده و او را بعد از آنکه رسور بر می باشد جمع حرثیات مثل این حیوان که اردوی علم و مشهور است موجب حیرت و بیست قدرت و موجد حقیقی است مأموریت شایسته کاشق و نظم امور مملکت محرومی خود میباشد طبقه کارگر بر تربیت بچه ها و جمع آوری شیر و ماموریت رسورده هیات سانی را در پستانهای مخصوص سات که معروف رسور است می کند بعد در شکم موم خود صاف می کند رسور در شکم دارد یکی برای موم و یکی برای عسل و ارمم حادثات از مسلمات دور شکم خود مثل غرق بیرون میدهد نایان حوکه مثل حاروب حقلنا برای جمع نمودن موم ساخته شده آنها را می چید خانه پراری و اندود ساری مواقع لازم خود نکازی برد و موم پسین عسل را در پستانهای مخصوص سات مکیده در شکم عسل تصفیه میکند و مهر حلالرم است قی میباید و کرمه از هر جای سات برای رسور تحصیل موم و عسل ممکن است انقدر آن حیوان باشور در روی رنک با عیجه نیست و بر جواب می اند تا انسان لازم جورا پیدا میکند و سانی مکیدن میکند موم غیر ارموم عسل در افریقا و امریکا در بعض سات و شجار مثل کتیرا بعمل آید هزارا جمع نموده صاف کرده عوس موم در شمع و سایر ملزومات مصروف میکند یک موم معدنی نیز هست که از زمین مثل سار معادن تحصیل نموده و صاف کرده میهر و شد درخت موم براریل معروف و خر مال التجاره اجناس

[۷۹] چای که در مین کسه شده در تکمیل شدن به ها شاه باهل باب خود میگوید که بچه های ماهوان و بی تجربه هستند اگر آنها را بیرون نکند درختی غیر معمور رستق برای آنها مشکل است پس حالت ساخته و پرداخته خود ما را با آنها واکدارم و حرممان نکوچیم ان است که پیش از وقت سدهای حدید حاضر غوره و مستطری می شود که در وقت بیرون آمدن رسورها سدهای تازه داخل شود و ایتر بچه گیری کوید همیشه بچه ها در سد قدم می ماند و پسران ممکن است هرت میکند

رسور عسل بکشد اشق عیارا که واسطه معمای تحصیل نوت است مخصوصا از سایر مشهولتها برای آدمی که خواهد صاع حقیقی را تماشا نماید مراتب هزار سایر کارهای باشد خاصه با شخص سال حورده که شخص با وجود علم و استطاعت مشغول ملاحظه حرکات عجیب آنها شود



حکومت رمور	ارتر عکوت نارچه می نافید	دوران دهم دیگر حرف میرسد
عقرب شش چشم دارد	دوران خون درآیدان	راه آهن - قی مراغه و تبریز
اختراع محوک نثار اول	شرح فوه انکابیر	علم و عمل کیمیای قدیم و جدید

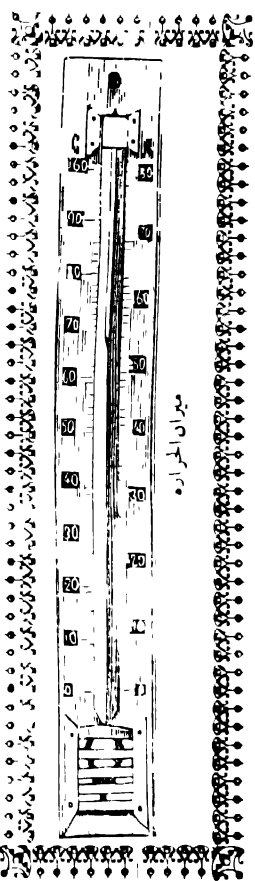
احمد هر روز صبح زود سر بای شد، حالا ساعت ده تمام است هنوز بیدار نشده نگران شدم رفتم سر بالین او گفتم چرا خوابیده مگر فصایل شعر خیزی را مگر نتوانی بگفتام محمود حاضر بود گفت یقین احمد می خواهد خواب زموری را عادت کند. احمد پرسید مگر ز منور تا طهر می خواهد بگویم بیشتر از حیوانات ارسه تا به حمام می خواهد از آن جمله ز منور است که در اراضی سرد دشت و در اراضی گرم و معتدل کمتر می خواهد. احمد گفت آقا چرا اینقدر می خواهد مگر گرسنه نمی شود من امرور دو ساعت زیاد خوابیده ام خیلی گرسنه شده ام گفتم سبب خوابیدن طولانی حیوانات همین برای فقدان اعدا است چون در زمستان تحصیل غذا از موم و عمل بجهت مودن مات و وحشیگی اختراع برای رمور ممکن نیست لهذا خداوند حکیم مقرر فرموده که شهور زمستانی امام آسوده گی آنها باشد تا قوای خود را برای تجدید کار مستعد کند در بهار باره شعول شوند و در یک خانه رباست مادر خود شان که حکمران آنهاست از می تابی و به بهار ز منور در کمال نظم و ترتیب

صد ذرع دیده شده که مرغ جسی روی اوی نشیند و گسلد، عنکبوت مهندس است دری بخانه خود می تند که حیوان دیگر ارگشودن او عا حرمی شود پله های



صعود و هبوط در مساکن مرتفعه برای بچه های خود درست میکند که از چله دشمن محفوظ باشند . گاهی زیر زمین دور مسکن خود را از تار خود زیر انداز نرم می تند که بچه های او از سطحی زمین صدمه نخورند .

است . قدری سکوت نمود و متفکر شد بعد از اندکی پرسید آقامگر دستور از جنس عنکبوت است گفتم نه گفت پس چه طور تیدن می تواند ؟ گفتم مگر هر حیوان نساج عنکبوت است کرم ابریشم مگر تیدن نمی تواند ؟ و حال آنکه کرم پيله یعنی (دودالحریر) اراقسام پروانه شمرده میشود اول تخم او را از خاک ختا می چین با هزار زحمت بایران آورده و بعد بواسطه دویس رهان هزار و سیصد سال قبل با عیتراتور بوزنطیه در اسلامبول (ستاناس) فرستاده شده و در حاک یونان و سایر ممالك اروپا منتشر گردیده پاره درجه حرارت نامیزان الحراره (رئوس) برای زنده شدن تخم کرم پيله کافی است حورا کش رك و شاحد درخت توت است اریده شدن تامردن کرم پيله سی و پھرور میکند در ایامت این حیوان چهاردهم جلد خود را عوض میکند و هر دهم بصورت دیگری می افتد که در صورت و هیئت و تکوین بصورت قبل یکجا متباین است در وقت تیدن پيله تاری از دو سوراخ کوچک که بر بدن خود دارد بیرون آورده بدور خود می پیچد تمام میکند و پيله را از حای سوراخ غوده و در صورت پروانه بیرون آمده می پرد و تخم میگدارد مگر آنکه قبل از وقت حرارت مکان پيله را افزایش یا کرم در میاس میبرد و پيله را سوراخ و صایع آگند . ارده پيله خوب نگهداری می شود حاصل می شود خوشایند او را در آب و کشیدن ابریشم را برای آشناست الآن بر مثل هزار سال قبل این در ترقی این عمل نافع اقل احتمال تیلیدی مصروف غوده اند پيله طبه است آنچه ابریشم خوب و صاف است طبقه میان اوست پيله از سه تاش روزی بند و بعد از اتمام بیست روز میان پيله زنده می ماند بعد با بیرون می رود یا در آنجایی میبرد در خواص و افعال حیوانات تباین کلی است عناکب مخصوصا از حیوانات ناشعور محسوب می شوند جمیع حرکاتشان از روی تصور است تار عنکبوت گاهی بطول



شدی. دویم عمل توکشتن ذیروحی تقصیری بود که آسوده براه خود میرفت و آزاری
 نتواند داشت. اجد گفت دقت اولی درست و از شما عدری خواهم که مقتضی ادب
 توجه در گفتگوست بخصوص در حضور معلم و ناصح ولی کشش مور لازم است زیرا که
 در باغچه ما یکدر خشت نمائند که برک و بارش را مورچه خراب نموده باشد دیگر چه آزاری
 بدتر از وی بر آید، گفتم مگر تومیوه نمی خواهی و در پی تحصیل غذای خود نیستی
 مورچه هم حان دارد و نایمی خواهد. گفت رود رخت نکشد نکارد و آب بدهد
 بدرود حاصل بردارد چرامی خواهد شریک زحمت دیگران شود. گفتم توا ز رجات
 اربواد و مدهو خورشید و فلک مستمع می شوی همه کائنات را قبول تعیش خود میدانی و می
 خواهی موری از مساعی تو حطلی داشته باشد و انگهی قوه کاشتن و تربیت دادن فقط
 در نهاد بی آدم تعبیه شده اگر نوعی خواهی که مور برک و بار درخت باغچه ترا صایع
 نماید در بهار از بن هر درخت مساوی سطح زمین تا ارتفاع یکدرع باید کل سفید (مل)
 مالید که پای مور هنگام صعود و بلعرد و شواند بالا رود. این عمل را در اماعات زمین
 مورچه دار معمول میدارند و مفید است. مورچه داز اصناف متعدده حیوانات معدود
 است در بهار کترحای است که این حیوان بی صدا و بهجاه چشم باشد هیئت اجتماع مور
 تماشا دارد بطم و ترتیب و ساط زنده گانی آنها محل حیرت است با وجود صعب میتوان
 گفت هیچ حیوان مثل مور جلد و چابک نیست و قادر جل افعال باشد (عیومر)
 تصدیق میکند که همه حالات موراری آدم بهتر است اتفاق مور در جله و دفاع و محبت
 وطن مافوق ندارد مادرش را که حکمران آنهاست بهتر از بی آدم می پرستند از فرمان
 او متمرد نمی شوند بعد از مرگ تعزیه میگیرند و مرده را دوش بدوش برده دفن می
 نمایند اگر خانه مور را از سطر تعمیرات هندسی نگاهداری می بینی این حیوان ضعیف که
 روی موی دویدن تواند و از سطح گردی که بر آب بشیید عبور نمودن داند چه گونه
 راهروهای مارپیچی طولانی و چه اعوجاج غریب که هر یک درخور احتیاج مجرب
 و متصور است احداث میکند و در مقطع دالان که اصل خانه است چه کسبدهای بلند
 و چندین مرتبه برافراشته و حاک کنده هارا چگونه بطرح خاکبری مخصوص در
 در خانه برای سد جریان آب رویم انباشته. نوعی که می توان گفت بیوت غل
 اساس علم حفریات زمین است (اندرسفور) میگوید روزی در صحرا دیدم چند مورچه
 پر پروانه را میخواستند داخل سوراخ خودشان بکشد یکی میکشید دیگری تکان

تار عنكبوت اسباب صیادی آنهاست اول دایمی برای صیدی تند بعد پشه و سایر حیوانات کوچک را رام میدهد تا دام افتاد دور شرمای تند خوشترامی کند و جسد مرده را بیرون اندازد تا موجب توهم سایر صیادهای غافل شود. عنكبوت از تار خود کشتی سر پوشیده می تند و بجه های خود را ایمان او گذاشته از روی آب عبور نموده ساحل دیگر سفر میکند و در سرسبها خانه های نقره برای خود می سازد (این جنس را بقره ناو میگویند) احمد گفت پس چرا از تار عنكبوت مثل ارشم پارچه نمی ناهد گفت اگر تار عنكبوت بقدر کفایت پیدا گردد طرافت منسوحه اواز پارچه حریر بیشتر می شود چون تار او هشتاد بار از تار ارشم مار کتر است برای نایدن غ حیاطی همد. هر ار تار لازم است از اینجه از وی پارچه ناهد و ما التجاره نمودن مشکل است در سال (۱۷۰۹) لیون نام برای (لودویک) چهاردهم پادشاه فرانسه از تار عنكبوت يك حفت حوراب ظریف کبود رنگ نافته پیش کش نمود (اورمین) نام امریکایی برای خود نالاپوش درست نموده مدتی می پوشید حالا هم برای متولین همراه که از پارچه های معتاد محبت عمومیت او اگر اه دارند در بازار امریکا لباس عنكبوتی پیدای می شود. احمد گفت آقا حیوان کوچک اینهمه تار را چگونه تولید میکند گفت در حین اوشش رجسته کی هست که میانش پراز مایع است و هر يك چسبیدن سوراخ دارد که قبض و بسط آنها موقوف بمیل است هر وقت نخواهد سوراخ آنها را از می کشد سر رشته را بخائی می پیوندد و هر قدر بخواد می تند و قدر لزوم همان چیز مایع را (که ماده تار است و رسیدن هوا سخت می شود و بیچ و تاب می خورد و نمی شکند) از حون خود بمیان همان رجسته گیهادفع میکند. يك جور عنكبوت درشت هست او را (مغال) گویند در حای حدقه چشم قدر دانه ارزن رجستگی دارد و در دور آن رجسته کی چهار چشم که در وضع و اندازه نام متفاوت است خلق شده بواسطه آنها هم پیش و هم پس خود را می بیند چهار چشمی مغال را با چشم غیر مسلح نمی شود دید

[*] در این بین که من میخواستم صحبت را تمام نمایم موری روی پنجره راه میرفت احمد بادت خود زد و کشت. گفتم تو در اینجا دو خلاف ترك نمودی که یکی معقول و دیگری غیر معقول است اینکه من تا در کف گوی مواجهه بودم تو مشغول عمل دیگر

[*] منظور از چشم بی مسلح هر حاکه نوشته شود عبارت از چشم بی عینک و دره بی است زیرا که عینک و دره بین الملقه چشم انسانی هستند و هر چه چشم آدمی بیست بواسطه آنها دیده می شود

خرچنگ نیست و شنا نمیداند ترتیب جنسیت حیوانها فقط با صورت ظاهری نیست بلکه از تکوین اجساد آنهاست عقرب از جنس عنکبوت شمرده می شود ،
 احمد گفت پس عنکبوت نیز زهر دارد گفتم البته دارد عنکبوت سید خود را
 اول بار طوبت سمیه خود میکشد بعد می خورد . گفت اقا عنکبوت را مکرر گرفته ام ماه
 رخ هر روز با آنها بازی میکند پس چرا نمی گزد گفتم دندان اواز بس ضعیف است
 بگزیدن پوست بدن آدمی قادر نباشد لهذا ترسیدن ارسم عنکبوت لازم نیست احمد
 گفت زهر در حیوانات سم دار چه گونه تولید می شود . گفتم در بن دندانهای
 حیوان اوعیه دارای سموم خلق شده که میان او پراز سم میباشد هر وقت ذیروحی
 را گزیدند یعنی نازند اشان زخم زدند دهن همان اوعیه سموم باز شود رطوبت سمیه
 از سوراخ ذره بینی دندان کزنده جاری شده داخل خون محروح گردد و چون
 خون بالطبع دوران مسروعه در بدن دارد فوراً زهر را محمض اعصاب بدن میرساند
 و بدن آماس میکند اگر شدید است میکشد و گرنه مریض می نماید و رحمت میدهد
 فقط اوعیه سموم عقرب در مقطع دم او متصل به نیش کج میان سوراخی واقع است
 که نیش زخم میرند بعد از سوراخ نیش که اوعیه سموم مربوط است زهر را داخل
 خون آدمی مینماید عقرب حاك افریقا یکو حب طول دارد اگر آدم را بزند خلاصی
 محال است و همچنین مار جکلهای امریکا بطول شانزده ذرع و محم حاموشی میباشد.
 پوست آنها را دباغی نموده بعوض جلود استعمال می نمایند صید آنها تماشا دارد . اگر
 عضو را حیوان زهر دار بگزد فوراً حای زخم را با سر چاقوی تیز قدری باید برید
 خون آنحار را مکید و بیرون ریخت و تکرار نمود تا اثر زهر یکجا زایل گردد و اگر
 باین معالجه سهل زودتر اقدام شود خونی می نمشد . [۰]

احمد گفت عقرب کور است از حکای پید بدش خود را بجای فرورد گفتم کوری
 عقرب غلط است عقرب شش چشم دارد و هشت پاویک دهن دماغ بالایش دو قطعه
 و طولای در مقطع یا متهای دماغ که بتین مامدی دارد که بواسطه آنها صید میکند
 و بگمیدارد بعد دم خود را قوس نموده نیش میزند صید را میکشد و میخورد . آنچه
 از همه غریبتر است این است که تنفس عقرب مثل حیوان شیر خواره بواسطه ریه

[*] عمرامادویس سال قبل است گوید عمرامار همه حیوانات زیاد تراست کاهی پهره رده میراند کاهی
 تخم میکند و بعد از سه روز پیه بیرون می آید بدان زهر دار مار قتری است بمیل خود آنها را می چیدد و رویش پوشش
 از گوشت دارد که دندانها در ریش پنهان می شود

میداد و سایرین هر کدام يك وضعی كومت میگردند تسکی معر از فرو بردن پرمایع شدیدی از موران رفت دیگر انرا كه عایب بودند حاصر ساخت فورا با جمعیت تمام بنای كندن گذاشتند بيم ساعت يكشید سوراخ را درخور حل غذا نمودند و پر پروانه را باندرون بردند و بوجود تعجیل هر چه میكدند حاك او را در نهایت دقت رویهم می انباشتند و بسكر اولی استحکام و رفعت میدادند . اسباب حس مورموهای دور دهن اوست كه بواسطه آنها همدیگر را حالی میكد و تكلم نامسموع میباید . اگر مور بیکانه داخل خانه آنها بشود اول دربان سروصورت او را باموی خود میساید و دریابد كه آشنا یا بیکانه است اگر از اهل بیت نیست تكلیف میكد كه برگردد اگر قبول ننمود خبر میدهد مورها جمع شده احنی را زیر لنگه پامال میكنند . و اگر موری از خانه كمراه شده بعد از مدتی برگردد او را بهمان قرار دربان میبوید و از پیدا شدن اعضای مفقود خود شان بسایرین خبر میدهد استقبالش میكنند و از حرکات آنها بهر ناطری حالت وجد از پیدا شدن او معلوم میشود قوه شامه و لامسه این حیوان قابل تعریف است مورچه ها كه مشغول كندن زمین یا حل اطفال هستند اگر كرسه شوند فورا مور دیگر اشاره كند می آید و از راه دهن غذای خود را بامور كرسه تقسیم میكد و او را سیر می نماید بعد از سیر شدن حالت رضامندی و تشكر مور كرسه بهر ناطری معلوم می شود كه چه گونه ناموهای خود سر و صورت مور مطمئ را می مالد و اطهار خشودی میكد این است كه من میگویم حیوان باین شعور و ادراك شتن شاید صرمورد در جل دانه برگی بر سر دیوار محروبه موجب استقامت اقدامات سلطان مغفور امیر تمور شده احمد وعده داد كه دیگر مور را عث نكشد . همینكه گفت پس چرا همیشه میگویند عقرب و مار هر جا پیدا شود باید كشت مگر آنها مثل مور حان ندارند و نان نمی خواهند . كفته حان دارند زهر نغز دارند كه اگر بكزند انسان و حیوان را بكشد البته قبل از آنكه حیوان مودی آدم را بكشد بهتر آنست كه حیوان را بكشد چون و طیفه آدمی رای حفظ خود مجاهده در مدافعه و تهیه اسباب پیش سدی حوادث است .

احمد گفت آقا عقرب پیشتر نخرچك شیه است یقین مثل خرچك در آب شنا میداند . كفتم درست است در نظر اول عقرب نخرچك می ماند ولی از جنس

اساس حیات ذی روح شیر خواره همین مبادله است که بواسطه رنه حاصل گردد. زیرا که بدن ماهرچه دارد متصل به تحلیل میدهد و عوض او را بلافاصله تحصیل میکند این فقره را در پوست و موی خود بهتر میتوانی معلوم کنای و اگر بدن ما این مبادله را نداشت بالاخره چون لباس خود بخود بدرجه اندراس میرسید و یکدفعه از هم متلاشی می شد. هر وقت کار میکنی و خسته میشوی یعنی چه؟ یعنی قوه تو تحلیل میرود و تحصیل بدل مابتحلل لازم گردد. این است که انسان و حیوان محتاج غذا و خواب و استراحت است تا بواسطه آنها تحصیل و تلافی مافات کند.

غذا را اول باید در دهن نهد و از آنجا که بالطبع در جوانی زیاد و در پیری کمتر تواند کرد مخلوط ساخته عمده فرو برند. و در آنجا از حرارت طبیعی بهوام بیاید، و در صورت دوع رقیبی روده های بزرگ داخل گردیده در آنجا بواسطه لوله های باریکتر از مو از این غذای محلول جوهر یا قوای مودوعی او تفریق شده بخون بدر ملحق شود. مأموریت خون این است که بدن را تقویت دهد یعنی از یکراه مستقیما بهمدهای اعصاب تاحزه لایتخیزی عبور نماید. از همه حاموادی مصرف و از کار افتاده را قبول کند. عوض آنها مواد جدید قوای تازه را بدهد. ازین مبادله خود را معشوش نماید. و برای تصفیه و تنقیه خود از راه مستقیم دیگر برگشته بواسطه دل داخل رنه شود در آنجا از هوا که لوله تنفس به رنه علی الاتصال میرساند تحدید هموضت نموده دوباره بواسطه دل بدن برگردد باین قرار مشغول اجرای مأموریت خود بشود. رئیس کلی این دوران که خون فاسد را رنه و خون تمیز را از رنه باعصای بدن متدائر است دل است که در میان رنه واقع است و شبیه کیسه نیست که او را از وسط پاره مارکی دو قسمت نموده باشد که یکطرف یمن و یکطرف یسار دل گویند. طرف یمن منع حرکت خون صاف و طرف یسار منع حرکت خون فاسد و معشوش است. هر قسمت دل نازد و حصه منقسم و هر حصه دارای چندین عروق

(بقیه ۸۹) هموضت می توانست اجرای این عمل را در سوراخ و غارت حیات را یکدفعه ازین براندازد از این رو حکمت مالمه عصا اعتدال و استقرار بران هموضه مطلوبه او را تقریباً چهار مقابل خود ناچار (آروت ترکیب داده ۸۹-۲۱) و بران ماهوای عطشی آورده سارها را هر چه هست یا قابل تمس نیست. یا نفس گیر است و مسموم و در بعضی ارگانها حیوان همان تحلیل می میرد که در حال ارها را تحمل استعار آروت خالص که متعسر را فوراً میکشد

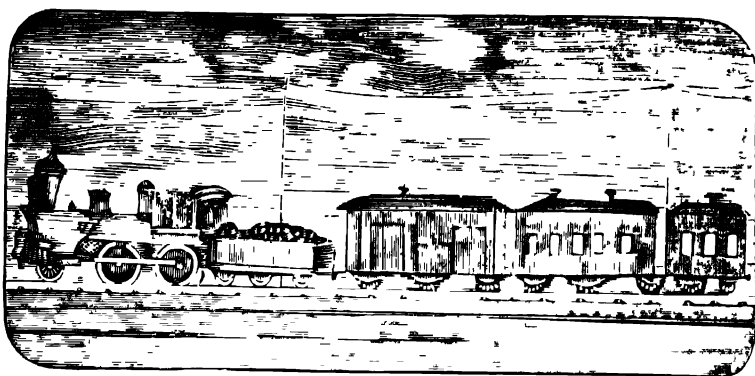
وراء دماغ ودهن نیست عوض رنه در جنبین زیر شکم خود هشت سوراخ ذره بینی دارد که مربوط بکیسه تنفس اوست که در داخله شکم او خلق شده هوا بواسطه ان سوراخها بان کیسهها داخل شده واز اجزا نیز خارج میشود و همین دخول و خروج هوا تنفس و تمد حیات ان حیوان موزی وادباری گردد .

احمد گفت اقا شما مکرر گفته اید که هوا از همه جای جلد حیوانی داخل بدن می شود جیع ذرات جلد انسانی سوراخ منفذ هوا بداخله بدن است میان موهای ماکلا سوراخ می باشد حالا میگوئید رنه اسباب تنفس است پس وجود این همه مسامات برای چیست ؟ دیدم احمد دست مسئله مهمه دوران خون در ابدان و طریقه حوصت او میزند اگر چه نمی داند که چه می پرسد (۸۰) گفتم درست است جیع جلد انسان و حیوان عبارت از منافذ ذره بینی است از همه آنها علی الا اتصال هوا داخل بدن می شود اگر این طور سود نمی بایست سردی و گرمی هوا عاتاثر داشته باشد . نبایست دوائی که در وقت ضرورت از روی جلد اسانی صلایه یا طلا میکنند در داخله بدن تأثیر نماید نه اینکه تنها دیروح بلکه جیع اجساد متکونه خلقت بی استثنا از نوات و جاد و فورات مستعمله دارای مسامات هستند و موجودی نیست که راه نفوذ هوا را بداخله خود مسدود نموده باشد پس بی شمه جلد حیوان و انسان بتفاوت خلقت دارای مسامات یعنی مسافذ دخول هواست ولی آن هوا از هر تنفس یعنی حوصه خون که بمدحیات ماست کافی بیست از ابرو مکون حقیقی برای دخول هوای کافی منع حوصت مسرعه در حیوان شیر خواره مخصوصا لوله تنفس (حنجره) آفریده است که فقط مواد غایره و هوا را میتواند داخل بدن نماید و رنه بدهد (۸۱) و آنچه در رنه مواد سوخته و بی مصرف است گرفته بیرون آید

[۸۰] مسئله دوران خون در ابدان اگر چه عقیده بعضی حکمای قده یونان معلوم بود و اطباء سالحه براس مسئله سخن بیان آورده ادولی اظهارات و بیانات آنها بی سدومهم و قابل زکرسود کشف عقده اس مسئله مهمه را مهوریت وقت در سرانکشت تحقیقات (ویلیام مارو) حکم معروف الکابین و دیعه مهاده بود (غارو) اولی بار در لندن در سال (۱۶۱۹) میلادی در دارالفنون پرده از روی کشمیات شرمعی خود برداشته معلومات و حقیقات خود را در مسئله دوران خون به مستمعین خود تقریر و سهو اطباء سلف را از روی تعارت عدیده و بیانات میبه اسات عود و معلوم داشت که کایه خون بدن متدرجا در عرض شش یا هشت دقیقه (تفاوت خنثه و در خون) بدل میبرد و بر میگرد

[۸۱] لوله تنفس دجیاترا آفرید کار حلق عظیمه نوعی ساخته که نخر مار و هوا چیر دیگر را می تواند فروبرد اگر چه عموم غار بواسطه آن لوله میتواند داخل بدن نشود ولی نتیجه آنها یکسان می باشد زیرا که سفس مافی الواقع چیر سهل و ساده و مختصر بیست در هس کشیدن ماترکیت اجزای غایره (اوم) با اهرای ابعده بدن مانع عمل می آید که اخقیقه در هر لحظه تحصیل بدل مایحلی و تعدید و امتداد حیات اسانی است لهذا از همه غارهای متعدد برای ان سرهم حلق فقط غار مولد الحموصه بر کرده و شادسته خلق شده و چون غار مولد الحموصه حاض ارشدت

جمعه مسکی الحتام و افتتاح راه را رسماً اعلان خواهد نمود. این راه با نقشه خود حسمان برق الملک (پسر شهاب الدوله) وزیر طرق و شوارع ساخته شده عوض امالاسباب بخاری امالاسباب برقی محرك است این طور راه در حاك ایتالیا و فرانسه و انگلیس خطوط متعددی ساخته شده مدهاست کار میکند. از قرار تقریر علمای فن این راه در کمال خوبی و مافوق تکمیل درست شده جمیع جرئیات و نکات سهولت و سرعت سفر و استراحت مسافر را ملاحظه نموده اند (ترن) بهارسته بقطار است تلگرام را سر راه همه الملک روی زمین می شود فرستادن ای که از جای نشست حرکت نمود کتابخانه که واعون کشگی است و شبها ما چراغ برق روشن می شود نادر هزار جلد کتاب از نایبات جدید نومه در هر قطار موجود است. واعون حمام آب گرم و سرد در هر قطار مهیا است که سر راه حکام حرکت معطلی در عمل



خط راه آهن در حالت دهبان

غسل که از شرایط مهمه و ممدوحه اسلام است باشد. واعون مسجد قطار های این راه بومی درست شده که در سر راه قطار هر طرف روانه شود روی مصلی همیشه بقبله خواهد بود و منحرف نخواهد گشت. مهیت راه برق از راه بخار از تطبیق برق و بخار معلوم است باره برق می شود ساعتی سی فرسخ مسافت طی نمود ناره بخار مهتا همده فرسخ. مخارج ساختن یک فرسخ راه برق مقابل نیم فرسخ راه بخار است زیرا که در وضع ترنها وام الاسباب و مخارج سوخت و حمل و نقل

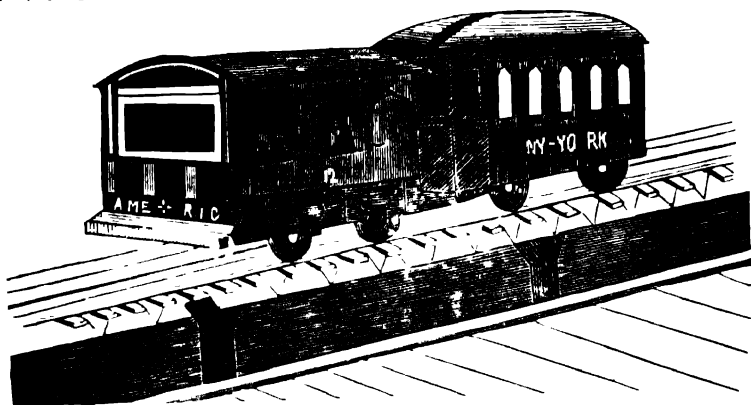
مخصوصه مدرخون خلق شده . خود رنه در دو طرف سینه آدم و حیوان عمارت از دو کیسه منسوجه ایست دارای پرده های کوچک بی حد بواسطه آن پرده ها هوارا رنه محوف خود جلب میکند ناخوشی این عصب که درالسنه اطباء بدات الرنه وسل وانواع او معروف است تاکنون علاج پذیر شده ووجود ترقی کامل علم طب معالجه این ناخوشی مهلك را هموز پیدا نموده اند . بعدازاین بیانات واضح شد که معی رنه دراندان حیوانات شیر خواره چیست (۸۲) وخصوص خون که عند حیات است چه گونه است (۸۳) دراین بین ماهرخ وزینب دوان دوان آمدند وخر آوردند که درمیدان پدش روی عمارت ما ازدحام غریبی است ازهر طرف کاری وکالسه که است که وارد می شود بعداز شنیدن یادم آمد که امروز ساعت سه بعداز ظهر افتتاح رسمی راه آهن الکتریکه ارتیرر تاصراع کشیده شده معمول خواهد شد . اگرچه مدتی است بتمام مسافت طول راه قطار درساعت معین ناغله ومرتدور و مسافر غما درذهاب وایاب است ولی امروز که ششم صفر وصادف سال هشتادم مولود ذات اعلا حضرت ناصرالدین شاه است علی الرسم علما واعیان مدعوادر تالار ایستگاه راه بهار خورده و مجلس را بدعای ازدیاد بقای عمر وشوکت پادشاه

[۸۲] دسالم (۱۸۹۰) مسیو (فوج) حکیم مسالون در برلین سوایی اشبار داد ودعوی نمود که علاج ناخوشی مل است مدتی ترکیب دوارا محی میداشت بعد معلوم شد که آن دوا درطبق دعوی او نیست . فوج درات مایه ناخوشی دات الرنه را درمیان (کلسرین) تعبیه طی میداد واورا بواسطه اسباب ازمیان دوشانه وچارند ناخوشی تحت حلد مریمس داخل می نمود در بعض ابدان موجب صحت ودر بعضی موجب سرعت مرگ می شد احتمال کلی دارد دراین دوسال علاج واقعی ناخوشی مهمی که در اروپا سالی پانصد هزار نفر بیشتر حوامان را قبل از وقت داخل قترم کند پیدا نماد ودریست که بیدق اس فخریه وادمانی درارالمعلم برلین وخصوصا نه تشریفات موفقیت خود (فوج) بلند نماید وتاریخ عصر حالیه صفحه موشع ار محمد چنین کشف درجه اول کران هارا مخصوص عثمانی مسها کند ویکس عم لندی در طلمت صلاط خود کهر اراغان بشناسد وبور ار طلمت تشخیص بدهد چهل صفر را عم داند وچراع موشی را افتا حواصد وافوسس (یا پیتی کب ترانا) تعلیمات بعد از مرگ آنها باشد . واکر قبل از مرگ نامه شود دست عیب خزینل انوار معروف چنان مش (و مایع الدم) را ده هشتان گوید که نه پشت افتند وعرق افواج عرق مل چهاط واضعاع خود کردند

[۸۳] خون بدن انسان دوسم است یکی مایع ودرای درات سفیده وشکر و نمک (وسود) ورشی مول وروغن وقره یین است (آروت رداد) قسمت دیگر برات مایع وروغن ولبیط وشرح رنگ است میان هر دره فرو رفتگی دارد وبادره یین چنین میماند که بول سیاه سکه خند ایزان را روی هم رخته باشد این درات مدور دارای دوماده است یکی رشی آهن (پرانا مارم) یعنی ماد اششاش مأموریت قسمت مایه که ماء آهن میگوید ایست که درات غلیظه را به جلی بن برساند ورا سحر کرداد بدل ورنه وتعدید جویست نموده دوباره برای مبادل بدن وبار بدل ورنه ناس استمرار دوران خون در بدن بعمل آید خون از هشت باد وارده قسمت ورن کلیه جدا می شود . اگر قسمت ناس وچشم خون از برای نکرید حکامی میرد خون سالم شرح وحوشر ملک است وچون فاسد شرح بد و مایل سیاهی وچو آهن رجون برای حیات واجب است در سددت وبعف آهن خون بدن اراعتدال می افتد آهن خون بدن انسانی انکشتی ای در سب نموده اند که خواهد کوا آهن بهر میتواند در سب نماید همین که از پزادی آهن معدنی احتیاج سحرای آهن حیوان واسان است که برای حصول آهن درکار باشد

ناست چپری یا اینکه نایابوی سواره دریکروز میتواند ازده تالیست فرسخ راه برود
 و در منازل ادمار که اسان از تخدیک کثافتش عاجزاست منزل نماید. مردابار ماین تسلسل
 روانه شود و بعد از مدتی بمحل مقصود برسد. ولی بازاره بخار و رقی شخص مسافر
 در اوطاق درسته روی دوشک محمل نااهل و عیال خود شسته و عیل خود هر وقت
 بمحاهد خواسته یا قهوه و چایی و بهار خورده نماز خوانده و قرآن تلاوت نموده بی آنکه
 آفتاب روی بتابد یا گردی بشنید نماند سردی ندهد نادرز مستان نالابوش گرمی لازم
 باشد سیصد فرسخ راه را در شاه روزی طی مینماید. این است که عهد معا عهد ترقی است
 نیاکان ماهر که این تکمیل مراتب زدن کایرا ندیدند و نخیالشان بیرحطور نموده بود
 ملتہائی که از فوائد حسنہ این ترقیات فی بصیت هستند باید پرده جهل را از چشم و پند
 عقلت را از گوش خود بیرون کنند. از حضر معرفت استعانت طابند تا کار به تاهی
 نکشیده در طلت گمراهی راهی خویند. و قدم صدق پویند. تا آتش صعب ریشہ
 نمو کشتہارا پاک سوخته شاید آب رفته را مازحات زیاد بمحواز آرند. قبرستانہارا بمبدل
 مکلستان نمایند. و کل مقصود ببویند. از سکنت قدیم دنیا در خصوص تسطیع راه وایمی
 معارسدی و علامی در دست دست. گویند فیکیان در افریقا و اسپانیای متصرفی خود
 شان راه سبک و فرشی داشتند. آنچه تحقیق پیوسته های این عمل مافع رومیان چند در شهر
 و چه در خارج مداین مسالک و معارض خود شارافرش سسکی می بستند قراول و مستحقط می
 کاشتند. بعد از انقراض دوات روم همدا اقدامات مافع را آخمه این فقره بر درنار یکی طلت
 ایام فترت متروک شد. و او خود این هر کس میداست که تسطیع معارض وایمی مسالک چه
 قدر بحالت ملک و ملت معیاست. مار هیچ یک از حکمرانان تا این اواخر تاسی رسم
 ستوده رومیان می نمود. بلکه آنچه مازحات زیاد ساخته شده بود از عدم مواظبت متروک
 و بیشتر غیر مسلوک شد. گاهی بعضی از سلاطین حبالی درین باب می نمودند ولی انقلاب
 عالم که قربها مردم را از رجوع بمعمال مافع اصلاحات داخله باز داشته بود باین خیال نیز
 عو و رومدی عیداد. تا در مائہ شار دهم و هفدهم که ایام صلح چندی امتداد یافت مردم
 ارجحکهای حانه را بانداز مدهی که اساس پولیتیک حکمرانان آن عهد بود ستوه آمدند
 و بهوش بار گشتند درین بین از یکطرف سلاطین بترقی صایع مملکت و پیشرفت عمل تجارت
 و ازدیاد ثروت اهالی که فی الواقع سبب بقا و دوام حادثان خودشان بودند لکفایت و محاهده
 نمودند از یکطرف علمای ملت اسباب تقویت این محاهده ممدوحه را فراهم آوردند.

آب و زوغال و ساختن آب انبار و کشیدن قنات راه باطول راه تفاوت کلی است .
اطفال را گفتم تحدید لباس نمایند و تماشا بروند ، احمد گفت چه تماشا بجز اردحام
خلق و فشار همدیگر در چنین مواقع چه می شود دید و برخواست در نهایت بی میلی رفت
من چون جزء مدعوین بودم لابد برخواستم و رقم ، مجلس معقد بود بساط حلی محال
و باشکوهی چیده بودند و بر بر طرق و شوارع نطق مختصری نمود ، مدیر راه جدید
حسب الوطیفه شرحی از هواید عموم تسطیع راههای ایران خصوصا تسهیلات و تکمیلات
خط راه برق را تقریر و تقریبا صعوبت مسالك قدیم ایران را ماسهولت موهومی امرور
خیلی پاکیزه بیان نمود . و باریک ناست نقشه زد . همیشه تفاوت بارکشی اولاع واستر



خط راه برق مالتیر در حجاب دهان

مداولی سهرار ساله وطن ما که پنج من یا پاره من بار را متهاروزی شش فرسخ
میتوانست ببرد ، و راه آهن بخار یا برق که بیست و پنج خروار بار یک عماده وسی عماده چین
در قطار شبانه روزی اقلاد و بیست فرسخ رهسپار است . و یادآوری اینکه از عمودن راه ماسهول
و سریع العبور و فقدان اسباب نقلیات کاهی در یک گوشه مملکت ده من گددم را بیک
قران خریدار نباشد و در گوشه دیگر از قحطی حبوبات پدر و مادر از فرط جوع طفل
شیرخواره خود را سر بریده از ترس تفرس همسایه نا بخت می خورند اوضاع سال
(۱۲۸۸) هجری بحدی واضح است که طلاق لسان و عذوبت بیان را لرومی نیست .
بهر زبان که بگوئی می فهمند ، هر جاهل حالی می شود و هر بایبارد یابد که شخص مسافر

مملکت را برافزاید، مصالح امور عموم مستقیم می شود، تجارت و تمدن را رونق جدید پدید می آید، و یکی از نتایج دانستن این حقیقت ساده (که را به بودن وقت) انکشاف قوه بخار و الکتریک و سایر کشفیات و اختراعات فوق تصور انسانی است که برای العین مشاهده میکنیم. هوزم نتیجه کلیه این حقیقت ساده در اول قدم خود نمایی است طفل ترقی بعد ازین در یک شب سه صد ساله خواهد درفت، همی که هر ذی شعور قدری تأمل نماید بی تقلید می داند که اتلاف نقود وقت اتلاف نقود ثروت و حیثیت و مذهب است. اول راهی که برای سهولت ساخته شد در (نیوکستل) خاگ انگلیس بروی زمین عمده و معدن زوعل از دو طرف چوب میگرد و روی چوب تخته میزدند بعد از مدتی محض صرفه جوئی روی تخته آهن میگرد بعد آهن را بصمحات ضخیم چودن عوض نمودند در سال (۱۷۷۶) شخصی (وینامین) نام انگلیس (رلس) را اختراع نمود که روی چوبها در دو خط قائم می نمود و گاهی بروی زمین بی چوب وضع میکردند و چرخ اراده از روی آنها حرکت می نمود در سال (۱۸۱۴) (ریچارد) ام الاسباب مافص بخاری در معدن آهن بکار انداخت بعد از آن (ژورژ استفانوس) لوکا مایب اولرا درست نمود و در معادن اسباب حمل و نقل شد. در سال (۱۸۲۰) کو بکره ششم او کتره لوکا مایب (راکت استفانوس) را منتخب و در راه آهن میان (مانچستر) و (لوراپول) برای حمل و نقل مال التجاره و مسافر بکار گذاشتند (۸۵) بعد از اتمام تشریفات افتتاح راه برکشم بخانه احمد مرا استقبال نمود معلوم شد تماشا رفته بوده رنگ حاضر باش راه بر قرا که هوز نمره مهیاب بخار اختراع نموده اند و خیلی صدای بلند و خوش آمدی دارد بای تعریف گذاشت از خوشحالی او مشغوف شدم. احمد گفت آقا قطار بان سبکی را چه چیز حرکت میداد و به تندی برق راه برد. گفتم قوه الکتریک گفت شما مدتی است وعده داده اید قوه الکتریک را عن تقریر بنماید

[۸۵] راه (لوراپول) یازدهم ستمبر (۱۸۳۰) باز شده بعد در سال (۱۸۳۴) در الحیق (بازیک) در سال (۱۸۳۵) در فراسه و روس وار ان تاریخ تا امروز با اطلاعات آخری در روی کره زمین ششصد هزار ورس با تقریباً صد هزار فرسح راه بخار و برق ساخته اند و هزار کرور خرج آنها شده از جمله فقط در وطن مایبی در شاه عبدالعظم و محمود آباد سه فرسح اسباب نمایش است رومیه از [ولاد و استوق] راه سپر را از اول مای سال (۱۸۹۱) سه موده در دوازده سال تمام خواهد کرد هفت هزار (ورست) طول راه و اولین خط کبیر دیاست آتوق از تبریز تا نقطه آخری آسیا بخاور حاک امریکا دو هزار فرسح مسافت را در ده روز طی خواهند نمود.

راه آهن را انگلیسها چهاره سال از سایر دول روب پیشتر ساخته ادیان است که کل دول اروپا بی استثنا چهارده سال اردولت انگلیس کوچکترید و هر چه پیش بروید همین تفاوت را خواهد داشت و قس علی هذا توفیر کبرس یعنی قدرت دولت انگلیس را نا آن دولتها که پیشتر از هفتاد سال است هوز راه شوسه و عماده کاوسدی نبر ندارند ماچه رسد پراه آهن

واریکطرف از روی فهم و عقیده از هیچ نوع زحمت و بدل مال مصایقه نمودند و نتیجه این اتفاق مثلث ثابت و سبب آفتابی شدن این معنی گردید که رونق تجارت و ازدیاد ثروت و ترویج مدنیت هر ملت بقدر تسطیح طرق و ایمنی معابر و سهولت عمل نقلیات آنهاست این است که مخصوص ساختن راه قوانین وضع نمودند، در مواقع لازمه قراولها بگذاشتند، و از امروز علم هندسه را اساس ساختن راه قرار دادند و تا اول مانده محمدیم خیال مهندسین همه ملل بیک نقطه منتهی بود که راه همه ممالک امن و سهل العبور و بقدر امکان مسطح و ارزان و بادوام درست شود. طرح شوسه (مالک ادام) مهندس امریکایی در همه ممالک اروپا معمول گردید [۵] اول خط راه را پشت ماهی عموده بعد میان راه را از شش تاده (دویمه) با سکه های سخت بزرگ فرش میکشد و از روی آن سکه ریزه میریزند (سنگ را ناندازه مشخص مخصوصا می شکند) از روی او بام علطان سنگین آهنی را اسب و کابسته با طول راه پس و پیش کشیده می عطا کنند که صاف و سخت شود. (ولی در خاک ایران خیلی زود تراز انتشار طرح (مالک ادام) شاه عباس بزرگ صفوی از جبال شامخه و معابر غیر مسلو که راه های مسطح و هموار سنگ ریز درست نموده بود که الا، در وطن ماکار و انسراها و بله های مخروبه زیاده است فقط بعضی علامات طرق شاه عباس کفایت فوق العاده آن پادشاه کبیر و باداشرادر کمال وضوح نشان میدهد.

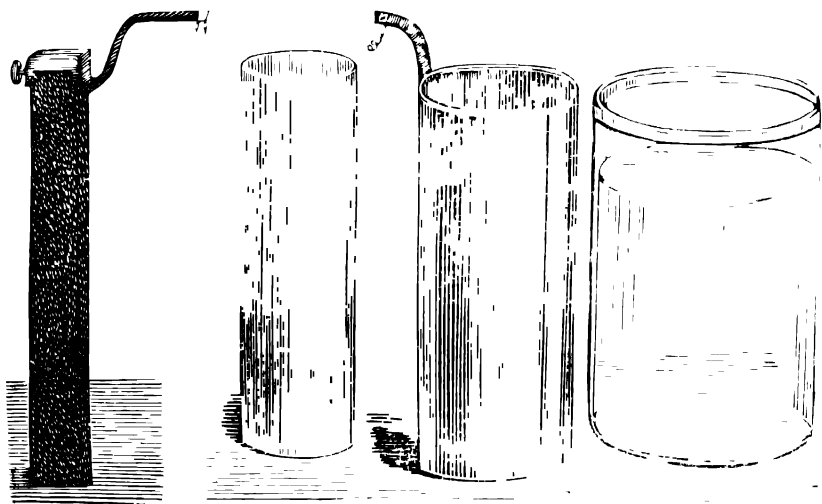
با وجود همه مساعی جبهه باز عمل نقلیات معنی و روح ازدیاد ثروت و رونق تجارت بالنسبه بودند بالقوه تا اینکه محرک بخار پیدا شد راه آهن میان آمد (۸۴) و مثل آفتاب در وسط آسمان بهر عالم و جاهل روشن گردید. که روح ثروت ملت در تجارت و فروش معمولات کارخانجات و جمیع امور دایر حالت و حیثیت وطن در محافطه وقت و عدم اتلاف اوست. هر دقیقه وقت قیمت مخصوصی دارد، هرگاه او را بیهوده مصرف نمایند، و نذر لهویات بوالهوسی نکنند، و در تحلیل بجای او چون قوای بدن انسانی در هنگام جوانی امساک نمایند. در هر دقیقه محفوظ می شود کارهای مهم و معانی انجام پذیرد، معمولات

[*] ژون لئون ماک آدم مهندس امریکایی در سال (۱۷۵۵) متولد شده و در سال (۱۸۳۰) وفات نموده است

[۸۴] عمرون آدم حکیم صدویست سال قبل از ولادت عیسی کوبی ارفلر در روی میل آهن ساخته و لوله همدی قدری عمیق نصب نموده بعد از آنکه بلندی سرلوله را بخالی برگردانده بود هر وقت میان کوی راپر از آب کرده کرم می نمود بخار سای برحق و بیرون آمدن از میان لوله میکداشت از ممانعت هوا رور بخار لوله را متحرک می نمود و این حرکت خود کوی در روی میل خود تحرکت و دوران می آمد پس قوه متحرکه بودن بخار دوهزار سال قبل ازین معلوم علمای سلف نموده است

هم گذاشته و بهم وصل نمودن آنها را (ناری) گویند (۸۶) الممت چندقسم است از آنجمله الممت (دائل) را که در تلعراف خابهای روسیه معمول است فقط بطور احتصار شرح میکنم .

استکان خیلی برکی از شیشه که طرف پائینش را قدری تنگ تراز طرف بالای او ساخته اند هر وقت نحوه قوه الکتریک را عمل آورند استکان کوچک را ده مثقال نمک اقلیس خشک میریزند و به ته او می نهند بعد از آن صفحه نازک مسی بقدر یک کف دست که از یک گوشه مقبولى از مس بقدر یک وجب ناقص چسبیده اند و اوله نموده میگذارند میان استکان کوچک نمکدار بعد صفحه ارسر یا طلق صغیم که از یک گوشه مقبولى مثل مقبولى مس و بقدر او چسبیده دارد مقوس نموده میگذارند



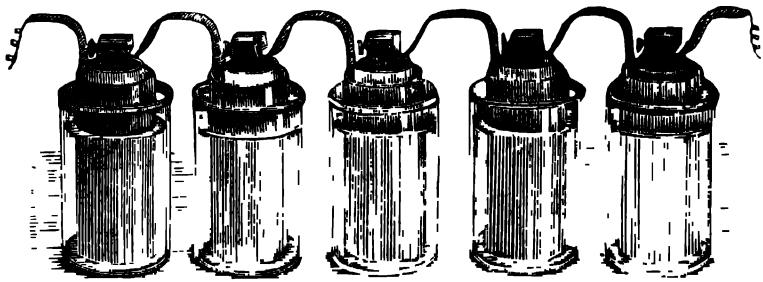
(نوع المهای الکتریک)

میان استکان برک نوعی که طلق یا سرب مقوس در میان استکان صفحه مس نمی خورد از وی دور تر حاکم میگردد بعد از آن آب سرد آنقدر میریزند که یک بند الکست از آب استکان پائین تری ماند (استکان را لرزانی شود ریخت زیرا که احزای عکس او تدریج زیاد می شود و از سر می رود) بعد از ریختن آب استکان کوچک نمکدار صفحه مس و صفحه طلق همه میان آب پوشیده شوند و نمک آبی حاصل شود

[۸۶] الممت یکطرف دارای قوه استاده الکتریک را کوسید و با ران چندین طرف متصل را اصل معی مونس با ران این است که چند چرخ هم محور را ران با مظهر در جایی جمع نمایند معطوره از طرف همان استکان برک است که در مقابله جود دارد

(فرنگین) گوید قوه الکتریک قوه سیاله است که ذرات خود را دفع میکند و ذرات اجساد
اخری را جذب می نماید و همه اجساد بی استثنا دارای این قوه سیاله مشترک است. (۸۸)
اگر بواسطه اسباب خارجی در یک جسد این قوه را تربید نمایند اثر جذب ، و اگر تنزیل
دهند اثر دفع مشهود گردد .

آنچه از تحقیقات آخری معلوم شده این است که قوه الکتریک ماده موّاح سیاله
است منقسم بدو قوه متحرکه یا دافعه و مستقیمه یا جاذبه بیشتر جریان امواج او همان
درات یفبریه است که استر جریان امواج بوریه است ، سرعت سیر الکتریک سرعت سیر
بورا است (در هر ثانیه سیصد هزار و رست) تقریباً پنجاه هزار فرسخ و هم چنین از



مانارای الکتریک

توضیحات آخری معلوم شده که جریان امواج الکتریک در فلزات ناقله سطحی است (۸۹)

[۸۸] هر کس خواسته باشد می تواند با وسایل سهل در یک حصد وجود دو قوه متبایه حد و دفع الکتریک را
آشکار مشاهده نماید شیشه مدور را که سارکی متعارف باشد قدیم انکشت بچیر روی سائیده وارغ تارک
یا ور مد شیشه دیگر را نقد و قطار او سائیده آویخته در یک بر فوراً شیشه آویخته تکان می خورد و عقب می رود .
و اگر شیشه آویخته لاک یا کهرمان سائیده را در یک غایی شیشه در یک می آید و وصل می شود این است که در
المتها مقول من و طلق را مطلق یعنی معدول حسن خود وصل می کنند بلکه مقول صفحه مس الملت
اول را بمقتول طلق الملت دوم و مقول من الملت دوم را بمقتول طلق الملت سیم وصل میکنند و هكذا .
[۸۹] و همچنین قوه الکتریک در اجساد ناقل و غیر ناقل نیز تفاوت کلی دارد همه فلزات و آب و اجساد
حیوانی قوه الکتریک را خوب نقل میکنند یعنی بواسطه آنها می شود آن قوه را سمع عمل استعمال نمود بخلاف
چوبی و شیشه و لاک و ابریشم و (کوتارچ) و (کاچوک) رادها و سالی و عوم و دهیات وری و غ و هوای خشک
بی رطوبت قوه الکتریک را نقل نمی کند ایبراهیم ناله در نظر داشت که ناقل و غیر ناقل ایبراهیم تفاوت دارد
مثلاً آهن از سرب و مس از آهن و نقره از مس بهتر ناقل است همچنین (پارا لین) از زرین و زرین
از ابریشم و ابریشم از چوبی بدتر ناقل است

همین که سر مقتولها که بصفحه مس و طلق چسبیده شده تقدیم و جب بیرومی مانند بعد سر پوشی که از چینی و ازدو طرف دوسوراخ برای بیرون ماندن مقتول صفحه مس و طلق ساخته اند میگذارند بر سر او این سر پوش غیر از دوسوراخ حنین از میان نیز سوراخ بزرگ دارد از همان سوراخ استکان آب داری که درست به بادخان شبیه است و در مقطع خود سوراخ سوزنی دارد بجا استکان برک فرو میکنند لبهای او در سر پوش بند می شود که بتوی استکان برک نیفتد بعد سه مثقال سنک کبود را می اندازند میان همان استکان ماد بجای از سوراخ سوزنی او چنانکه گفتم نمک آب بر جسته و سنک کبود را متدرجا محلول میکند همه آنها بهمین ترتیب که آماده شد (۸۷) بعد از دو ساعت از تهیه این تفصیل قوه که الکتر میگوئیم در میان استکان برک موجود است او را بواسطه مقتولهای طلق و مس که از سر پوش بیرون آمده به رجا بنخواهی میتوانی بفرستی یا در هم با بمیلیات خود مصرف نمایی .

(رناکس) یعنی استعمال موله قوه الکتر را نیز میتوان توضیح بدهیم همین که مطلب خیلی باریک و میدان سخن ما خیلی محدود است شاید در صحت کیمیا (رناکس) یعنی استعمال بیان مختصری لازم گردد. در تصور حقیقت یا ماهیت قوه الکتر علمائ تعریفات نوشته اند (میوتون) معروف گوید که قوه الکتر ناشی از ذرات (بهریه) است که از احتكاك ذرات جزئیة خود متحرك می شود .

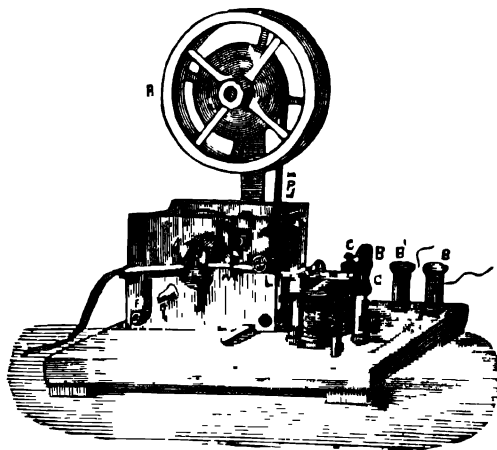
(ایات ثوله) معتقد است که الکتریک ماده اثر و کلی است در سه صورت روشی، و حرارت، و جذب بروز میکند .

(سمیر) اسکلیس گوید: الکتر دو قوه سیاله جذب و دفع است که در جمیع احساده بطور استقامت و اعتدال خلق شده بحدی که از فرط اعتدال او را می توان قوه واحد شمرد و اگر بواسطه اسباب خارجی حالت استقامت و اعتدال او را بر هم ریزی یا بر هم خوردن او را جذب و دفع و حرارت و نور میکند و به مجرد دفع اسباب خارجی باز بحالت اعتدال اولی خود عود می نماید

[۸۷] هر استکان برک را آن ترتیب که در متن گفته شد باید (میچایک) هر روز نود و نود مثقال سنک کبود علاوه نماید و تا شش ماه مس و سرب او را عوض نمودن لازم نیست بیک قرار تولید الکتر می شود قوت هر استکان معردا یعنی يك المت کفایت بخاره هفت قرص را میکند دو استکان چهارده قرص و باین قرار هر چه نقطه بخاره دور تراست باید عدد المت ها نیز زیاد باشد و هم وصل شود و همین است که در این وقت او را (باتاریا) میگویند بهم چنین برای میزان استوای تولید قوه الکتر در وقت ترتیب المت خیلی دقت لازم است که سر مقتولهای طلق و مس برک نداشته باشد و نمک کبود همیشه يك اندازه ریخته شود

نسخهٔ او را بطهران میدهد نبوغی که هر کس صورت و خط اشناهی خود را اردور می‌شناسد (این دستگاه قابل تمحید است الا در همه تلغرافخانه‌های فرانسه معمول است) صحبت را در همین حاختم نمودم

احد را چون وقت گشت ناعجه بود صادق آمد دعوت نمود ولی معلوم بودی میل احاطت میکند برخواست برود دوباره نشست گفت من مسئله لایحل دارم قصای گردش باغ ممکن است گفتم چه مسئله مسائل لایحل تو بسیار است و اتماندارد. احد گفت اقا شما در ضمن وسایلی که بواسطه آنها قوه الکترای می‌شود مشهود نمود ترکیب یا تفریق کیمیاوی را نیز ذکر کردید من فهمیدم ترکیب و تفریق کیمیاوی چیست و قوه الکتر



تصویر دستگاه تلغراف طرح (مور)

بواسطه آنها چه گونه مشهود می‌شود گفتم البته تفهیمه زیرا که تا کنون باتوارین مقوله صحبت نداشته ام قبل از اینکه ترکیب و تفریق کیمیاوی را بدانی اول باید با خود کیمیا ربطی تحصیل نمایی. لفظ کیمیا معرب خیمیاست ولی معلوم نیست که اعراب این لفظ را از کدام طایفه عاریت نموده اند. در زبان سانسکریت حایمینی طلاست. در زبان یونان خؤم یعنی کداختن و حیوس یعنی شیر است که هر دو مناسب استعاره این لفظ است. حکیم معروف (قوب) میگوید حیا زبان قدیم مصریان است زیرا که سکه قدیم مصر در عمل کیمیا و قوی محقری داشتند ساختن شیشه

تلفراهم که باقیی بلاد عالم میفرستند فوئ الکثیر از روی مقتول ذرات یغیره را استرخود
عموده بسرعت نور اعزیده و طی مسافت نماید. باهمه این تحقیقات و بیانات ادراک ماهیت
اورانا کنون احدی موفق شده فقط در آثار و ظهور اوسخن میگردید و علی الحساب
(من امرری) آخرین جواب است، منافعی که بی آدم از وجود این قوه تحصیل میکند بیرون
از حد احصاست. آنچه انکشت ناست ام الاُساب حطراره آهی است حای است
اورا بکاری بسته زن و مرد در کوجه ها سوار می شوید. عوص چراغ در تحت النحر
و سطح البرمی سوزاند، و ماه نخشب درست میکند، که شهبانکه سرخ راه خون روز
روشن است و مردم در صحرا عمل کشت و در وجود مشغول هستند. ناحوشهارا
معالجه میکنند عوض حمل اطفال و اداری نماید. حای فراول در دم خانه و محورها
کاشته اندولی می تردید آنچه تا کون در استعمال قوئ الکثیر ایجاد نموده اند از همه بهتر و نافع
تر تلفراوی است که از هزار فرسخ مسافت در لحظه بصیر محاربه می نماید خطوط نامرایی
تحت النحر دریای محیط هند و اتلانتیک داعی تحیر قوئ اسانی و فواید انکشاف الکثیر است
(۹۰) دستگاه تلفراوا چندین طرح ساخته اند آنچه از همه ساده و ارزان و معمول به
اوروپ است طرح (موزر) است که مثلاً در تبریر هر چاه نوشته نامرایی بدهی اورا
با اعلام مخصوص که عوص حروف وضع شده بظهران میدهد و در ظهران با حروف
ابجدی نوشته بصاحبش میرساند دویم طرح (یوز) است که هر چه در تبریر نوشته
بتلفراچی بدهی اورا بواسطه مقتول ناقله با حروف چایی مقطعه بظهران میدهد و در
آنجا ناقه کاغذ را که حروف روی آن خود بخود چاپ شده بریده مثل سطر نکا عدد دیگر
چسبیده بصاحبش میفرستند. سیم طرح (یودو) است ما آن دستگاه بواسطه یک مقتول
شش نفر در آن واحد میتواند با طرف مقصود محاربه نماید و دیش های مختلفه میفرستند
یا بکیرد. چهارم طرح (قزله) عالم روحانی ایتالیایی است با این طرح هر چه روی کاغذ
ترسیم شده از نقشه و صورت و عکس و خطوط هر ملت تلفراچی تبریر بدهد

[۹۰] اقرار اطلاعات آخری الان خطوط تلفراوی تحت الحجر (کابل) سد و سب هزار و هشتصد میل
بحری یادوست هزار و هشتصد و چهل و چهار و سب طول دارد میان اوروپا و امریکا یارده خط (کابل)
تلفراوی بحری است و میان اروپ و هند دور همه مملکت افریقا را چون حلقه آهن خط تلفراوی تحت الحجر
احاطه نموده است هر خط تحت الحجر را یک کابل گویند و هر کابل شش مایل است که به پیمانه و کتان پیچیده
و نکا و چک مشمع عمده بدریا می اندازند و به دریای شنید تفصیل ساحق و تعمیر و رجعت مواظب اعتدال
قوئ الکثیر در هنگام عبور از آن مقتولها از قوئ مهم آدم بی اطلاع بلکه بیشتر از مطلعین بیرون است
(لغت تلفراوی به یونانی یعنی از دوری نویسم)

ولی قریب هزار سال از بداستن علم ذرات تکوینی و عمل تفریق این مساعی و رحمت نیز بی نتیجه ماند .

در علم کیمیا اواسط مائه هجدهم دوره تعلیمات ناقص (استال) حکیم المانی است که او را دوره فلاکستون گویند . اساس تعلیمات ناقص (استال) که بنجاه سال علمی بزرگ عهد خود را مقلد خود نمود این بود که اجساد از ذرات خلق شده و دارای دو جنس عنصری و جوهری است . ماده عنصری را حاک و واحد و کثیف می شمرد و ماده جوهر را صاعد و طیار و لطیف میداشت . و میگفت هر چه در عالم است اگر پیوسته یا سوزد آنچه از مواد صاعده است صعود میکند و آنچه مواد ارضیه است می ماند . و آنچه می سوزد از حجم و ثقل خود همان قدر کسر میکند که وزن مواد صاعده یا جوهری اوست .

فقط در او اخرا مائه هجدهم لفظ کیمیا معنی خود را پیدا نموده مسئله که عقول و فکر علمای جمیع طبقات سالفه و حاصرۀ بی نوع بشر را مشغول نموده بود بحکم تقدیر حکیم معروف فراسوی (لواره) Lawiser بایک تجربه عجیب ملهم بحل و تسویه می شود و نام گرامی خود را هم جدول معارف درجه اول عالم مینماید (۹۱) و از تروز علم کیمیا داخل خط حقیقی خود گردیده و نتیجه فوق الکلام او اینست که اکنون آفاق از وی مورا است . بعد از این بیانات آنچه باید بی تردید عقیده نمود این است که کیمیا جویان حائل عهد عتیق از کد اخت و مخلوط نمودن اجساد چند که نه وزن و نه ذرات تکریدۀ آنها را عالم بودید خود را کیمیا گر میگفتند و طلا و نقره می جستند ولی در نظر کیمیا گران عالم جدید بیل آهن رزگر و طلائی تاج سر شاه یکی است . فقط آنچه میجویند علم است و شرافت او پس اصل معنی کیمیای این عهد عارت از شرح حوادثی است که بواسطۀ آنها احساس صور و خواص خود را تغییر می دهد .

در تاریخ و معنی کیمیا بهمین قدر اکتفا نموده اول سؤال تو که ترکیب یا تفریق

[۹۱] لواره در سال ۱۷۷۴ رسی را رسید و بهجه حرارت کرم نمود بعد از سه شانه روز حرارت او را همتصد درجه برافروید و در او رزق را لایق قطع نگه داشت بعد از این مدت معلوم شد که رسیق ارس سوختن ممدچهری کم نگذرد بلکه از هوا مولد المومسه حل و غوص او اوار خود عک رسیق دفع نموده و بر وزن اولی خود نقل مولد المومسه مکسیرا علاوه کرده از همین یکفقره خرنه دوماده بودن هوای محیط ما اروت و مولد المومسه و تخرای رسیق و حلال بودن تعلیمات استال و ندیس او که می گفتند هر چه بسورد خرنه صاعد خود را از نقل و حجم جوهری کاهند واضح و محقق کردند پس اس است که ارا در علم کیمیا نام نه اند و زمان روزگار از ستایش او عاجز و قاصر است (اس امجان اسباب مخصوصی از شیشه دارد و تفصیل ریاده در ایحالام بیست فقط مطرو و ذکر سطحی عمل لواره است

و تحصیل نشادر و باتاش ، و سبک نبود ، و کدابخش فلرات ، وجود سرکه و قنار
و تقطیر بعض عرقها و کشیدن عطریات و ادھان نباتی و روع بلسان اثر اطلاعات ایشان
است بعد از آنکه عمل کیمیا از قبیلان یونان و سایر اراضی منتشر گردید مدتی علمای کبراه
هر طایفه اوقات گراںبهای خود را مصروف نمودند که سبک و لاسه را پیدا نمایند ، و قلب
ماهیت را موفق شوند ، ارمس طلا و از سرب و زینق نقره سازند رفته رفته این عمل
اسباب شیادی و فریب دادن مردمان طمع گردید قریبها عالمرا روز را گرفته تاراج
باشعبده های عجیب و غریب و تردسی های مافوق تحریر می رفتند . ولی در این عهد
از برکت تحقیقات علمیه و کشفیات کیمیای بازار این نوع اشخاص در ایران بی اثرات
کاسد است .

ولی کاهی رحال درجه اول وطن ما باز از مرطعصیت و ساده لوحی مقتول درویشی
یا فقیری می شود . (دارم امید که انهم زمین رحبرد) ارتاش انوار علم و معرفت مشکل
بعد از این جاهلی در گوشه های تاریک دنیا پیر پیدا شود که پی اکسیر بیفتد یا گرد
انجماد زینق بگردد .

این ضلالت در بدو کار از انجا تراویده شد که در معادن سرب کاهی نقره پیدامی شد
چون از دستگاه تفریق ذرات مگونه اجساد پی خبر بودند بدانستند که نقره ماده است
منفرد در معادن سرب بالطبع خلق شده و در اول نظر نتوانستند تعقل نمایند که از ششصد
من معدن سرب دویست من سرب و از دویست من سرب ده مثقال نقره تحصیل نمودن
موقوف به عمل استحاله آنها نیست البته نقره ماده علیحدہ است در میان سرب [] حرص
و طمع غول مسرعه و عشق طلای سهل المأخذ و نفرت سالی در ملاحظه اطراف عمل
دیدہ انهارا تا درجه عمیا پوشیده بود . و از تصورات باطل کان میکردند که اگر یکقدم
هم پیش بروند در علم و عمل خودشان تسخیر شمس و قمری ساختن طلا و نقره موفق
خواهند شد .

بعد از دوهزار سال که از کیمیا بعضی عملیات صالحه موروثی دست بدست میرسید
دوره تحقیقات اطلاعاتی در علم کیمیا در تشخیص خواص اشیا و ادویه حات گذاشت

[*] در تاریخ هیچ ملت اکسیرجویی و طلایاری مثل تاریخ ملت ایران نمی باشد اعیان و متولین ماعاند
کار هیچ عطاری سواد بی در ایران سوده و بیسکه پی اس کار بیفتاده باشد گرفت که عطار چون سروکارش
نادویه حات است رقیق و سرب را میتوانه فرق بدهد نارحق تقریبی باین خیال دارد اما بیشتر از کیمیاگران
مردمان پست بی سواد هستند که هیچ حق وراثت این عمل را ندارند

مباین هستند و اگر در ترکیب آنها ملاحظه ترتیب طبیعی را چنانکه ذکر شد نمایند مقصود حاصل نمی شود و همنانکه ذکر شد اجساد جدیده است که از ترکیب کیمایوی بعمل می آید و در خراج وجود ندارد .

ترکیب مخاییکی آنرا گویند که چند چیز را با هم بر حسب میل خود مرکب نمایی و از وی جسدی حاصل شود که همه اجزای اولی در رنک و طعم و خواص خود مانند ترکیب مخاییکی اساس معاجین و مشروبات و مطبوخات ماست اگر قند و آب و سرکه را بجوشانیم سرکه شیر حاصل می شود که قند و سرکه در طعم و خواص خود باقی هستند و اگر قدری عسل داخل نمائیم عطر و طعم نفیض معلوم گردد و هم چنین ازین قبیل باقاعده کلیه میتوانی همه مرکبهای کیمایوی و مخاییکی را خودت تشخیص بدهی

احمد گفت آقا من فراموش نموده ام شما گفتید هفتاد و پنج جزء (سلیره) و دوازده جزء و نیم گوگرد و دوازده جزء و نیم زوعل سیدرا بهم مخلوط نموده باروت اعلا درست میکنند (سلیره) سفید و گوگرد زرد اما باروت سیاه می شود در اجزاء اولی او ترکیدن نیست ولی باروت شدت می ترکد پس ایرا ترکیب کیمایوی می شود گفت . زیرا که بعد از ترکیب هم صورت و هم خواص اولی خود را تغییر میدهد . دیدم احمد هر چه تقریر نموده ام همه را فهمیده گفتم باروت مرکب کیمایوی نیست زیرا که اجزای او را بمیل خود میتوانی کم و زیاد بکنی باز باروت می شود و ترکیدن بعمل آید منتها باروت خوب نمی شود قوت ترکیدنش متفاوت باشد و انگهی ترکیب باروت تولید قوه ترکیدن را نمی کند بلکه نزدیکی آتش با باروت داعی حالت ترکیب حدید کیمایوی می گردد و از آن ترکیب که الحاق حرارت و غاز است ترکیدن یعنی رجوع عارضاصل خود حاصل می شود .

چون از ترکیب کیمایوی باین قدر اکتفا نمودن شایسته است حالا تفریق کیمایوی را نیز بطور اختصار رای تو بیان میکنم . تفریق کیمایوی آنرا گویند که بواسطه احتراق یا تیزاب اجرای احساد مرکب شده را از هم تجزئی نمایند رای این عمل دستگاه تورنتو در ممالک مقدمه درست شده اجساد را اول بواسطه حرارت بعد بواسطه چمدین ترشهای فاروق (تیزاب) تفریق نموده اجزای ترکیب و وزن همه آنها را مشخص می نمایند . پارچه سبکی که از معدن بیرون آورده و می دانند چمد ماده

کیماوی چیست جواب میدهم بعد ظهور قوه اکثر را بواسطه این دو حالت تقریر میکنم.

ترکیب بهم آمیختن دو یا چند جسد است که آن آمیخته را مرکب گویند. این ترکیب دو قسم است یکی ترکیب کیماوی و یکی ترکیب (مخایی) ترکیب کیماوی عبارت از بهم آمیختن اجساد است بنوعی که ذرات جزئی آن اجساد بقانون تکوین مرکب شده و از آن ترکیب جسد ثانوی بعمل آید که در صورت و خواص بالکلیه مباین اجزای قبل از ترکیب خود باشد. خواه این جسد حاصل ترکیبها در خارج موجود باشد یا نباشد. فرض بکن که میخواهی آب درست نمایی یک جزؤ مولدالمحوصه را با دو جزؤ مولدالماء مرکب میکنی آب حاصل شود و اگر در جزئیات مرکب ذره کم و زیاد نمایی مقصود حاصل نگردد. زیرا که مکنون حقیقی قرار ترکیب اجزای کیماوی یعنی خلقت اجساد را در تحت قاعده مقرر و مضبوط داشته که خلاف او محال است.

باینکه خواسته باشیم عك طعام درست نمائیم یکجزء خلور و یکجزء (ناتر) بهم مخلوط میکنیم و عك محتاج الیه عالم را تحصیل مینماییم که در خواص و صورت هرگز شباهت با جزای اولی خود ندارد زیرا که (خلور) جوهری است بدطعم و بدبو و ردد و مایل بسبزی است ناتر چیزی است شبیه بسرب و نرم تر از او ولی عك متم لداید طبعیات است [۱] همچنین اگر خواسته باشیم پی درست نمائیم باید چهار جسد (استارین) و (مارغارین) و (اولائین) و (کلسرین) را با قانون کیماوی مخلوط نمائیم و پی حاصل می شود. اگر بخواهیم کره درست نمائیم هشت جسد را بهمان قانون مرکب میکنیم که دو معدن و شش نبات است کره واقعی حاصل گردد همه اینها اجسادی است که بواسطه ترکیب کیماوی می شود درست نمود و همه آنها در خارج موجود هستند. و همچنین اگر سه جزؤ جوهر عك آب دارو یکجزء حامض آزوت را مرکب نمائیم تیرانی حاصل می شود که طاراحل میکند. و اگر دو جزء مولدالماء و یک جزء گوگرد و چهار جزء مولدالمحوصه مرکب نمائیم جوهر گوگرد حاصل می شود. یا اینکه یکجزء حامض آزوت و سه جزء مولدالمحوصه و یکجزء نقره را مرکب نمائیم عك و نقره (لپس) حاصل گردد و مرکب آنها در خواص و صورت با اجزای اولی خود بالکلیه

[*] ناتر در آب مسورد اگر او را مثل خلال دندان یعنی قطعات کوچک بریده با اب اندازی خو بخورد بسامیکند بسوختن و روی آب چرخ ردن تا تمام می شود

و مولدالماء است متدرجا از آب تفریق نابد مولدالمحوصه بایک حزه مس که در سنک
 کبود است ملحق شده اورا بصورت نمکیت آورده و مثل درد ته آب می باشد بمداز
 آنکه سنک کبود بکحره مس خود را تفریق نمود می ماند چهار حره مولدالمحوصه
 و یک حره گوگرد این اجزا را در حره مولدالماء که آب از خود دفع نموده ملحق شده
 جوهر نوکود حاصل می شود جوهر گوگرد اطلاق ملحق شده و از این الحاق
 دو قوه الکتریک در میان شکل موجود گردد یکی در طاق که الکتریک قائمه و یکی در جوهر
 گوگرد که دایره و سفل استمنحه من است طاق بواسطه مقتول خود و صفحه
 مس بر بواسطه معول حوای تو را اولی الکتریک قائم و دومی الکتریک دافع ارار
 می کند و همین ماده را که تولید قوه الکتریک نمود (رئاکس) گویند پس از این
 بیانات چه طور میدانی از ترکیب تفریق کیمای قوه الکتریک مشهود گردید یانه
 حالا می ماند که از تفریق کیمای شهود قوه الکتریک را برای تو مثل دیگر واصحی
 بیاورم در این باب فقط بکفقره که مارها در صحنهای گذشته بتونقل نمودم یاد آوری
 میکنم و صحبت را ختم می نمایم هرگاه میان شیشه مخصوص تفریق آب مقتول ناقل
 قوه الکتریک را جابدهی رسیدن توك آب بدوعار مولدالمحوصه و مولدالماء مبدل می
 شود و بهر بنده مشهود گردد که (رئاکس) بعمل آمده یعنی از مقتول قوه به آب
 رسید و اورا از مایعی بصاعدی و طیاری استعمال داد و اجزای اورا امتحان نموده می
 بینم که هر دو مخالف و ماس آب است زیرا که مولدالمحوصه نمی سوزد ولی سوزنده
 را مشتعل می نماید مولدالماء خودش می سوزد ولی سوزنده را بمیاش فروری
 خاموش میکند و لکن آب نمی سوزد و سوزده را خاموش میکند در اینجا لازم
 بود قدری صحبت را امتداد بدهم و احمد را درست حالی نمایم ولی از قرار معلوم احمد
 درست فهمیده که عالم زیر دست این قوه است که ما از وی چندین صفحه نااا احمد
 گفت و شنید نموده ایم و از زمینه اصل کتابچه قدری کسار شدیم لهذا صحبت را تمام
 نمودم و اقا احمد تشریف برد .

دارد اول اورا میکشند و وزن اورا درست مشخص میکسد بعد اورا بتحت تجزا می آورند بواسطه يك تیراب يك یادو ماده اوتفریق یابد بعد تیزاب دیگر میریزند ماده سیم و چهارمش تجزا میکسد تا آنکه حقیقت اوکه از چند جسد ثقیله یا خفیفه است معلوم گردد. اجزای مفترقه نیز گاهی مرکب و گاهی معبرد مخرا می شود ، آنچه مرکب تجزا نموده اورا دوباره باید تحت تفریق بیاورند و بالاخره بتیمه تفریق را ثبت نمایند که فلان سبک در صده جزء آهن سه جزء حره گوگرد و ده جزء زوعل و چند جزء عار مولد الخوصه و نیمه حره سبک چاقاقی دارد . ایها رای تمثیل نوشتیم که از صورت عمل تفریق و قوی حاصل نمایی . تیرابها یا جوضات که در دستگاه تفریق مصرف می شود مولد الخوصه ، حامص اروت ، جوهر گوگرد ، جوهر نمک ، جوهر مرکب موش ، جوهر (تور) جوهر (سیل) حامص فحیمی و غیره است و رض بکن آبی از چشمه های معدنی آورده اند و میخواهی بدانی که در میان آن آب صاف و تمیز چند ماده محلول است اول یکی از آن جوهرها را چند قطره میان آب میریزی بعد از چند دقیقه دردی ته نشین شده آهن محلول اوتجزا یابد . بعد بواسطه دیگر آهک اورا بعد سایر مواد غازیة اورا و بعد از آن آرا جوشانیده مواد نباتی و حیوانی اورا معلوم می کسد و قدر هر جزء را تحقیقا مشخص می نماید .

پس ازین بیانات حالی شدی که هر چه در عالم است آنها را بی استثنا جسد گوید . و همه اجساد یا مفرد است یعنی تجزای او ممکن نیست مثل طلا و آهن و سرب و قلع و مس و یا مرکب است که تحکم خلقت از اجرای متعده مرکب شده و جسدی حاصل گشته مثل آب و نمک و هوا و روغن و پی و غیر از هفتاد و دو ماده مفرد هر چه در عالم است همه مرکب است اجزاء ترکیبیه آنها یا عار است یا مواد ثقیله حکماء علم کیمیا چه گونه تجزای آنها را قادرند ترکیب آنها بر می تواند .

حالا بیایم رسر اینکه از ترکیب تا تفریق گیاهی حکوه قوه الکتریک نامشهود می شود . در تعریف المثل توضیح نمودم که در میان استکان ررک آب و نمک و مس و طلق و سبک کبوده آن ترتب که گذاشتیم و ریختیم تولید الکتریک میکند همین تولید الکتریک از لحاظ حاصل گردید معلوم است از ترکیب گیاهی احساد جوفیه استکان بعمل آمدن این معنی که از الحاق نمک و آب اجرای غازیة ازاد آب که مولد الخوصه

نایه‌های کف دستی نقش بازیچه اطفال ، پرکار شکسته ، عینک تاریخی شکسته او ،
 سر میرزا نصیر حکیم که ارموم خیلی شبیه ساخته ، سگهای الوان ساحل دریا . انواع
 اسباب بازیچه‌ها از آجممله صورت نه نفر سرناز که ارمقوا ساخته اند از همدیکر بقدر
 یکشعب کوچکتر و در کلاه هریک بترتیب رقم هندسی را ار عددیک تا عدد نه برجسته
 درست نموده اند ، که طفل برای صف بندی آنها حکما باید ارقام هندسی نیز آشناسود
 صور ارقام را یاد بدارد ، و بدون تعلیم آنها را بشناسد یک قوطی کوچک هم چند تالوز
 و قدری نقل هل و بادام هم مخلوط داشت نصف روی قالی زرک بساط لعبت خویش را
 در کمال شوق و رعبت می چید و با سلیقه تمام می گذاشت در بعضی تاریخ مختصری ذکر می
 نمود . که این حلقه را در فلان حافلان طفل عن داده این مقواهای نقش قوطی حلویات
 است که در اعیاد عن تعارف داده اند . این زنگوله رعاله مرحوم من است (همین طور میگفت)
 که ریسما باری یادش داده بودم . این عینک را بدم گریه مسکین خود می نسیم . این
 سر میرزا نصیر طیب است که ریشش را باندازه ده یک طبعی ساخته ام . من بحالت این
 طفل متوجه گردیده شوق و شغف او را از این اشایی بی وجه ، و عقیده او را بر اینکه اینها
 همه چیزی است بلکه بهتر شرا هیچ کس ندارد استعاط می نمودم ، و متعجب بودم . بالاخره
 صدای باطنی من نعره زد که ای بی خبر از اساس خلقت و حالت خود مگر تو اکنون
 چنین نیستی . عالم طفولیت از مهد تا لحد طبیعت لایسک اسان است . هر کس در
 مدارج عمر خود بخیزد علم و معرفت و اسباب تحصیل او و ما محتاجی که در خور سدا شد
 احتیاج زنده کی است هر چه طالب باشد و هر چه او را مشغول نماید همه بی مصرف و بی
 وجه و بی معنی و مشغله اطفال است . احمد حلقه های برنج و آهن را جمع میکند ما
 حلقه نقره و طلا براگشت میکنیم . طفل از الوانی سگهای سواحل دریا مشغوف است
 ما بالماس و یا قوت بر خود می نایم ، عوض دوکله فلری دوکله های معادن محبت مصرف
 میکنیم . بجای مهمیدن ای که لباس فقط برای ستربدون و محافظه آواز گری و سردی
 است ، پوشیدن ماهوت الوان و تقلید مغربیان ما را مشغوف می سارد . اجد صور
 اطفال و سر میرزا نصیر را درست میکند ، ما محسمه های اسب و سوار را از مرغ و چوون
 ریخته در اطاق و گردش گاهها میگذاریم ، و روح مملکت را که روت است رده از بار
 فرنگیان پرده های صور اسب و اسرو نقشه های دیگر می خریم . لاله و مردنکی و حار
 و چهل چراغ بلورین و ظروف و کلدانهای چینی و بلور و آینه های چند ذرعی چون



اعداد محدود صوره کانه است
استعمال میران هواو پیودن ارتفاعات
قاعده حل طلا و تدهیب آبی

تفصیل حرانه آقا احد
توب ورق وسایل مساحی مسافات است
شرح ریسق وقاعده عمل القوام
تدهیب فلرات بواسطه قوه الکتریک

امروز صبح زود برخواسته مشغول کتابت بودم دیدم از بله‌ها صدای فشرده
و نفس گرفته شنیده می‌شود گویی کسی چیر ثقیلی زیاده‌تر از قوه خود را حمل می‌دهد
منتظر شدم آقا احمد بود صندوقچه در بعل داشت وارد گشت سلام نمود گذاشت روی
قالی آهی کشید و نفس طولانی که علامت خسته‌گی بود را آورد گفتم بور چشم من چیست
گفت این صندوقچه همه هست و نیست من است که چندین سال در سر جمع اوری اوز حجت
کشیده ام من از وجداییکه بساط تازه را تماشا خواهم نمود برخواستم رفتم نزدیک که
مبادا دقیقه از اشیای گرانبهای آقا احد فوت نمایم . سر صندوقچه را برداشتم و برای
تخلیه گذاشتم . دیدم چنان پر نموده که هیچ مهندس سرمویی بمان او قادر که جانبدن
نباشد در این صندوقچه تاریخی از ادوار ثلاثه ایام عتیق هر چه بحیال آدمی برسد پیدا
می‌شود . حلقه های برنج و آهن ، زنگوله های کوچک ، دوکمه سرباری . میخهای
جور بچور . قبطان و غنچ پوسیده صفحات مومی و فلزی (اسباب فونو گرافی اوست)
قوطیهای مقوای منقش ، آهن ربا ، اویزهای شکسته بلور ، زنجیر نازک مطلقا ، کتابچه

بصور نه کانه ارقام آشنا بشوند و بدانند که اعداد ما بیشتر از نه بوده و نیست. احمد گفت پس رقم ده چیست؟ گفتم رقم ده تکرار عدد واحد است پش روی او یک نقطه میگذارند که سرخود هیچ معنی ندارد [۵۰] اگر نخواهی از نه تا هزار کرو ر همه اعداد عالیها را بوسی اولش یا رقم (نه) است یا مادون (نه) و اگر طرح نمایی تمه یا نه می ماند یا کمتر از نه خارج از این قانون حسابی موده و نیست.

پس از اینجا فهمیده می شود که اعداد لایتناهی محدود این نه صورت که نه ملک عوالم معرفت و منتهای ادراک بی نوع انسانی است خلق شده و هر یک از این اعداد با این صغر صور دارای حقایق مستره و مسافات غیر محدود می باشد (۹۲) از این بیانات من احد زیاد متعجب شد که چه کوبه تا کون باین حقیقت ساده ر خورد شده بعد از این تقریر در دل داشت تکثیر عدد واحد و از آنجا معنی وحدت و کثرت و استغنائی اولی و احتیاج دومی را از من بشود معلوم است این مقوله در خور استعداد اطفال است لهذا طرفین بهمین قدر اکتفا نمودیم

پرسیدم پرکار رای چیست گفت رای کشیدن خطوط قوسی و نیم دایره گفتم میتوانی عن دایره را تعریف نمایی گفت می توانم شما سطح و نقطه و خط و سایر مقدمات مساحی را تعریف بکنم گفتم بسیار خوب دایره یعنی چه گفت خط منحنی محیطی را که از هر نقطه اوتا مرکز مساوی باشد دایره گوید گفتم سبب دور دایره قطر خود چه کوبه است. گفت سبب همت است بریدست و دو یعنی اگر دور دایره بیست و دو ذراع است قطر او هفت ذرع می شود. و هر وقت قطر دایره معلوم است دور او با همین سبب در هیچ حالتی مختلف نکند. گفتم درست است تحسینش

[*] نقطه که الان برای تشخیص اعداد عشرات و مات والوی معمول است غلط است زیرا که وضع اوار عرب است و او را مصر یعنی میان تنهی گویند (۵) علمای اروپ مصر را معربك موده حمر نامیدند و قدری برك و مستطیل می نویسند رقم سبب همدی نادان طور نوشته شود [۲۵] هر یک را بطوری بنویسد [20] [۹۲] رساله از شیخ الرئیس ابوعلی سینا ملاحظه خودش در کتابخانه دولتی بطر بوع موجود است اسم این رساله (رساله فاتحه الابواب المدرسه فی اصول حساب الهندسه) در دلی اسامی تالیفات شیخ که امامه داشوران از اطلاعات آخری تحصیل موده دیده شد معلوم است چندین نسخ کراشها از تالیفات آن معلم اجل در کتابخانه ای اروپا پیدا می شود

شیخ در آن رساله بیان میکند که اعداد لایساهی محدود صور ارقام تسعه است و برای دانستن همت و سقم حاصل چهار قاعده علم حساب استثنائیه عدد نه و مادون ده را معربان قرار داده و رکاوت ساده در اینها ممدوح فرموده اند اعداد را بطور سویس (۱۲۳۴۵۶۷۸۹) جمع به رقم چهل و پنج است و چهل و پنج به هزار می شود. یا اینکه یکرا از اول و هشت را از آخر برداری به می شود دوسه و شش به می شود چهار و پنج به هزار می شود یا اینکه برعکس هشت را از روی یک میگذاریم هشتاد و یک می شود به هزاره هفت را بر سر دوی آوریم هفتاد و دوی شود (هشت هزاره) شش را روی سه بگذاریم شصت و سه می شود (هفت هزاره) پنج را روی چهار ساوریم پانجاه و چهار می شود هزاره اگر موقعی بدست آمد از آن رساله در همتهای احمد کریمی قواعدا می شود یادگار گذاشت

مال الصنعة مملکت خودمان نیست عوض اینکه عمرت بگیریم و بترقی صنایع وطن خود
 همت بکاریم، و از فرط وطن دوستی صنایع سایر ملل را ممانع و نهانید صدای بهم خوری
 آور و ششش و تلاء لؤ آنها در بطر ماجلوه و شکوهی دارد و اساس خود و روشی
 و امتیاز ما شده.

احمد نه سربازی جان دارد ملل متمدنه عالم که دم از (سیوینرسیون) میرسد
 بالرأس سرباز و لشکرند و مترصد که بیک اشاره عالم را در روز بر نمایند.
 محبت محالست مانی کم و زیاد چون صحبت های احدیا را گروش و ن چیز، یا از خوردن
 فلان کباب یا از فریب دادن دیگری، یا مداحی دروغ، یا تعلق بی ادبانه، یا بی حرارگی
 دست خود تحذید فلک اطلس و عرش اعلاست.

پس همه ساعات ایام انسانی ایام صباوت و نادانی است. همه طفلیم و همه مشغول
 جمع آوری اسباب لعب و کودکیه همین که ترکیب مای هر وقت مارک احدی دیگر
 دارد.

آقا احمد بعد از آنکه بساط خود را چید و تمام نمود درخواست و رفت بعد از دقیقه
 اطفال را همراه آورد تا وارد شد گفت آقایان حضرات محبوب من، بدتی است میخواستم
 خزانه مرا تماشا نمایند بدین سبب امروز این ساطرا در حضور شما گسترده ام تا هیچ کدام
 نتوانند دست درازی کنند. ماهر ج گفت یعنی چقدر تحیر دارد ملاحظه مال من است.
 زینب گفت قوطی مقش را بیشتر من داده ام. اسد گفت سکهای الوار را من در یکجا
 در کنار دریاجع نموده ایم، صور سرباز هم با من مشترک است. احمد گفت پس از این قرار
 من از خود چیزی ندارم و سا کرد مجمع نمودن و چیدن میان صندوق اطفال دویدند
 هر چه از خودشان است دارند احدی یکرا می گرفت دیگری چیزی بر میداشت تهناسه
 نفر چه میتواند نکند همیشه قوی غالب است و کثرت فاتح میخواست گریه نکند مایع شدم
 قرار گذاشتم بهر یک از آنها یک اوز و چند دانه نقل بدهد صلح نامه بشهادت من منعقد
 شد که بعد از این در مستلکات احمد هیچ یک از ایشان حق و ادعایی نداشته باشند.

اطفال ساکت شدند از احد پرسیدم صور ارقام را که در کلاه سربازها نصب شده
 میدانی چه رقم است؟ گفت ارقام هدسی، چون واضع این ارقام هدیا بد اعراب ار
 آنها مستعار نموده هدسی میگوید. امی خواستم بدانم که چرا نه سرباز و نه رقم ساخته
 اند؟ گفتم میشد زیاد تر ساخت ای بر اعدا نه صورت و نه رقم درست نموده اند که اطفال

یا ذری می‌توانی بواسطه استماع صدای توپ و دیدن شعله درست مشخص نمایی و هم چنین ما می‌توانیم بواسطه برق ارتفاع ارمولد برق را ارجل اقامت خود مشخص نمائیم. از ملاحظه نموداری برق و رسیدن صدای رعد بی‌تغلب بدانیم که فاصله میان ما و ابر چه قدر است اگر چه برق و رعد در یک آن تولید شود ولی سرعت عبور برق از نظر ماورای تحدید فاصله است برخلاف رعد که سرعت سیر او در هر ثانیه هزار و یکصد فوت است. اگر بدقت زدن برق را متوجه باشیم و بعد از آن بدانیم که آواز رعد بعد از چند ثانیه ما رسید در کمال سهولت هر ثانیه را هزار و یکصد فوت حساب نموده فاصله ارجل اقامت خود ما را مشخص خواهیم نمود

یا اینکه بساعت نگاه کرده یک دقیقه یا قدم مستوی راه میروی مسافت مقدم را ذرع میکنی و دریاب که در یک دقیقه دو یست ذرع طی نموده بعد از آن با همان قرار تاقطه معهوده مشی میکنی و هر دقیقه ماضیه دو یست ذرع حساب نموده سهولت فاصله را مشخص مینمائی.

احمد گفت اقا از این قرار قتل حساب و ارتفاعات را نیز باین وسایل می‌شود پیموده. گفتم سطح و ارتفاعات با هم در حالت متفاوت در بطر سطحی و بالایی نیز فرق زیاد است مثل زمین هموار و با هموار هرگز یک قرار ممکن نیست. برای پیوند ارتفاعات اسبابی است اورا (بارومتر) میزان هوا گویند که برای تشخیص فشار هوا ساخته اند من قبل ازین از فشار هوا و میزان او بخوبی آوری نموده‌ام این اسباب عجیبی است اول اورا (تراچل) نام شاگرد (عالیل) معروف [۱] ایتالیایی در شهر (فلارنس) خاک ایتالیا اختراع نموده و معلوم داشت که ستون زیبق دارای درجه صفرسی و دو دویمه بلندی هم وزن عود هوا می‌گردد که در زمین هم قطار است. همیشه خود (تراچل) کشف نموده که میزان هوای او برای مقیاس ارتفاعات نیز مصرف خواهد شد. ابرا اول (پاسکال) نام عالم فرانسه معلوم داشت که ارتفاع ستون زیبق میزان هوای تراچل

[*] عالیل از معروفین علمای درجه اول عهد جدید است و پدر علم فیزیک است کشف قانون خط مستقیم افتادن و خطوط معوج انداختن اراوس (تلسکوپ) اول را که احرام آسمانی را می‌سوزد دفعه برک می‌نمود اراوس اثبات حرکت زمین با دلایل سه فقط بعد از (کاپرنیک) از اختراعات جدید است. در هندسه و جبر و جمیع علوم ریاضی و طبیعی سرآمد عصر خود و دست از فضایی اعصار ساله است. در هجدهم فوریه سال ۱۵۶۴ متولد شده در شهر مانورسال (۱۶۴۲) وفات نموده در سرکشیات خود خیلی رحمتها کشیده بی بلد شده سالها محبوس گشته سال وفات میل تاریخ سال تولد (سونون) معروف است که مائده هجدهم آرمندان یک حکم بی نظیر حکیم بی نظیر دیگر را از حدای موت و حیات عوض گرفته عالیل از سلسله شمسی فلارنس ایتالیاست استش (وکت) است لفتش عالیل است

کردم. احمدنایده گشت گفت اقادیروز معلم از محمود سؤال نمود و نتوانست جواب بدهد من دادم گفتم خیلی غریب است که محمود نتوانست و تو جواب دادی مسئله چه بود. گفت معلم به محمود تکلیف نمود عدد یکصد را چنان بدو قسمت متفاوت تقسیم کند که اگر از اولی قسمت سیم را و از دومی قسمت پنجم را گرفته جمع نماید حاصل جمع سی بشود. من عدد یکصد را دو قسمت نمودم اولی هفتاد و پنج و دومی بیست و پنج از هفتاد و پنج قسمت سیم را که بیست و پنج است برداشتم و از دومی قسمت پنجم را که پنج است گرفته روی او گذاشتم حاصل جمع سی شد. گفتم تو حالایمی توانی خود را مستعد تعلیمات عالیہ بدانی [۰] در این بین هوا ابر بود بجمره های اوطاق من که در مرتبه فوقانی واقع است مشرف بمیدان وسیع برکی است که برای عرض لشکری و مشق توب ساخته اند تو بچنها شاهه میزدند چون مساوت حله و میدان مشق چهار هزار ذرع بیشتر است توب را که می انداختند اول آتش نمایان می شد و بعد ارده دو ارده ثابیه صدا شنیده میگشت احمد متفکر بود چند تیر انداختند برگشت عن گفت اقا مگر شعله و صدا در یک آن احداث نمی شود پس چرا اول شعله نمودار است و بعد از چند ثابیه صدا شنیده می شود. گفتم هر کس نزدیک توب است برای او نموداری شعله و شنیده کی صدا بلافاصله است هر کس دور است اول شعله را می بیند بعد بفاصله عدم مساوت او و محل توب اندازی صدرا می شود پس توجه طور میجو استی از مقدمات مساحی عن تعریف بکنی و حال آنکه از این تجربه ساده که از مقدمات علم مساحت است اطلاع بداری.

فرض کن اگر میجواهی بدانی که فاصله رودخانه (آجی چای) و ارك علی شاه چه قدر است معلوم است باید همراه برداری و ذرع و تخیر بگیری تا میان این دو نقطه را مساحت نمای ، ای فقره گاهی محمه بعضی موانع صعوت دارد لهذا برای رفع تعذیر مقیاس مسافات بعیده متمسک پاره وسایل سهل می شود. و از آنجمله معلوم نموده اند که اگر ما از محل توب اندازی در مسافت سیصد و سی ذرع ایستاده باشیم اول شعله را می بینیم و بعد از یک ثابیه صدرا می شویم در مسافت دو مقابل بعد از دو ثابیه و هكذا هر چه بعد فاصله بیشتر است استماع صدای توب از دیدن شعله دیرتر خواهد بود. پس واضح شد که مسافت یک نقطه را از نقطه دیگر بدون اینکه قدمی برداری

[۰] در ایام قدیم بود که در هر دو مقاله و تاریخ طلوع و غروب می نوشتند و شد بشرط حیات در حلد آمده نوشته می شود

احد گمت آقا درست فهمیدم که مقیاس ارتفاع را چه کوه باید گرفت . لوله شیشه سی و دو دویعه ارتفاع را سی و دو خط قسمت عود و فاصله هر خط را مقیاس مسافتی قرار میدهم و در صعود و هو و طریق از خطوط مرتسمه میتوان به آسانی درک نمود که میان دو نقطه چه قدر مسافت است و او را در جدول پست و مدی ثبت میکنم ، گفتم اینطور نیست و فهمیدن مطلب بی مقدمه دشوار است همین قدر تعریفی که یکی از علمادر کتاب میرکای سهل الماحذ خود (قره پوسکی) رای فهمیدن مقیاس ارتفاعات عوده او را تو میگویم

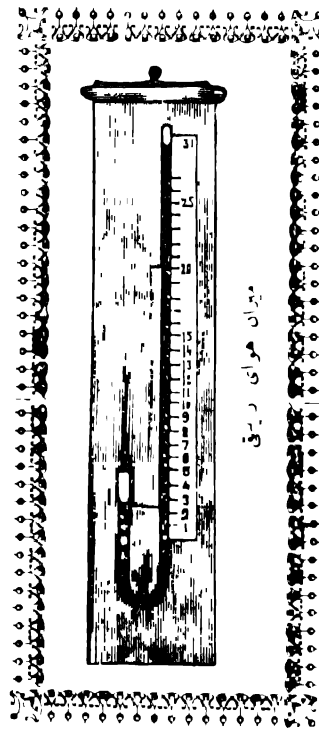
جیوه میان شیشه میزان هوا در ارتفاع نهصد و پنجاه فوت یک (دویعه) پایین می افتد و در ارتفاع دو مقابل دو (دویعه) و هکذا و اگر ممکن بود که مانتهای اوج اتو مسفر را دریابیم و ردما میران هوا باشد آ بوقت زیبی حالت سطحی خواهد داشت و هرگز درجه صعود چون در متهای نقطه فشار واقع می شویم در حالت زیبی نخواهد بود . همیشه تفصیل مقیاس ارتفاعات تحصیل مراتب عالیها را لازم دارد و اجتهاد کامل باید در علم حساب داشتن . تو علی الحساب بهمین قدر اطلاع اکتفا کن که مقیاس ارتفاعات بواسطه رعد و برق و توپ نیست بلکه بواسطه زیبی میان میران هواست (۹۳) احد گفت آقا اقرار میکنم معلوم می شود اگر زیبی نبود کار عالم مبهم می ماند این زیبی چه چیز است . گفتم صحیح است اگر زیبی نبود بشر از این حقایق شکفته مبهم می ماند خود زیبی و لزی است مفرد عیارش سیرده در خاک اسپایا و امریکا و سایر اراضی و در روسیه بهمان حالت که دیده از معدن تحصیل شود یعنی ار کیده زیر کوه مثل قطره چکیده و در حوصی جمع می شود .

گاهی در صورت سک سرح پیدا می شود که از حرارت جرئی مواد خارجی از هم میپاشد و زیبی حاصل بسر پوش مخصوص این عمل جمع می شود و بیشتر از معادن جیوه

[۹۳] شعیب پست و بلندی اراضی که بران اهل فن (نوسروکنه) گویند دو کوه می باشد یکی بواسطه اسمهای معمول تقسیم ارض است (غشودریا) و یکی بواسطه میزان هوا میزان هوا بر دو حور است یکی ریش دار (نارومتر) و یکی بی ریش (انراید) در هر صورت شعیب ارضیات خواه بواسطه میزان هوای ریش یا بی ریش باشد حالتی از هوای بسیار جرئی بوده و بیست و پنج مساعی علما در تکمیل این اسباب که هیچ نوع سهو و اشتباه در عمل او باشد ناکون بی نیجه کامله مانده

درست عودن میزان هوای بی ریش خیلی آسان است هر کس خواهد می تواند در حالت خودی درس نماید حقه شیشه کوچکی را چیر مایعی بر سر حقه را با پرویکه قائم کن و در میان پرویکه لوله ار شیشه ساری فلم میان حقه و پرویکه فاصله جرئی از ته حقه نماید بعد از آن حقه را به چیر گرمی یا میان کاسه آب نکند در لغیر هوا صعود و هو و طریق را بعد از در میان شیشه فلمی میتوانی به بی بلکه محسوس و ماریک غایی این عمل از ریش بیشتر می شود

در دامه و بلندی کوه یکسان نیست . بعد از آن تحقیقات او را فرودند و تفاوت فشار هوارا علامات (مورمول) وضع نمودند حالا بواسطه آن اسباب نقاط متفاوتة زمین را از پاصد ذرع تا چند فرسخ ارتفاعات قلل جبال را می پیماید ، و سطح دریای مجاور را نقطه مأخذ ارتفاع میگیرد . مثلا میگوید فلان قله کوه (دماوند) از سطح دریای خزر چون نزدیکی اوست ده هزار فوت بلند است و این ارتفاع را همان میزان هوا مشخص میکند .



این است که میزان هوا بهر طرح و ترکیب که درست شود برای دو عمل لازم است یکی داشتن جریان هوا و دیگری تشخیص ارتفاعات آنکه برای داشتن جریان هواست فقط صحت او مطلوب است آنکه برای تشخیص ارتفاعات می سازند عبر از صحت باید طوری ساخته شود که حمل او بقلل جبال و مسالك صعبه ممکن باشد و میزان الحرارة برداشته باشد که بتوان بواسطه اوزین میزان هوا را بدرجه صفر آورد .

(مطلب معصل است و او را در بیان اهل فن آوردن ریسق را بدرجه (بول) گویند در آنکه ریسق میان میزان هوا ارکرم و سردی هوا اردرجه بول همیشه منحرف است و بواسطه میزان حرارت درجه انحراف او را معلوم کنند و درجه بول را بر میدارند)

میرزند سرشرا پوشید . میگذارند بعد از سه روز طلا در میان زینق محلول است و اگر زینق زیاد است میان پارچه نازکی ریخته بطرف دیگر فشار میدهند قدری جیوه میجهد و میرزد و باقی آن (آمالعام) است بندهب آلات و ادوات مصرف میکنند این نوع مطلا سازی يك عیب برک دارد که دست اوستاد مطلا ساز بهر چه از اسباب دیگر بخورد لکه یابد و سیاه می شود باید خیلی دقت نمود .

آینه ساختن شیشه را در اوایل همین قرار می نمودند قلع را طبقات نازکی ساختند و باندازه شیشه آینه روی نخته می گذاشتند و روی او زینق ریخته با پارچه ضخیم صفحه رامی سائیدند نازینق تمام شد باز میریختند تا صفحه قلع آمالعام می شد بعد شیشه را تمیز نموده روی او می گذاشتند زینق زیاد از زیر شیشه رجسته بطرفی که در زیر نخته بود میریخت و شیشه آنده می شد حالا ترکیب آینه سازی غیر این است که ذکر شد .

احد گفت آقا مگر تذهیب کاری فقط باریق است و هر چه مذهب میکند بهمان قرار است که تقریر نمودید . گفت تذهیب نمودن چندین قسم است که از آن جمله بتقریب شرح عمل القوام و حاصیت ربق او را تذکر نمودم تذهیب آبی و ربق بهتر است . و تذهیب الکتر از تذهیب آبی بهتر و سهلتر و اکنون جمیع دنیا غیر از آسیا تذهیب الکتر را آشناهستند (عالو انا بلاستیک) در تذهیب آبی اول یکمقال طالارا در میان تیزاب سلطای (دو قسمت خلور (جوهر مك) و يك قسمت آزوت) حل میکشد بعد او را در طرف چپ یا در بوته جوش میدهد تیراش صمود می کند و در ته طرف دردی مایل بسطح می ماند که طلای نمکی و سم قاتل است بعد از آنکه یکجا در ته بوته از حرارت آتش خشک شد و باطراف او چسبیدرداشته در میان آب حوشیده که یکمقال و نیم پاتاش و يك مقال و نیم عالیروس و نیم مقال مك طعام را در میان او حل نموده اند طرف را می شورند و طلای نمکی در آب حل شده آب بدرستی که بهر مقال طالایک کاسه باینداشد حاصل می شود هر وقت بخواهد چیزی مطلا نماید اول او را صیقل داده حاصر میکشد بعد از آن آب طالارا چهل درجه گرم نموده و چیز مقصود را میگذارند میان آب مطلای گرم و بقدر پنج مقال طلق نیز بنوعی که بچیز مذهب نخورد داخل آب طلامی کسد بعد از ده دقیقه در آورند و مذهب است و اگر ممکن است طلق را مثل مقول نازک بریده و مقصود را باود و یاسه دفعه به پنجند بهتر است همیکه طلق نباید به مقصود پر چسبیده شود و گرنه لکه های زیاد عمل آید و تذهیب را معیوب نماید .

این طور است (کسووار) زینق نمی سوزد اریکدرجه حرارت (۲۲۵) قسمت (ازده هزار) بسطیاند و از سیصد و نجاه درجه حرارت مدخل بهار گردد. اگر سرزینق را نبوشند خود بخود صعود می کند از چهل درجه سرما مجمد گردد (برای تشخیص درجات مافوق رودت چهل درجه تا (۱۲۰) درجه الکاعول میزان است

انجماد مصنوعی زینق نیز بواسطه حامض لحمی ثابت و روعن بقیر ممکن است همین که ثابت نمودن حامض لحمی عمل ممکن و دشوار است (هر دورا برای تجربه علمی



کیما بعمل آورده اند) همه فلزات از پلاتین (طلای سفید) و طلا تا قلع و سرب در میان زینق حل می شود. و این عمل را یعنی حل فلزات در زینق را اعراب عمل القوام و باصطلاح کیما کران اوروپ اما لغام گویند.

اگر طلا را در زینق حل نموده با سبب نقره مصیقل و تمیز صلابه نمایند و به آتش بگیرند زینق صعود میکند و اسباب نقره مطالعی شود. و چون عمل را تکرار نمایند مطالعی ثابت خوش رنگ و خوب حاصل می شود. حل نمودن طلا آسان است طلای بی غش کامل البیار را مثل صفحه کاعد کوبیده با مقرص سیک انداره بریده میان جیوه

همیشه در اول صحبت گفتم که این قوه محرك اول عالم اجساد است . این نوع تذهب یعنی تذهب با قوه الكثیر خیلی غرابت دارد اگر توبه بینی بچشم خود باور نمایی که چه می بینی . فرص بکن حوضی از شیشه نیم ذرع مربع داری میاں او را با آب پر کرده و بعضی ملحیات به آب میریزی ، و یکمقال طلا که حل نموده عیان همان آب می شوری بعد از آن از روی حوض شیشه دو چوبك فلزی میگذاری اربك چوبك صفحه طلا را بقدر کم دست نامفتول آهن می آویزی که در داخل آب حاکببرد از چوبك دیگر چیری را که مقصود تست و میخواهی مذهب بکنی نامفتول می آویزی که در داخل آب مقابل صفحه طلا بایستد بعد از آن از المت بواسطه وصل مفتول بچوبكهای فلزی توك میدهی قوه الكثیر از آب طلا را که در روی حل نموده بودی تفریق نموده بچیر مقصود که میخواستی مذهب بکنی می جیساند و هر قدر طلای محلول آب تحلیل میرود یعنی بچیر مقصود می چسبد عوض او را بالاستمرار از صفحه طلا تحرا نموده تا آب میدهد و تا اتمام طلا هر چه میخواهی و هر اندازه میخواهی میتوانی از آهن و مس و نقره بواسطه همین مبادله عبر صرئ قوه الكثیر مطلا بکنی . این عمل مخصوص بطلا نیست همین قرار می توانی روی مس را با نقره پوشانی و مفصص نمایی از روی آهن را با مس پوشانی همینکه قاعده وصل المت با چوبكها که از روی دو فلز مابین بداخله آب آویخته شده میران عمل است . هر فلزی که میخواهی بروی دیگری بچسبد چوبك او را مفتول الكثیر متحر که یادافه وصل باید نمود و دیگری را الكثیر مستقیم یا حاذبه باین معنی که در چوبك ذهب دار قوه الكثیر دهنده و در چوبك دیگر که باید چیز آویخته خود را مذهب بکند قوه الكثیر گیرنده باید توضیح شود و تشخیص این دو قوه در صحبت الكثیر بتو تقریر شده .

احمد دوریست از فردا بخیال حل طلا و تذهب کاری بیفتد چون پر سید که این اسباب را از کجا باید تحصیل نمود گفتم در روی زمین هر حاتمسن و علم کیا منتشر است این تذهب کاری اوای و اسبابهای زیبی همه باین ترکیب است که ذکر شد و از هر جای فرنگستان سوسی این اسباب را (عالو انا لاسٹیک) برای تو میفرستد . می خواستم با حمد از قدرت قوه الكثیر مار شرجی بگویم و به احوالی علایم که اگر قوه او را بمفتول پالانین و طلا برسد در يك لمحہ مقولرا مدلل بخار می کند و همچنین

اساس این تذهیب همان حل طلاست که اگر توان جوهر نمک اورا پاک بسوخت قابل استعمال یعنی خوردن می شود همیشه طلای محلول که برای خوردن لازم است اول طلای بی عش ورق شده را یک اندازه بریده بطرف چپی می نهد بعد تیراب سلطانی خیلی تیر را بقدر کفاف میریزد و میگذارند در یک شانه روز طلاحل می شود (آنچه خودم تجربه نموده ام برای حل طلا پانزده ساعت کافی است) .

بعد طرف چپی را میان آب جوشیده میگذارند آنقدر آرا جوش میدهند که تیزاب از میان طرف یکجا صعود میکند و دردی سیاه رنگ در تنه طرف می ماند (که هر جای اعصاب آدم برسد لکه سیاه ثابت بعمل می آید و بالاخره با پوست همان جاکند شده می افتد)

بعد همان درد را میان آب خالص می شورید و آب را جوش میدهند تا میخشد و نمکی سرج سد حاصل می شود که از هوا جلب رطوبت میکند. تا اینجا که تقریر نمودم سمیت اوراقی است اورا در زبان اهل فن طلای جوهر نمکدار گویند. و اگر نخواهد حالص نماید که جس (خلوری) طلا یکجا زایل شود قل از آنکه طلای محلول را میان آب شورند و آرا محوشاشد اول باید وزن طلا و وزن آن آرا که طلا در وی شسته می شود مشخص نمایند و وزن طرف را که در وی این آرا جوش خواهد داد درست معین کنند بعد از آن محوشاشد تا آب مدل بخار شده صعود نماید بعد دوباره نکشد های طرف را وضع نماید هر چه ماند طلاست. در اینجا باز اورا باید قدری روی آتش نگهداشت بعد از رای اطیبان که طلای حاصل بی حلور است و احتیاط ندارد میان او قدری جوهر (ازوت) یا جوهر (سلتر) میریزد و نیم ساعت روی آتش نگه میدارند بعد میگذارند سرد می شود و در آب صاف حل میکنند و چند دفعه با آب سرد می شورند و بعد از آن باز میکشد اگر وزن اولی که بعد از خشکیدن آب کشیده بودید درست است طلای حالص وی احتیاط است و مقوی تراز جمع دواحات معدنی است.

احمد گفت آقا مطالای الکتر چه گونه است شما در ضمن فواید قوت الکتر عمل تذهیب را ذکر نمودید. گفتم من شمردن فواید قوه الکتر را قادر نیستم



پارچه ابریشم معدنی می شود - شرح نئون و تفصیل او بعد از پیدا شدن مار مولد الماء
 و پیروزه فروش خراسانی و تکوین پیروزه اصل و بدل - حرف رن از بهران با تریز بواسطه ناقل صدا
 تفصیل احداث صدا و شرح اسباب ناقل صدا

امروز احد و محمود هر دو صبح رو در پیش من آمدند و ارد شده سلام دادند محمود
 ناجد گفت تو سؤال کن احده محمود گفت تو سؤال نکن این حرف دوسه دفعه
 در میان آنها مبادله گردید . گفتم چیست ؟ هر کدام پرسید چه تفاوت دارد . احد
 گفت اقا محمود میگوید یکموع پنبه کوهی هست که از وی میبریند و پارچه میبافند
 هر وقت جیر کشند نه آتش می اندارند ، چرکش می سوزد و خودش می سوزد مگر
 باین سخن بی اصل می شود معتقد شد . گفتم بخت و ابرار تومبی بر چه اساس است مگر
 توجیع معادن عالم را شناختن و یا از تاریخ جمیع ملل مطالی آنچه می شوی فقط میزان
 ضحّت و سقم او عقل نالایع تو است این است که گاهی ارعایت چهل مکر می شوی .
 تو که طفلی بیش برار رحال وطن ما تا مطلبی مخالف بخت شخصی یا حارج از حیطة میران
 فهم قاصر خودشان شیدند بی تحاشا مگر می شوند و بیهوده بی اصل و بی معنی می

یکی از حکمای معروف گوید آنچه شوی اگر بیهیدی دست قلب داشته باش نهش نکن رحمت نکش
 تعلیم نگیر و باور معروف پرده وحشت و ظلم را اردیده دل و دیده سرر افکن حکیم دیگر گوید هر کس آنچه بداند
 چهل اوست و هر کس در آنچه بداند تصرف نماید دلیل حق اوست

لازم بود بگویم که هیچ حرارت زوغلرانی تواند مبدل به بخار نماید امای تواند بسوزاند و خاکستر کند مگر قوه الکتریکه با این قوه اگرچه بازحت زیاد ولکن صعود نمودن زغال در يك لمحہ ممکن نہ سطر آید .

[در شخص سر بریده که سرش ار دناش خدا شده اس قوه را امتحان نموده اند نعره و طق همه علامات رده کی از حرکت دست و پا و دوران خدق چشم و حرکت سینه و حرکت مشاهده شده همه بیکه چشمه های حیل و جشتناک می شود و دستهای را متصل اطراف خود مبرد . و هم چنین مال الکتریک آدم مقصر واجب القتل را حالادر بعضی جاها میکشد و در مسلحها حیوانات را دفع می باید]

چون صحت خیلی طول کشید در این محاسنم نمودم واحد چون زمان گشت ماغ خود را وقف مسایل علمیه نموده بود برخواستم او را نا خود برداشته رفیم در خیابان ناصریه بگردش .



محفوظ باشد . در این بین ماهر ح واسد وزیر در آمدند ماهر گشت آقا کالسه چی میگوید اسبازا بسته حاصر است گفتم روند حاصر باشید من میر کتات خود را جمع میکنم الان میرسم اطفال رفتند مهم آنچه لازم بود دیدم و در کامه را بستم رفتم پایین با اطفال در یکجا سوار شده رفتم نازک علی شاه امروز فریادی نازش سالون بسته صمود خواهد نمود و اردشیر آمد حاصر بود من عرفه گرایه نموده بودم در ساعت معین سالون حاصر شد فریادی نازش آمده نشستند طبایه های نالو را کشوند و یکدفعه مثل برق بهوا رفتند .

احمد بطرح بالون و شین کشکولی او و نادان احتیاط (پراشوت) و مفذ موارئه عار (قلاپین) در کمال دقت ملاحظه می نمود و از من يك يك می پرسید دیدم بتفصیلی که اقا احمد سؤال میکند باید متصل ما و حرف زد تماشا می نمود و اطفال ضایع خواهند شد . گفتم نور چشم من ساکت باش و تماشا بکن بخانه میرویم من از روی نقشه بالون همه نکات اسباب سفر آسمانی را بتوقل میکنم و حالی می شوی قبول نمود تا مجلس تمام شد برگشتیم بخانه احمد را بردم با طاق خودم نقشه های جیب این عمل را که تا حال اختراع نموده اند آوردم گفتم تماشا کن اینها صورت بالون ها است که از روز اختراع اول او تا کنون در هر جا ساخته شده زمیه آنها عموماً از پارچه ارشیمی نازک خیلی قائم و شمع است همبکه طرح او را هر مهندسی بهراست و سلیقه مخصوص خود و بواسطه او در هوا چکونه که امروز دیدی شاه میکند .

احمد گفت مگر هوا آب است که در روی شا ممکن باشد گفتم من بتو در تعریف هوا بیشتر گفته ام که هوا یعنی آب خشک . و انکهی ششای آبی و ششای هوایی هر دو در تحت يك قاعده است . لهذا بران یونانی صعود هوا را (آیرات) یعنی ششای هوایی و نالون را که اسباب شش است (آیرتات) گویند چکونه که در ششای آب جسد شا کسده ناید از آب محالی خود سبکتر باشد همچنین وزن نالون برباید از وزن هوای محالی خود سبکتر باشد (۹۴) این است که اساس ششای هوا عبارت از اسبابی است که هم سبکتر از هوای ما است و هم با طبع طیار و صاعد است . اول خیال ششای هوا را معل

[۹۴] هر جسدی که روی آب استادی است و روی آب و در آن آب که وقت غوطه خوردن محالی شود سبکتر باشد و کبریه نهان می رود اگر قالب از برای برآورد که استه آب و من از وزن جسد آدمی بلکه هیچ من سبکتر باشد این است که آدمی تمیز و روی آب فقط تا حرکت مخصوص و مدت ملیل می تواند ماند ولی آب محالی کشتی الته از جسد کشتی سبکتر باشد و از این رو کشتی هم وقت روی آب می ماند مگر اسباب خارجی موثر عرفی او شود

شمارند. علم باعقلهای کامل و بالغ بمرتصل می ستیزد تا غالب می شود پس هر چه بشوی جای انکار سکوت بهتر است .

در ضمن معادن یک نوع نسکی است و اقسام دارد اسم آنها را پنبه کوهی و اریشم کوهی گذاشته اند و از زمان قدیم معلوم است اورا کتان کوهی نیز می گویند تکوین او چون پنبه اریشمی همه از تارهای بازل است همه خواص اریشمی را از مازکی و تاب خوری و ناشکی دارد رمکش سفید و حاکی تری و مانی و سیر است اورا ربان علم معادن (آریست) گویند هیولای اورا از معدن در آورند و هر قطعه که خوب رسیده شود سوا می کنند در میان آب می جیسا مد رشته هایش از هم مازی شود بعد از آن جری نات کتانی روی مخلوط میکند و با اسباب ریس معتادش می سارند و پارچه می نافد بعد از آن پارچه را با تاش افکند کتان باقی اومی سوزد و پارچه کتان کوهی حاصل می شود و هر چه میخواهی می توانی بدوزی . حکمدار پروس سفره از این کتان داشت هر وقت میخواست مهمان هارا بتعجب بیاورد بعد از ناهاری چیدند و میفرمود بخاری میان آتش میگذاشتند و می سوخت حصار متخیر می شدند دهر را سال قتل را این آنها که مرده های خود شارا عوض دهن می سوختند [*] برای اینکه حاکی تر بدن میت مخاکستر زغال مخلوط شود از این پارچه کفی مثل کیسه دوخته میت را میان کیسه کفن می گذاشتند میت می سوخت و کفن می سوخت . همیشه دست رس هر کس خود یک کفن چنین را قیمت مروارید هم وزن خود می فروختند خسرو پرور از این پارچه دستمالی داشت که هر وقت چرك شدی به آتش می افکند چركش میسوخت و پاکیزه می گشت .

تعجب احد را مافوق نبود از انکار خود معلوم بود خجالت میکشید گفت اقا الان هم از این پارچه ها پیدای شود ؟ گفتم حالا زیاد است از این کتان برای عمله اطفالیه بالا پوش و دست کش و کلاه درست می کنند که در وقت حریق میان آتش رفته اموال و اطفال را برون آورند از این کتان حالا کاغد درست می کنند و سندات مهمه را با مرکب مخصوص که نمی سوزد در آن جور کاغذ می نویسند که از سوختن

[*] الان غیر از هند در اروپا وایت دمسال است سو ایدن امدات شایع شده مذهب و حکومت مانع می شود دستگاه سوختن را بفر تکمیل نموده اند در هیچ دقیقه حسد میت بکشتن حاکی تر می شود و هرگز عموماً و نویی شیده می شود بعد حاکی تر جمع کرده میان شیشه بکشی دارند صفت امداد اورا فوائد زیار می نویسند همین که آن تفصیلات برای مذهب پاک اسلام بیفایده است

(تقریض دیگر)

(جهان انسان شد واسان جهانی)

(ارین پاکیزه ترنبود بیانی)

این جوهر علوی گرانها که سخنش نام است یکی از بدایع فطرت است که عقل در ادراک ماهیت او بحیرت اندر است.

همانا سخن است که پس از ذات بیچون آنچه در مخلوق و غیر مخلوق بودن آن حرقی رفت. سخن اول از آسمان فرود آمد داشمندان هر قوم در هر چندگاهی باز بر آسمانش صعود میدهند. در تعریف سخن همین بس که همه اشیا را با آن تعریف میکشد ولی او را باز باید ما خود او توصیف نمایم

(عجز الواصفون عن صفه)

اثر سخن در جهان بیشتر از همه چیز نمایان است گاهی که شمشیر رنده اش بار تواند نمود سخن بسد از بند او را با ساقی تواند گشود. خوشبخت کسانی که پیوسته با شاعر سخن خوب و سودمند همت گاشته و بد آن واسطه برق زندگانی دائمی را فراشته اند

(طوبی لهم وحسن مآب)

آنچه این سده کمترین را نکارش این مختصر بعنوان تقریض و ادائیت همین نخست کتاب است که نام (سفینه طالی) یا (کتاب احمد) در مطبعه اختر بلعت بسیار صاف و ساده پارسی برپور طبع آراسته شده است

(شکر شکن شوند همه طوطیان هد)

(رین قد پارسی که به بکاله مبرود)

الحق مصنف این کتاب مستطاب جناب فاضل تحریر و ادیب صافی صمیر اقا ملا عبدالرحیم تبریزی الشهیر بطالبوف که از اجله داشمندان ایران زمین است، بسبب این تألیف منیب که واقعا تا کنون امثال آن دیده نشده متی عظیم هموطنان نهاده و در حقیقت داد سخن را داده است

(بس است حجت قاطع کال و فضل ترا)

(همین کتاب که هر حرف اوست در زمین)

فیزیکی مدرسه (بدن بورغ) مملکت شاتلند (مالاک) در سال (۱۷۸۱) بشاگردان خود تلقین نموده و گفت اگر کیسه را پر از گاز مولدالماء نموده پرواز دهد بهوا میرود (۹۵) شخصی (قوال) نام خواست عمل را امتحان نماید نتوانست این بود که در سال (۱۷۸۲) (استپان مانو فلر) فراسوی درپاریس بالونی از تافته ابریشمی ساخته و میان او را با هوای هشتاد درجه گرمی پر کرده بهوا فرستاد بالون محاذی پشت نام صعود نموده و بالا رفت (۹۶) در همان سال دو رادر مانو فلر متعاقباً با تعلیم و نقشه معلم فیریک (شارل) بالون برکی درست کرده میانش را با گاز مولدالماء پر نموده بهوا صعود دادند اول کسی که بالون نشسته بهوارفت در سال (۱۷۸۳) میلادی (پلاتر دروزنه) نام بود بعد ازان (بلانشار) نام اسپایولی معروف که در تحصیل اسباب طیران هوا زحمت کشیده و مخاینیک مشهور عهد خود بود تا از اختراع بالون (مانو فلر) محو شد پاریس آمد در سال (۱۷۸۳) با (ژوفر) نام معلم بالون نشسته از روی دریای مانش از (پادکال) به (دوور) هبوط نمود و از (لودریک) چهاردهم که اوقت قرال فراسد بود دوازده هزار فرانک انعام گرفت و مقرری نیز مرحمت شد

احد گفت آقا از تقریرات شما دستگیر شد که گاز مولدالماء از هوای ما عراب سبکتر است و از آنرو هر چه بالین غاز پر کند بهوا صعود میکند ولی نمی فهمم که این همه ثقل و آدم و اسباب را چه گونه بالای رد گفتم از این قرار هر چه تا کون گفته ام هیچکدام مرا نفهمیده پس مثلی رای تو ذکر میکنم و بطور ساده تقریری غایم آن وقت البته مطلب را درست حالی می شوی

فرض بکن که چادر قلدری از پارچه ابریشمی دوخته ایم که قطرا و دست و حب است درین صورت حجم هوای متاد جوف او چهار هزار و یکصد و بود و حب مربع می شود (مطور از وجب فوت است) که تحقیق سیصد و هشتاد و پنج و بود وزن دارد اگر ما چادر را از هوا خالی نموده و عوض او مولدالماء پر کنیم فقط وزن او می و هفت

[۹۵] پانزده سال قبل از تعلیمات (مالاک) کوادش الکاس کشف نموده بود که گاز مولدالماء اگر عار دیگری مخلوط نداشته باشد چهارده و گریه ده بار از هوای محیط ماسکتر است و خیال مالاک می همین اساس بحث نموده صعود هوا را مطرح کرده بود

[۹۶] هوا را که از حرارت صفر درجه هشتاد و نود حجم اوست سیم اولی را بر جود می فراید (ارهرار ۲۷۵) باین معنی که اگر سه کاسه بود چهار کاسه می شود ولی از وزن اولی حواصت سیم را می کاهد یعنی هر کاسه که در حالت گرمی درجه صفر (مطور فوت مربع است) شش و نیم بود بعد از هشتاد درجه گرمی شش و نیم می شود این بود که مانو فلر می خواست هوای میان بالون را گرم نموده و جعیف او را در حب هوای محیط امکان صعود او قرار دهد

فوند ونیم می شود یعنی از ثقل اولی خود سیصد و سی و هفت فوند نیم خفیف می شود که تومی توانی در عوض او آدم و اسباب و اثقال هر چه خواسته باشی صعود بدهی همین قدر که بیست فوند تفاوت باید گذاشت باین معنی که تفاوت حقت بالون باز کرده تورا ماهوای محلائی خودش اربست فوند تايك (پوط) می شود گذاشت تا میران سرعت عروج را درست داشته باشی این میران را باید تا هبوط نمودن بالون درست داشت زیرا که طبقات هوای مادر حقت و ثقل متفاوتند رای ملاحظه همین میران در بالون در یخه درست نموده اند و طباب گشادن او درست مدیر بالون است هرگاه غاز زیادی نکند و نخواهد او را بترکاند و او را در یخه را ناز می کند و عاریاد بیرون می رود و اگر در طبقات علوی ریت هوا با وزن بالون مساوی شد و بالون را از صعود مانع گشت آنوقت حال و ریت که در کیده ها ملاحظه همین فقره را داشته اند قدر لروم می اندازند بالون خفیف می شود و تا ارتفاع مقصود صعود می نماید و با وجود اینکه در ساختن بالون حالا همه قواعد طیر و سیر سابقین را ملاحظه نموده و تانیک در حد بحرکت استقلال با خفیف تحصیل مساعدت نموده اند ناز در شدت توجع هوا حلوار دست مدیر بالون در میرود بکوه و دره و دریا و صحرا میکشد هر جا که حاضر خواه اوست فقط در ناچاری یعنی وقتی که جلوی بالون اردست شد و بالون رو عمل کند حرکت میکند با دانی درست نموده اند (پازاشوت) که همیشه در بالونها حاضر است رشته او را نار می کنند هر جا میخواهد برود و بیستم الان در جزء سایر اسباب و استعداد خریه دول بالونها درست نموده اند که یکخر و از ثقل را تا نقطه منظور صعود میدهد در هر طبقه میخواهد می ایستند و اگر هوا مساعد است بهر نقطه میخواهد هبوط میکند [۱] صاحب منصب لشکری معتاد نشای هوایی با دوربین های جدید الاخبار و اسباب عکس اندازی مسرعه ثقل اردو و مواقع توپخانه و آذوقه را نگاه نموده عکس او ردوی مخالف یا رشته حرکت آنها را داشته و از آن بلندی بواسطه تاهون در پایین نا اشیاء می ایستاده اند گفتگو میکند و خبر میدهد بعد از تحصیل تحقیقات لازم هبوط نموده و آنچه را رأی انین دیده اند در حمله و دفاع لشکر دشمن میران عمل می نمایند .

[*] مانوهای جنگی المانی که در اواخر سال (۱۸۹۱) بروس و لعه های مرحدی روس طیران نموده و در روی شهر وارشودیده شد و هم چنین بالون های جنگی سایر دول که دارند غیر از اینکه در متق شرح داده شده باز چندین مانوهای اسباب و مقابله با وجود داری در نقطه مقصوده دارند که هنوز از اسرار جنگی دستک خریه دول است و از آن بلندی و در مجامع و چند نفر صاحب منصب هر و اسبی که نقشه و چگونگی او را نمیداند فقط در حمله اول بحتمال الوقوع همه ان اسرار بی پرده شاهد بازاری خواهد شد

کوبی این هیکل شریف و عنصر لطیف با اینهمه مشاغل که ایشانرا است باز همه عوالم را پیموده و در کیتی هر چه اطوار ستوده هست در کنجینه سینه صافتر از آینه اش فراهم نموده .

(اختر از چرخ بزیر آرد و باشد بوق)

(کوهر از بحر برون آرد و بررد بکنار)

بجایتم که این هموطن پاکیزه نهاد این رسم بدیع سخن را از گنجایاد گرفته و این صحبت های ناز و لطیف روحانی را چسبان در پیکر قوالب جسمانی حای داده است .

(یارب این صحبت شیرین ز که آموخته است)

(ار کجا ای همه شهد و شکر اندوخته است)

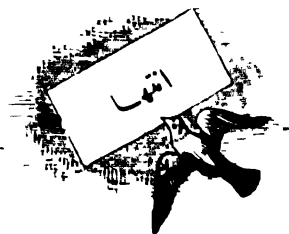
امید وارم که این خطاب چون صور اسرافیل در دل های هموطنان تاثیر عمده حیاتی تازه از سرگیرد . و از مرایای علم و دانش ناخر آیند . قاطبه هموطنان از پیر و جوان گوش هوش بسوی این آواز سروشی مار داشته هر کدام بفراخور مهم و ادراک خود از این کلستان کلی . و از این بوستان سبلی توشه بگیرند و در این صحبت های طفلانه بطر پیرانه نگردد تا از این گنج آکنده بی هیچ رخ بهره شایسته ببرند

از درگاه خداوندی نیاز مدم که امثال این هموطن غیرت مند باداش را که دلش پیوسته بیاد وطن و ترقی هموطنان شاد است در میان ملت زیاد فرماید .

البد الاحقر

محمد مهدی تبریزی منشی اول

روزنامه اختر



مولدالماء پرمیکم در شین اوبچۀ کرئۀ خود را می نشانی و صعود میدهی (۹۷) [*]
 در این بین خرد دادند که فیروزه فروس خراسانی آمده گفتم باید، این شخص
 مدتی است شعلش فیروزه فروشی است هر سال به تبریزی آید سفارش نموده بودم
 دوسه دانه سگهای خوب بیاورد. وارد شد بعد از تعارف معتاد و احوان
 برسی مشغول گشتن بستۀ کوچکی که در بغل خود داشت داده بود گردید. تقریباً
 پنجاه دقیقه تا گشتن عقدهای تورنوی مال التجاره خود بلا فاصله قسم میخورد،
 که چنین فیروزه در هیچ قرن بدست نیامده و کسی ندیده این فیروزه هارا صدرالملک
 آدم فرستاده از معین التجار رای حراند خواسته بود قزاقان سده و آقای
 معین چون حالۀ نوۀ من در حالۀ برادرزن امیر خالوی ایشان است سبب شد که
 این جواهرها بچک من آمد. سی سال است پدر پرورد دادند ما فیروزه است
 سنگی باین رنگ و صفا ندیده ام ازین قناس سخنان هی میگفت و هی قسم میخورد.
 احمد حاضر بود گفت آقا این مهمان عزیز چرا اینقدر قسم میخورد یقین دروغ
 میگوید. شما مارها گفته اید هر کس در تکلم قسم بخورد البته یاد روعگو است یا بی
 تربیت و با فهم گفتم قسم خوردن علامت دروغ گوئی است ولی در تجارت و صحبت

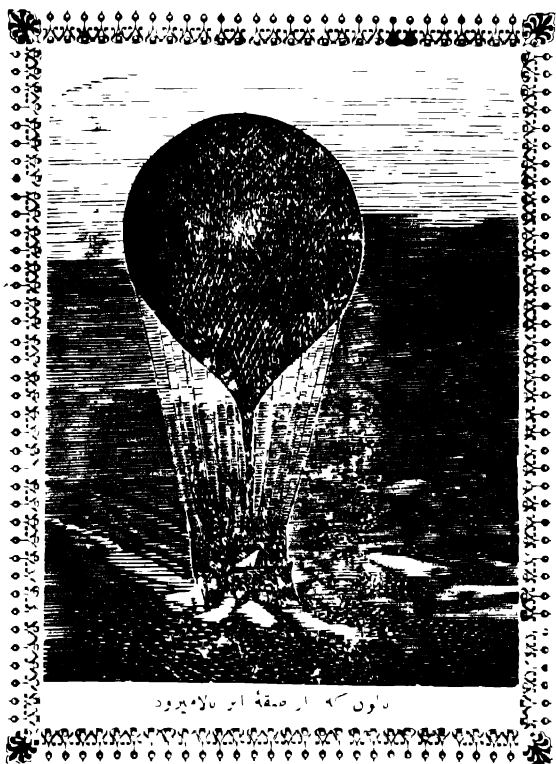
[۹۷] بلاشار در اساطیر سال (۱۷۲۱) مود شده و در سال (۱۸۰۹) بعد از شصت و شش سال سفر هوایی در
 اروپا و امریکا وفات نموده در (سورک) شاهانه نمرالاجور هوا بر سرش بعد از او عمل شد هر چند او تکراری نمود
 بالاشهره در آتشکاری میسر ماون فوت شد. رنکر (بلاشار) چون در اس عمل و صیبت تقدیرا دارد لازم بود
 و کربۀ از معارف عمل شای هوایی اول کسی باید (نوکین عودار) فرانسه که در سال (۱۸۸۹) فوت شد عصب
 شود عودار در عمر خود یک هزار و دویست باره این رفته و پنج هزار باره شای هوایی آموخته در عاصره
 پاریس سال (۱۸۷۰) شصت سالون و رسنۀ صاعدين را که آرا بخمله (کاستانی) معروف بود میان پاریس و ممالک
 غیر محصور فرانسه آمد و شد داشتند ریاست داشت و کارخانه معتبر سالون ساری اعداد نموده و بالنوهای جنگی
 برای دول روس و فرانسه ساخته در سال (۱۸۰۹) به هوا رفته و معسکر اوستریا را که با فرانسه می جنگیدند تماشا
 نموده

[*] پراسر مبدۀ ایوف در سال (۱۸۸۸) برای ملاحظه کسوف در صحرائی (سارسی) که محل رؤیت کامله کسوف
 منتجب شده نور ما بالنون تنها هوا روف و ابر طبقۀ ابر بالا رفته کسوف را رؤیت نموده و عکس برداشت
 (ساری) شهر یسب حرق ایالت حاجی ترخان در صند و رسی حاجی ترخان در صند راسب شهر وولگا که
 ماراه آهن شهرهای معتبر روسیه وکل اروپا وصل است (مبدۀ ایوف همکام بموطم مانیه بود که حال خود را
 هدف کلوله جهات و نادانی روستایان روس نکند ناو را که دند خیال نموده آنچه روی شمس را
 گرفته بودی حواهد بر مین فرود آمد و بالای برکی نماید هر کس دیده خود را که گرفته به مهبط اودودند
 کشتیش و میرای رستاق مردم را مارم تمام حسیل مولدالماء و سوختن اوجیل آسان است مایق ویا آهن را برده نموده میان

[**] سردستی برای تماشا حسیل مولدالماء و سوختن اوجیل آسان است مایق ویا آهن را برده نموده میان
 شدۀ کوچک میری و اردوی اوستاس شده اربچاه شصت قطره عرق کوکود آنداز میری غارتگری می شود
 و بعد از اطفای آن که در میان شده هوا نموده و بار فضای شیشه را بر نموده دهن شیشه را ناچوب برویکه که ارمیاش شیشه سارکی
 قلم میان سوراخ را که محل بیرون آمدن مار است کرب می ساینکند سوختن و به ادمی اطلاع دینی ناراه همیکه سایدی معلم
 دور این امتحان نکرد در بریکه اگر خلیۀ هوا ارمیاش شیشه عمل نیامده کرب بر بدن سوراخ مورت برکیدن شدند می شود ولی
 بعد از یک دفعه تعلیم هر کسی میتواند خیلی آسان است در یک دقیقه می شود درست کرد

بواسطهٔ بالون معابر لشکر دشمن را میتواند اجزای ناریه باشند که از حرارت آفتاب صحرا یکدفعه آتش بگیرد و آدم و دواب و عاروسا را سوخته و کباب نماید. بحتمل در وقوع جنگ باز بعض کارها باین اسباب شای هوایی بکشند که هنوز از اسرار مخفی عالم جنگ است و آتانی شده .

يك خدمت نرك و مهم بالون ب عالم مدنيت كه نى تردید قابل تخمید است استعمال اوست بلاحاطهٔ كسوف شمس در هوای ابر هر وقت رؤیت كسوف بواسطهٔ ابر بودن هوا ممكن



بالون كه از صدفهٔ ابر بالامی رود

نشد بالون بسته از طبقات ابر بالامی رود تا اسباب های مخصوص علم هیئت حالت محدثهٔ نیراعظم را در قرص و تغییرات پرتوی او را مشاهده و ثبت می نماید .
اجد خیلی مشغوف شد محض اینکه از فردا بحیال بالون سازی بیفتد سپردم که با امتحان عملی اقدام نماید گفتم شای هوایی هیچ ربطی بابازیمچه های معمول تو ندارد هرگز مأذون نیسی که اقدامی در این باب نمایی . عید رد يك است ایام تعطیل محمود هم میرسد در تحت بطارت او خودم چیر کوچکی درست نموده باعاز

چاقاق است . فیروزه خوب رنگ سزمایل نکودی دارد که بواسطه حامض لحمی (اوکس) مس آندار تحصیل میباید .

احد گفت اقامگر فیروزه بدل هم هست گفتم بسیار است و آنها را فیروزه معدن جدید گویند آنها از دهنان (ماسداوت) و (ماموت) محشر شده در مملکت هونگر و ترکستان و بخارا و صحرای قرقز پیدا می شود با شخصانی وقوف عوض فیروزه اصل دندان حیوان را میفروشند (۹۹) تشخیص فیروزه اصل و بدل آسان است . اولاً فیروزه استخوانی صفای فیروزه اصل را ندارد . دوم در ملاحظه دقیق طبقات عظامیه آنها مثل طبقات شیرماهی پدیدار است و بعد از استعمال جری یکجا صفا و طراوتش زایل گردد و سفال کبود می ماند . سیم عیارش از عیار فیروزه اصل کمتر است و از فیروزه اصل نرمتر . صحت را در اینجا تمام نمودم دیروز با احد وعده نموده بودم که امروز او را تماشای افتتاح خط تلفون طهران و تبریز بر سر وقت رسیده دید گفتم سرود لباسش را عوض نماید من نیز کارهای خود را تمام نمودم رفتم داخل عمارت شدیم سای باشکوهی است سه سال بود کار میکرد یکماه است تمام شده هنوز بعضی اترینات خارجی ناقص است و کاری کند . الحق بیشتر از همه مایه خوشحالی انتشار این عمل نافع حارق عادت در وطن مایکی اسیت اهالی است نادره که ناقل صدا که فی الحقیقه محسبات زیاد دارد . یکی هم نبودن دست نه خارجیه است که شرایط دی بطون مندرجه مقاوله نامه معقده ایشان مثل بعضی امتیازات که تاکنون به متواین خارجیه داده شده دولت و ملت را قرنهای زبون مشتی از ارادل و ادانی مسیوهای مغربیان نماید . اجرای این کومپانیه همه ایرانی است . اکثر

[۹۹] (ماسداوت) یعنی فیل با خرطوم (ماموت) یعنی فیل بی خرطوم قتل اژدها و این حیوانات الان وجود ندارند و در بعضی نواحیات ما فیل محمود میبوند همین ماموت است که مغرب میکشد ولی باید فرق داد که فیل ماموت با محمود بی خرطوم بود فیل ارجوون را در ترکیه معلوم می شود این حیواناتی غیب گاه وارد اکثر نسط روی زمین که کاهای آیه نور میزنند استخوانهای آنها که بر طبقات بعضی از اشیای دیده می شود شاهدین مطلب است هر چه پیدا می شود همه حجر یافته و دندان آنها در هزاره زمین نه (وکس) مس ناقص انداز دچار شده در همین حجر رنگ سبز مایل نکودی تحصیل نموده و مثل فیروزه شده

دندان انسان و میوان دارای روماده است یکی عظامیه و دیگری میا میا در دندانهای حیوان کوشش دارد پرده ایست از روی دندان کشیده شده و در دندان حیوان علف حواری غیر از روی دندان در میان دندان نیز پرده های میانی خلق شده که سایش منهد را دوام داشته باشد ، میا از احصاء صلب عالم خلق است تأملی روی دندان صدها حوره و شکست باوه دندان از کرم و سیر و برسد و در دندان اگر پرده میا حراشد دندان می ترکد و برش می بود برایش اش متجرب می شود و نقشه های حساسش که مکرر در کرم و سیر و رد تأثیر میکند پس مصصه و شستن دهن مخصوص باعث طعام برای دوم میانی دندان از واجبات است اطشای بی سواد موروثی ماکوسد در دندان آدمی کرم باشد این مطلب یکجا دروغ است و از دروغهای قدم دیاست در دندان کرم بوده و نیست مگر در چهره های دندان ررات نامیه رده بی از شستن و عمل آید و با چشم غیر مسلح دیده نمی شود

ابای وطن ما جزو اعظم گفتگو قسم است عوام و خواص مبتلای این ناخوشی است. خواص سر خود یا حان پسر خود یا عرك یکی از حصار قسم میخورد، و عوام بخدا و رسول و ائمه. خانه جهالت خراب شود چه میتوان کرد باید سوخت و ساخت تا آفتاب معروف از افق غیر مترقبه طلوع نماید پرتو خود را بر عموم آسیا بیفکند و از آن میان تحارما بیر از این معایب وحشت فرا باصلاح آید. فیروزه فروش دو قطعه سبك كه سیصد تومان گفته بود بالاخره جهت اینکه او هر سال به تبریز می آید و ملنی فروش میکند و متع می شود و من بر تبریزی هستم بی تومان پول و ثواب يك صلوٰه فروش و تشریف برد

احمد فیروزه را تماشا نمود گمت آقا سبك خوش رنگی است معدن این در کجاست؟ گفتم در حاك یشاور مملکت حراسان محروسه دولت ایران فیروزه از سنگهای سرعوب و کران بهام معدود است همین كه مثل اقسام سایر حواهر آنچنانا كسون پیدا شده صورت مخصوصی ندارد. اغلب سبك فیروزه تقریباً مدور و بشتر نكولیه شیده است. معدن فیروزه از معدن سیلیه است (۹۸) دانه های فیروزه از زرگی نخود تا گردو و گاهی بقدر تخم مرغ در میان حاك وريك پیدا می شود بعد آنها را می تراشید و بطر نصف و تراوت اوقیت می بید. و هم چنین در خرید و فروش مثل سایر حواهرات قاعده مخصوصی ندارد یعنی بحساب قیراط یا است [۱] قیمت او و قوف صفای سبك و ذوق خریدار است. معروف است گویند چشم را جلا میدهد خواص زیادی بر روی میبوسند شیش را مثل انیس می زد و اگر يك فاسفور و نوره آتش گذارد بگذارد و شیشه شفاف حاصل می شود. عیارش اردویم تا ده نوا طه نقل اجرای ترکیه تا ده تفاوت است اجرای ترکیه فیروزه اصل حاص و سه در ، آهك دارای حاص فاسفور ، حان ، و سه ك

[۹۸] معدن روی زمین و نوع است یکی را معدن وو کاهه گویند و عیارش (۵ گان) به ارجح داخل زمین ترکیبده موجب ریختن سلسله خیال و سایر اراضی مرصعه دارای معادن کربنه و رنگی معادن سیلیه است که ارتفاعات وو کاهیه بواسطه تغییرات هوایی از ریزش و حرارت و دریا منلاشی کشته و از جریان سیل های قدیم و شدید از مده متبدل دراز می است حیزه ها عمل آمده رفته رفته آب خشکیده و مواد ثقیله ته نشین شده طبقه جدید دارای معادن تشکیل شده و معدن فیروزه از قسم آن معدن سیلیه است بران یونانی معدن خساری را (ووکان) که اسم خدای آتش بر روی زمین است نامیده اند و معدن سله را با وون که اسم خدای دریاهاست مسمی نموده اند الان هم وو کاه های جدید در بخاری و حاز و عمل می ماند و نوره های کوه آتششان روی زمین کاهی ارسیل قطاری خود ده فرسخ مسافت را دریای آتش می ماند و سکه های سبکی را نوره های آتشی چندین فرسخ می پرازد

[۹۹] قیراط وزن معدن تعیین قیمت حواهرات است اگر مثقال را بود و شش قسمت نایم چهار قسمت و نیم يك قیراط می شود و برابر فرانسه تفاوت است کاهی (۱۹۷) و گاهی (۲۶) - مایو غرام يك قیراط است

در استعداد تو متردد نیستم ولی لسان ما در خور تقریرات کافی این مطالب نیست .
احمد مایوس شدی اُس اودر حالت من ریاضت مؤثر است خود بخود گفتم با وجود صیق
لغات و صعوبت ادای مطالب مهمه علمیه در لباس ساده و سهل شاید آنچه همه را
عمی شود درک نمود هم را ترك نمود باید بقدر وسعت فهم طفل نا جواب داد .
اول او را نا نواید صدا و بعد از آن نا نقل صدا آشنا نمود

گفتم هر صدایی که ماسمومع است عبارت از ارتعاش ذرات صوتیه است که
بواسطه ارتعاش خود هوای محیط ما را مرتعش می نماید ، و ذرات هوا از فشردگی
خود آنها را یعنی ذرات صوتیه را مسافات بعیده میرساند . و اگر خواهی بدانی که
این ارتعاش چگونه بعمل می آید تار فلزی یا رشته روی تخته صاف دو وجب طول
کشیده سرهای رشته را قیام بکن تا دست نرده رشته بی حرکت و مستقیم است . و اگر
خواسته باشی حالت استقامت او را بر هم رنی رشته متحرک می شود و در این حرکت
مرصا اول بحاب یمن می رود هوای حاب یمن را می فشارد ، و برگشته بطریق یسار
می رود و هوای حاب یسار را می فشارد . و تا حالت اولی خود را پیدا نکرده متصل
از فشردگی و اطلاق هوای جبین رشته متحرک می شود . و در این حرکت که ارتعاش
ذرات کلیه هواست امواج صوتیه جاری شده محدی که در خود استعداد قوه جریان
ایست می رسد و بالاخره از صعب خودشان محو و ناودمی شوند مثل دایره موجیه که
از ضرت سطح آب تشکیل یافته مسووط شود و بالاخره معدوم گردد . همین که
تفاوت امواج صوتیه با امواج مائی این است که امواج اولی با خطوط مستقیم و مرتفعه
دارای صور مخصوصه هستند . و دومی با خطوط منحنی و معوج و پست و بلند بی
ترتیب و صورت مخصوصی ندارند . پس خطوط امواج صوتیه عبارت از صور
و تراکیب مختلفه معقده هندسی تکلمات یا الحان یا حرکات یا حرفیات است که مستقیم
و مرفوع جاری می شود . از اینجا الهه درست حالی شدی که فشردگی طبقه مقدم
رشته موجب رقت طلقه متعاقب اوست و از این تقدیم و تعاقب حرکت استمراری
ذرات اجساد صوتیه و ازین حرکت ارتعاش ذرات هوای محیط ما بعمل آمد و احداث
صوت نمود .

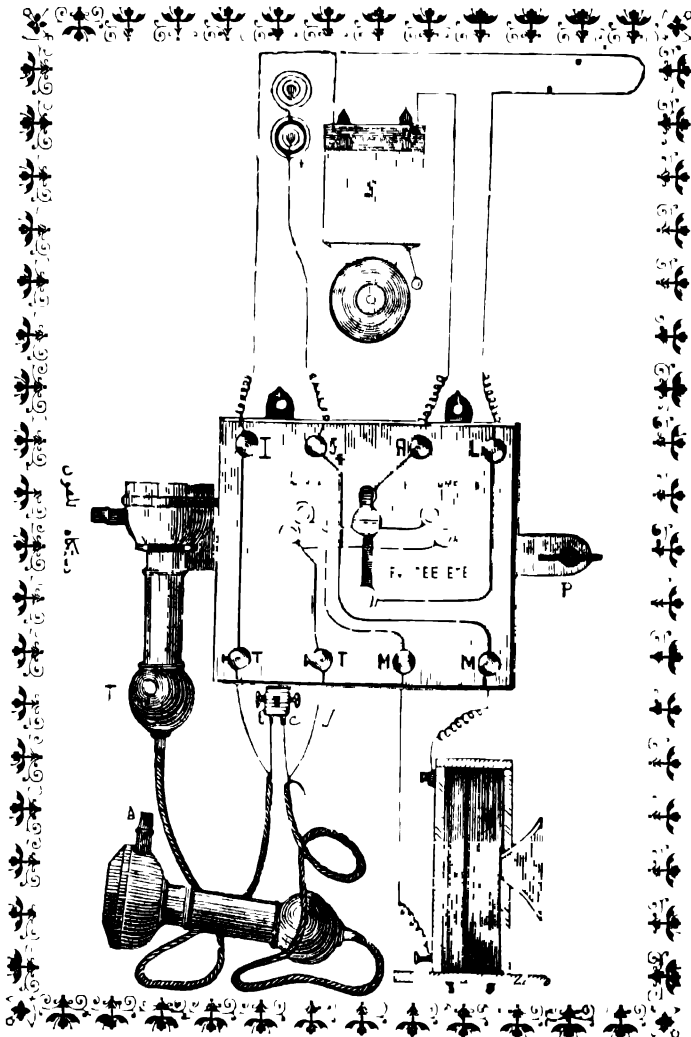
میران پست و بشدی اصوات موقوف بکثرت ارتعاش ذرات اجساد صوتیه
است که در هر ثابیه بعمل آید اگر در هر ثابیه ارتعاش شانزده بار است صدای

مقولین این مغربیان متمدن نمای خوش طاهر و خلیق مثل موش صحرائی دور علما
 میکردند که هر جا آگدء جدیدی از حیوانات ثروت پیدا کسد همراهان خود را
 دعوت نمایند بهر حبله رواهی ممکن باشد رخنه بر آن آگده بیدارند و در مدت قلیل
 هر چه هست و صد سال دیگر خواهد بود بهر حمله پردازند بعد از آن بصورت انسان
 متمدن بر آیند و از مراعات حقوق دیگری و آزادی و برادری و براری الحان خوش
 آبدی بفرایند . و حل و تسویه مسایل متنازع را مطلق در قوه خود و صدف دیگری
 شاسند . هر ملی که ز حال متفدا و زود با و رولین العربیه و بی علم و بی تجربه و طلا دوست
 باشد با سر بیجه صید افکن شاهین اقتدار استرلع و رول و دالتر و فراق زود تر از
 دیگران شکار نماید . و جدان ریر آنها که رشته حیثیت و سرنوشت ملی و دیعه کف
 کفایت و کاردانی ایشان است احساس ملعت مؤید خود و وحامت مال امور اخلاف
 خود را که ثمر جهالت و اعراض شخصی آنهاست قادر نباشند لهذا شرح اورا بقرن
 آیدء صفحات تذکره ملی محول نموده در گذرند .

او طاقهارا با احد میگشتم بر ای امروز مقرر بود در اطاق تلفون طهران میرزا
 سلیمان شمس الشعراى قدیم که حالا ملقب بخطیب الملک است خطئه حاوی آثار ترقیات
 عصر معدلت حصر اعلی حصرت پادشاهی و دعای سلامتی ذات اقدس همایون بخواند
 و حصار اطاق تلفون تبریز آمین بگوید بهمین قرار عمل شد بعد وزیر (پوچط)
 پوسته و تلغراف حصار مجلس مارا از طهران تبریک نمود مدیر پوچط و تلغراف
 تبریز از جانب حصار عرض تشکر نمود

احمد متعجب و حیران حالت غربی داشت نمیتوانست حالی بشود که از طهران
 کلمات ادیب و وزیر را شنیدن یعنی چه . برگشت بمن گفت آقا این دستکاه فوق العاده
 مبنی بر چه اساس است چه گونه صدا از طهران به تبریز میرسد واقعا این صدا
 از طهران است یا از اطاق دیگر ؟ گفتم از اطاق دیگر باین واسطی استماع تکلم
 ممکن نیست این صدا از صد فرسخ غما میرسد گفت آقا اگر مرا بیا کاهاید شاید اربان
 تردید و وحشت آسوده شود . گفتم ایبرا که از طهران صدا در تبریز چه گونه
 شنیده می شود مشکل میتوان ستو حالی نمود ، زیرا که تواز الکثیر مقساط و حقیقت
 صدا و تشکیل صور صوتیه و لحیه و عقد اصوات در هوا اطلاع نداری . احد گفت
 اگر شما از گفتن مصابقه نکند من از همیدن عاجز نساشم گفتم نور چشم من

روی آنها مقبول (مفترقه) پیچیده اند (۱۰۱) سیم صفحه ایست از آهن نازک و مدور (دیافرام) آنها را در میان حوضه چونی طوری وضع نموده اند که همه



[۱۰۱] مقبول مفترقه مقبولی است که روی اوراق کتان یا ابریشم پیچیده اند برای نقل الکتریسیته از یک طرف به طرف دیگر. این اختراع تلفون از (نیل) امریکایی است در سال (۱۸۷۶) در بازار عمومی شهر (فیلادلف) اول بار این سخنرانی شاهد باراری شده و تاکنون که شایسته حال شدن نیست غیر از آنکه ایران نقطه در عالم عمده که خط تلفون داشته باشد تکمیل تلفون بواسطه آنکه که او را (میکروفون) گویند (پور) معروف نموده بواسطه میکروفون حامل صدا یعنی تلفون تحصیل استعداد سامعه مسافت بعیده میکند و بسیار واضح کلمات و معنیات در مسافت بعیده شنیده می شود همین میکروفون حالا اقسام دارد ولی همه درخت یک قاعده ساخته شده و قوه انتقال الکتریسیته که از (المنت) و باتری تحصیل می شود سویی میکروفون صدرا حامل و مائل است که کار کردن ساعت بعدی یا حرکت بشهر که روی میکروفون نشسته باشد در دو جهت فرسخ واضح میتوان شنید

ضعیف بگوش مامیرسد که پست تراز آنرا گوش آدمی قادر استماع نباشد و اگر مطابق تحقیقات آخری ارتعاش هر ذره در هر مایه چهل هزار بار بعمل آید ارفع اصوات است که سرعت جریان او در هر مایه هزار و یکصد فوت را بالغ است (صدای رعد) همه اصوات بواسطه اسباب خارجی در کاهش و فزایش است سرعت صدای مستقبل نادکتر و متعاقب او بیشتر هم چنین در هوای مرطوب هوا زبر و علیط و خش و در هوای صاف و تمیز و روشن رقیق و بلند و خوش آید است.

همین طور است تکلم انسانی. تکلم ماعنارت از امواج صوتیه است که بواسطه حرکات ارادی محرکی زبان حاصل می شود. حرکات ارادی محرکی زبان عبارت از رقصاتی صور موهومی هندسی و تناسی تکلمیه است که درات اجساد صوتیه آنها را متشکل می نماید و با خطوط موجبه خود بقاط دیگر و دور ترمیر ساند (الآن عکس امواج متشکله بعض کلمات را بر میدارند) سرعت سیر صدا در زیر آب چهار دفعه و نیم و در لاتون ده دفعه و در اخشاب بتفاوت از یازده تا هفده بار از روی هوا بیشتر است (۱۰۰) احمد گفت آقا درست فهمیدم که صدا چیست حالا نقل اورا از طهران تا تبریز بیان نمایید. گفتم ما بر تقرر نقل صدا رسیده ایم اول باید اسباب نقل را بتوضیح نمایم بعد از آن نقل صدا خود بخود معلوم می شود این دستگاه که ما در مقابل خودی بییم ایبرا (تلفون) یعنی ناقل صدا گویند باین دستگاه چگونه که دیدی هر چه در طهران بگویند بلافاصله در تبریز شنیده می شود، چگونه که الآن شنیدی. تلفون در همه شهرهای دنیا بلکه در قصبه های مختصر نیز الآن اسباب محاربه شده، اورا با چندین طرح های مختلف می سازند و این اواخر خیلی ساده و بی تکلف درست نموده اند، حالا رای تو طرح تلفون سیونس را که معروف تر از سایر طرح ها است تقریر میکنم.

تلفون سیونس عبارت از دستگاهی است که جزو مرئی اوسه قطع است اول مقاطعی است بصورت نعل مستطیل. دویم دو پارچه آهن نرم و صاف است که

[۱۰] علم صوت را چهار قسم نموده اند اول علم ضرب ارتعاش درات صوته است دوم احداث صدا و قانون ارتعاش اجساد صوتیه. سیم سرعت ارتعاش اجساد صوتیه در بار و مایعات و مواد صلبه و انکسار و انعکاس او. چهارم بیان قوای حسیه سامعه انسان و حیوان و درمات شدت و ضعف آنها و ترکیب اصوات سامعه این علم را زبان یونان (اکوستیکوس) یعنی علم صدا گویند و از علوم مهمه عالم فیزیکست

بشود زیرا که مقناط قوه جذب دارد ولی قوه نقل ندارد، پس مقتول تلفون چگونه صدرا باین مسافت بعیده رساید درای صورت لازم شد احد رادر اینجما تولید قوه ناقله که در مقتول بعمل آمده مانوس نمایم (اندوکتور) کفتم نور چشم من اول باید بدانی که از قوه الکتر همیشه در حالت مخصوص تولید قوه مقناطیه وار مقناط در حالت مخصوص همیشه تولید قوه الکتری می شود. این مطلب تفصیل زیاد لازم دارد همیشه در اینجا آنچه مقصود است بیان می کنم.



تصویری که از مسافت بعیده بواسطه تلفون گفتگو می کند

اگر آهن نرم و خوب مدور را هر قطر و طول که باشد با مقتول مفرقه آهنی به پیچی وبعد از آن همان آهن را بمقناط وصل نمایی هم خود آهن و هم مقتول روی آهن مقناط موقتی می شود اگر آنها را در همان حالت وصل نگهداری. و دست زنی درهما بحالت استقامت قوه مقناطی خود را که میدارند. و اگر بواسطه اسباب خارجی حالت استقامت آنها را بهم زنی مانع می که از تقریب یا تبعید فلر جدید یا از فشار و حرکت فلر که جزء اول آنها بوده شدت وصفی در حالت مقناطی آنها حادث شود آنوقت مقتول روی آهن قوه مقناطی خود را مبدل قوه الکتری میکند یعنی آنچه اول میکرفت و نگه میداشت حالا بچرخ دیگر وحای دیگر دادی می شود. پس حالا درست باید حالی بشوی که در دستگاه تلفون دو آهن مقتول پیچ

آنها محاذی همدیگر واقع است . یعنی دو پارچه آهن مقتول
پیچ در رأسین مقاطع وضع شده و در روی آنها نافاصله جزئی صفحه آهنی منصوب
گشته محاذی وسط صفحه مغزی درجهیه چونی که طرف همه اینهاست مثل دهن
آفتابه ساخته اند که هر نوع توج ذرات صوتیه هوا از تکلم و تعی در خارج مفذ
احداث شود بصفحه رسیده و صفحه را مرتعش می نماید حالا با اسباب نقل صدا
آشنا شدی از تقریر آید من نقل صدا بپیر برای تودستگیر می شود .

تصور بکن که درخانه خودمان يك دستكاه تلفون طرح سیمونس درست
نموده ایم . یعنی درجه خوش وضع و قشکی که گرد نه بشید و دست نخورد رأسین
نقل مقاطع دو آهن مقتول پیچ وصل نموده و روی آنها صفحه آهن مدور بسیار
نار کی توصیع نمودیم . يك چنین دستكاه نیری كم و زیاد درخانه عمومی تو که يك
میل یا فرسخ از خانه ما دور است آماده نمودیم ، يك سرمقتول دستكاه خودمان را
برده برسر مقتول دستكاه خانه عمومی تو وصل کردیم و سر دیگرش را برمین وصل
نمودیم بعد از آن از دهن آفتابه دستكاه خودمان حرف زدیم یا اوازه خواندیم
از تکلم ما ذرات صوتیه هوا توج نموده معلوم است صور موهومی غیر مرئی کلمات
یا تقنیات ما بعینه بصفحه نازک رسید صفحه آنها را قبول نموده بواسطه فشار و رجست
و فرو رجست خویش بدو پارچه آهن رسانید دو پارچه آهن نیر هرچه از صفحه
گرفته بود بمقتولهای خود داد . چون سر این مقتول به مقتول دستكاه خانه عمومی
تو وصل بود مقتول دستكاه ما هرچه از صفحه آهن خود گرفته بود بمقتول آهن
دستكاه عمومی تو رسانید او بپیر صفحه خود تقدیم نمود . صفحه پیر ما همان دست که
گرفته بود از دهن آفتابه خود هوا رسانید و همان ارتعاش ذرات صوتیه تکرار
شد و بسمع حصار رسید . احمد گفت آقا قوه مافله الکتریست در دستكاه تلفون
فقط يك نقل مقاطعی است

محمدی ار دقت این طفل مستعد مشغوف شدم که مافوق بداشت دیدم هرچه
گفته ام همه را فهمیده و حالی شده و دریافته که در این میان سبب نقل صدا چه باید

[ایضا باید در نظر داشت که اساس مافله مدارا هر کس درست بداند تفسیری در تصور این مطلب برای
اودعت دهد و هرچه تعمق نماید بیشتر دور رفته بیکانه خود داد ولی بیکانه مشکل تواند . همین قدر که بواسطه
تلفون که ایضا شرح داده می شود منها در بیک شرح می شود مکالمه نمود در مسافت مد فرج بی مکر و موم یعنی
بدون اسباب قوه الکتریست مافله نقل صداست بحال اسباب اهدا از بیانات دقیق علمیه در اینجا صرف نظر شد]

از قرار استاتستک مدرجه این کتابچه در روسیه بهره هزار نفر بیست نفر کورهست، در فراسه هشت، در آلمان و الحیق (لژیک) و انگلیس هشت در امریکای شمال بهره هزار نفر پنج نفر اعمی میباشد یعنی هر عالم و تمدن بیشتر است اعمی، که تراست. و الا آن در روی زمین کور از دو چشم ناینا قریب یک ملیان است.

در این کتابچه حکایات مانی اول تعلیم کوران (عابو) معروف را مینویسد، این شخص عالیه قدر سر جولای فراسوز است در سال (۱۷۴۰) در مملکت (پکارد) متولد شده و بعد از رشد بواسطه شخص نیک نجی برادرش (ره) پاریس آمده در مدرسه پاریس هر دو برادر تعلیمات خودشانرا تمام نموده برادرش روحانی شده و در علم تکوین بطوریت اجساد مقام بلدی در میان علمای فیزیک دارد (عابو) روزی در نازیگر حالمی ببید که چند نفر اعمی موریک مینوازید و رای خنده طایرین کتاب موسیق را در مقابل خود گذاشته گاهی ورق چینی و واءودی کسده که از روی کتاب می نوارید و حصار تماشایی باین تقاید خنده میکند. تعجب نمود که چرا اسمای شمر اجرای معیوب خود را اسباب صحت قرار داده اند چه کوه نمی فهمند که فی الواقع این خنده بر نقاش است نه نقش و حقیقت آدمیت را استهزا میکند و لایعبر. از آروز برخود حجر نمود که این سلسله ناقص الحلقه وطن را که و بال کردن هموطنان است از این ذات پرهاند این بود که بعد از زحمت فوق العاده این شخص باهت و اسان دوست مکتبی برای بیست و پنجاه کور دایر نمود و بآنها بواسطه علامات رحسته مخصوص که عوض حروف نجی وضع نموده و نوشتن و خواندن و موسیقی و سایر علوم ابتدائیه را تعلیم میداد. در این بین از اعتشاش مملکت فراسه بیشتر از همه مکتب عابو که اوردیک چهاردهم قرال فراسه سمت رسمیت داده و در تحت اداره وزیر معارف بود متروک شد. خود (عابو) چندی به بطر بورغ دعوت شده و از آنجا بعد از سال (۱۸۰۶) فی نیل مرام رگشت و مکتب خود را دوباره در پاریس دایر شده دید و در خانه برادرش که از معارف علما و ثروت معتبایی داشت با احترام تمام زیست. و بعد از مرگ

بواسطه قرب نعل مقاطی مقاط موقتی شده مادامیکه از خارج حالت آهرا چیزی برهم نزنه بود دراستقامت یعنی قوه مقساطی خود باقی بودند همیکه صدا از مفذ دهن آفتابه بصفحه رسید و صفحه را بر تمش نمود اسباب خارجی بود که ازار تقاش صفحه حالت استقامت صفحه و این واسطه حالت استقامت آهنگهای مقتول بیج و از ایرو حالت خود مقتولها برهم خورد و تغییر یافت. همین تعبیر سبب شد که قوه مقاطی اولی مقتول نه قوه الکتر بدل گردید و بیفاصله هرچه گرفته بود هر مسافت که سر اورا وصل نموده بودند رسانید.

احمد از سیایش معلوم بود که مطلب را درست فهمیده در اینجا بعض مطالب دایر الکتر مقاط را که در صحت مقاط باو تقریر نموده بودم یاد آوردم معلوم شد که فراموش نموده تحت را ختم نمودم احمد در بابت خوشحالی برخواست و رفت بعد از چند دقیقه شخصی از فصلائی معروف که کاهی از راه غربت نواری کلبه محقر مرا مشرف می نماید وارد شد و اتمام کتاب احمد سؤال نمود گفتم قریب ختام است. گفتم چه فایده که اورا بر مثل سایر بوشجات خود مدعوس خاک فراموشی خواهی نمود، و فایده رحمتهای تو مترب نخواهد شد، که این خود گناه است. گفتم هرچه میفرماید صحیح است ولی نوشته حاتم قابل طبع و انتشار نیست، اگر سخن هر گوینده و نویسنده قابل استماع و خواندن بودی (چون مهره نازار از او پرسیدی) شما بهتر معلوم است که مقام سخن تاجه پایه بلند است، و سخن سرا تاجه مایه هدف اسهام معترصین واقع می شود. فرمودند چنین است ولی نسبت برحمتهای تو همه اینها معذرت است و س. من از حاتم همه دوستان و وطن میتوانم ارتو خواهش نمایم که این کتاب را بعد از اتمام مطبع و منتشر نمایند. سخنان قالی این حاتم فصیلت مأ را چون بصاحب دوستانه قبول نمودم و در اتمام و ختام طبع و انتشار کتاب را مقبل گشتم و ایشانرا ازین وعده صریح خوشحال نمودم بعد از رفتن او میخواستم بیرون روم صادق آمد کتابچه که از اداره بنام من فرستاده بودند آورد کتابچه تاریخ افتتاح مکتب کوران و دایر اطلاعات حالت عموم اعیان روی زمین است مؤلف او نصاب خود طبع نموده حلدی بیم مات فیت گذاشته و وجه وصولی فروش اورا بدر جمع انانذ کوران مملکت قفقاز نموده است.

وتت زیاد است آنها را (قابارقا) گویند صورتان به رهای اهل شیه میباشند موی
 زر و دم کوچک و گوشهای سرتیز دارند روماده هر دوی شاخ هستند همینکه
 آهوی ردودندان برجسته مثل خوک دارد که اسباب دفاع او خلاق شده . نافه
 مشک قدری دورتر از ناف زاین حیوان به حجم و صورت انگور طایف خلق
 شده از زیر شکم چون برجستگی کوچکی نمایان است وزن هرنافه ارجهار تا هشت
 مثقال می شود مشک در تازه کی مایع و غلیظ است رنگش سرخ و طعمش شور و مایل
 به تلخی و بوی تند دارد بعد از بیرون آوردن می خشکد رنگش مایل بسیاهی
 می شود و چون دانه اژرن از هم می پراشد و در اینصورت او را می فروشد . مشک
 مال خطا و مال ترکستان سیر متصرفی روسیه نام متفاوت است مال خطا بهتر
 و گرانتر است ولی مال ترکستانرا مخلوط نموده می فروشند . هر یست و چهار نافه
 در یک جمعه کوچک سرب گرفته می باشد و همان طور با جعبه می فروشند اگر
 مشک را در میان شیر بادام حل نماید بوی اوزایل گردد . و اگر یکقطره عرق
 نشادر مشک بی بو چکاند بوی اولی او عود میکند

برای داستن مشک خوب از بد یعنی حالص و معشوش و سایل معرفت بسیار
 است ار همه بهتر این است که اول وزن مشک حزئی را مشخص نموده او را در آب
 قلیل محوشاند و درد او را نکشد اگر قسمت سیم وزن اولی را دارد بی عش است .
 چون مشک سه جزء مواد غایبه و یکجزء سک حچماق و بشادر و روغن دارد این
 است که در وقت جوشانیدن باید سه قسمت وزن اولی صعود نماید و یک قسمت که
 عارت از سه ماده ثقیله فوق است بماند . هم چنین غ را سوزن نموده از میان
 مشک بگذرانند بعد از میان سیر اگر بوی سیر غلبه نمود مشک خوب است اگر
 نافه خالی را میان لباس بپوشی گذارند موریانه نخورد . بقیده اطبا در میان مفردات
 دوائی که در قوه خود چون مشک باشد هنوز پیدا نشده ار همه بهتر او را باشکر
 ساییده برای اطفال از ربع قران[*] تا یکقران و برای بررکان تاده قران می شود د'د.

[*] شعب قران یکدرهم، هشت درهم یک اونس و -وارد شده اونس هشتاد و چهار مثقال است



در ماه آوریل سال (۱۸۲۴) صورت اورا در مقابل مدرسه ملتی کوران فرانسه که الان از حیثیت نظم و شکوه و کثرت شاگردان و مبسوطی زمینه تعلیمات اول مدرسه روی زمین است درحالتیکه شاگرد اول خود (فراس لروز) را پیش خود نشانده و دست بر سر او گذاشته بیادکار زحمات او برپا نموده اند کتارا مطالعه نموده بی اختیار متأثر شدم که صد سال پیشتر است در کل شهرهای متر مل متدنه مدارس متعدده برای کوران . و چهار صد سال پیشتر است برای گنگان ساخته اند . سالی چندین هزار نفر کوران تعلیمات خود را تمام نموده از ذات فقر و سؤال خود و اولاد خود را میبهرسانند از میان آنها اشخاص مستعد و دانا و فیلسوف و مؤلف بیرون آمده و می آیند ولی اطفال بصیر و مستعد ممالک آسیا را بقدر اطفال کور سایر ملل مواض و پرستار نباشد .

آنچه پسر حولایی در فرانسه برای اطفال کور ملت خود تأسیس نموده نجبا و رؤسای آسیا برای اطفال بصیر خودشان موفق شده اند . آیا وظیفه نجبات و ریاست آنها مقتضی است که این حالت دلسور و مصیبت انکیر جهالت اسای وطن خود را به بیند ؟ و این ابتدال مافوق تقریر ایشانرا که فقط نتیجه سیئه جهالت است بدانند ؟ و بقدر حالت کوران سایر ملت مساعی مؤثره مبذول نفر مایند ؟ الان در نفوس دارالسلطنه و الخلافه اسلامیه استانبول نیز برای تعلیم لالان و کوران يك مكتب مکملی موجود است .

مکر هوای وطن ما ایران تربیت شخصی غیرتمدی مثل (عابو) مستعد بیست که تأسی بهت بمدوحه اسان دوسی او نموده بحمت اطفال بصیر خود مكتب مختصری که در همه دهکده های ممالک عالم احداث شده اقلا در شهرهای ررک ایران تأسیس نماید . مکر اساس مذهب پانک اسلام (الهدو العلم من المهدالی اللحد) نیست . من باین خیال پیچیده بودم یکدفعه از حیاط قبل و قالی شنیده شد رخواستم دیدم از باغ وحش دو آهوی مشک زاکه از حاکم تازہ آورده اند گریخته داخل باغچه شده باغبانها از پی رسیدند گرفتند قلابه زدند و زدند . اما نصف کلهای باغچه با مال گردید خیلی وحشی بودند مثل بیدمیلر زیدند این حیوان در صحرائ ترکستان

این آزاد مرد بدانش مبنای کتاب را بصحبت‌های طفلانه مؤسس داشته . با احمد
فرزند خود و سایر اولادشان از هر در صحبت میدارد . و در آن ضمن بسی نکات
حکیمانه و پندهای پیرانه سروده . گاهی رشته سخن را بسوی علوم و فنون متداوله ،
و کشفیات جدید ، و اختراعات غریبه حکمای مغرب زمین معطوف داشته . بسبب
احاطه که خود دارد از ماهیت هر يك از آنها شرحی مبسوط بیان نموده و انگاه
بالحاق طفلان بتصریحات خود می‌افزاید . و گاهی از حب وطن سخن می‌سراید ،
و در ادای کلام هر کوبه تکلفات منشیانه را کنار گذاشته ، چنان سخن سروده که
هم طفل خورد سال و هم پیر سالخورد هر دو از بیانات حکمت آیتش بهره کافی
نواشد برد . و گاهی بزمیران کلام را از روی قواعد انتظام امور ملل مقدمه برداشت
نموده خوانندگان را بداسوی را همایی میکند . و در ادای هر مطلب چندان طرف
ادب را رعایت کرده سخنان سر و دلچسب بیان مینماید که از خواندن و شنیدن آنها
هر مرد عبرت‌مند و ملت پرست بوجد و سماع آتین برافشاند و ترائه

(هور گویدگان هستند اندر غم)

(که قوت ناطقه مدد از ایشان برد)

مترجم گردیده از آئینه امید واریها حاصل می‌نماید .
باری هر چه در ستایش و توصیف مدرجات آن کتاب بخواید نصاب گفته شود
حق شکرانه آن چنانکه شاید و باید ادا نخواهد شد . همین قدر میتوان گفت که
تا کس در السه شرقیه همچنان کتاب سودمند تالیف شده که خورد و برک را
از مقتضیات زمان تا این پایه آگاهی بخشد . لهذا در ضمن تبریک آن مؤلف کامل
بنکارش این چند کلمه بعنوان تقریض پرداخته ، دوباره عنان سمند سخن را بسوی
عنوان مقاله تقریض منعطف ساخته آن هموطن غیرتمند را مخاطب داشته می‌گویم .

(چونکه با طفلان سروکار تباد)

(بس زبان کودکان باید کشاد)

اسدالله طباطبائی



تقریضی است که از جانب جناب مستطاب اجل اکرم آقای ناطم الدوله سفیر کبیر دولت علیه ایران مقیم اسلامبول باقتضای معارف پروری و ترقیخواهی که سرشتی آنجاست در باب مدرحات این کتاب محض تشویق مؤلف رسیده تینا در اینجا اندراج یافت .

صورت تقریض

(چونکه باطلان سروکارت فتاد)

(پس زبان کودکان باید کشاد)

چنانکه معلوم است تا کنون دانشمندان هر قومی در هر عصر و زمان و در هر مملکت و دیار، در ضمن تربیت صغار و کبار، باقتضای وقت و موقع درخور اخلاق و آداب و عادات ملت خودشان، سخنان سر و دلکش آراسته و پندهای سودمند پراسته اند، تا عامه ناس ارخواندن آنها تهذیب اخلاق نموده از جهل و نادانی پرهیزند، و سوی دانایی و بینایی گیرند چنانکه باقتضای وقت و حکم زمان، بعضی از حکما و دانشمندان از زمان طیور و وحوش، و برخی از قول پری و سروش سخن سروده، مقصودشان از ترتیب آن حکایات حکیمانه همانا تربیت بنی نوع بوده است و بس .

چون سبای سخنان آنطایفه فرزانه از روی حق و معرصی بوده، این است که دست انقلابات زمان با همه بیرو و توانایی ارزماهای دیر باز بر آنها چیره شده، هر يك از آنها از تطاول و عوارض ایام مصون، و تا امروز گروه اسانی را سوی نیکبها راهمون است

مقصود از بسط این مقال ذکر کتابی است که نام « سیه طالی » یا « کتاب احمد » بلفظ پارسی بسیار ساده ایرونها انتشار یافته است . چندی پیش نسخه نامام آن کتاب را دیده، و مطالب مندرجه اش را بی ستوده، بر مؤلفش آفرینها نمودم .

همت مؤلف این خمسته کتاب عالیجواب معالی آداب آقاملا عبدالرحیم تبریزی الشهیر بطالپوف که از سالیان دراز در خطه داعستان و قفقاز اقامت دارد الحق شایسته هزار گونه تمجید و ستایش است .

تقریصی است که جناب فحامت نصاب آقا میرزا حسنخان مستشار سفارت
سینه کرا که نازش وبالش عالم ادب بکلك کهر بار ایشان است فرستاده اند .



شکر وسپاس حدایرا که پرتو مهر تربیت اعلیحضرت اقدس شهریار معارف
پرور ثملك محروسه ایران که زمان دولت همایونش تا ابد پاینده ناد دور ونزدیک
جهان در تابش وعموم رعیت قرین رفاه وآسایش است

ملت پاك ایران درین عهد همایون میل مفرط بمطالعه کتب متنوعه وموسوم
متفرقه رسیده وهر طرف نازار فصل وکالرا رونق تازه روی داده ودرا تشار
علوم وموسوم که هر کس تقدیر مدرک خود اربن خرمن توشه واز این بوستان بهره
برند سعی بلیع نکاری برند .

شاهد این مدعا کتاب فواید نصاب (سِفِينَةُ طَالِي) است که باسم (احمد)
موسوم شده ودر زبان پارسی چنین نسخه تاحال نوشته شده . چند جروی آرآن
کتابرا دیدم الحق سقیه ایست پراز کهر وگنجینه است مشحون اذدرر روجه
حقیقت توان گفت که تا کون هیچکس از اسلاف برای اخلاف چنین نادرکاری
گرا نها هدیه نگداشته است .

مؤلف این سقیه ومصنف این گنجیه ادیب داشمند وایب هوشمند جناب
ملا عبدالرحیم حلب الصدق مرحوم آقا ابوطالب تبریزی است . که درهر
سطرش یکجها نکتات ناریک مضمر ومستر است ، ویکمال معنی رادرقالب اندک
الفاظ گشایده . هم جوانان نوبهال وهم پیران کهن سال ارمطالعه آن کتاب
بهره وحصه میتوانند برند ، که متدرجا از ظلمات جهل قدم بعالم روشنائی
بگذارند .

از خدای تعالی درخواست میکنم که مؤلف این سقمه بلیعهرا توفیق رفیق
فرماید که بتالیف وانشار چندین امثال این کتاب سودمند که مایه حیات ابدی
است موفق باشند .

حسن الحسینی التبریزی

